آزادی، هرج و مرج، زورمداری



میز گرد

آیت الله بهشتی

حبیب الله پیمان

مهدی فتاپور

نورالدین کیانوری

بسم الله الرحمن الرحیم

آزادی، هرج و مرج، زورمداری

نویسنده:

محمد حسینی‌بهشتی

ناشر چاپی:

روزنه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

آزادی، هرج و مرج، زورمداری

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : آزادی،هرج و مرج،زورمداری/[تهیه و تنظیم] بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر بهشتی.

مشخصات نشر : تهران: روزنه، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۱۶۶ص.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۳۳۴-۳۵۴-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : محمد حسینی‌بهشتی، حبیب‌الله پیمان، مهدی فتاپور، نورالدین کیانوری.

یادداشت : کتاب حاضر در سال ۱۳۸۱ توسط انتشارات بقعه چاپ و متشر شده است.

یادداشت : نمایه

موضوع : آزادی -- مناظره‌ها

موضوع : آنارشیسم -- مناظره‌ها

موضوع : ایران -- اوضاع اجتماعی -- ۱۳۵۸ - ۱۳۶۰

شناسه افزوده : بهشتی، سیدمحمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۶۰.

شناسه افزوده : BihishtiMuhammad ,

شناسه افزوده : بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر بهشتی

رده بندی کنگره : JC۵۸۵/آ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۳۲۳/۴۴

شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۵۸۸۸۰

مقدمه

هر حرکت اجتماعی که به منظور اصلاح جامعه شکل گیرد دو هدف عمده را دنبال می‌کند: نخست، رفع موانع و تخریب ساختارهای نابهنجار؛ و دوّم، ایجاد زیربناها و ساختارهای جدید. آن تخریب و این ایجاد بر مبنای ملاکها و معیارهایی صورت می‌پذیرد که بر اساس آنها حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب شکل می‌گیرد. انقلاب اسلامی ایران نیز، که پس از به بن‌بست کشاندن حرکتهای اصلاح‌طلبانه توسط پهلوی‌ها با هدف رفع موانع اصلاح و برپایی جامعه‌ای که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسانها باشد صورت گرفت، دو هدف اساسی داشت: یکی محو پایه‌های ظلم، ستم، بی‌عدالتی، اختناق و سرکوب؛ و دیگری تصحیح و تشکیل نهادها و ساختارهای جامعه‌ای متفاوت. از همین رو، پاسداری از آزادیهای فردی و اجتماعی در برابر توسعه‌طلبی گروههای فشار و سلطه‌طلبی حکومت، از جمله مهمترین دغدغه‌های فکری و عملی رهبران و فعّالان انقلاب بود.

از دیگر سو، انقلاب اسلامی، مانند هر نهضت اصلاح‌طلبانه دیگر، با توطئه‌ها و دسیسه‌های داخلی و خارجی که یا در جهت ویرانی نظام نوپای جمهوری اسلامی و یا در جهت کسب و بسط منافع گروهی یا فردی قدرت‌طلبان و سیطره‌جویان صورت می‌پذیرفت، مواجه بود. نخستین سالهای تاریخ ایران پس از انقلاب پر است از مشکلات کوچک و بزرگی که هر روز در گوشه و کنار این سرزمین پهناور بروز می‌کرد.

در چنین شرایط فکری و اجتماعی بود که طی سالهای ۱۳۵۷–۶۰ بحث «آزادی، هرج و مرج و زورمداری» از عمده‌ترین مسایل روز شد. شایان توجه اینکه با توجه به کثرت سازمانها، احزاب و گروههای سیاسی بزرگ و کوچک در کشوری که تازه از اختناق رسته و جامعه‌ای که تازه طعم آزادی را چشیده بود، در بسیاری از موارد ابراز عقاید سیاسی را به مرز شایعه‌پراکنی، تشویش اذهان و نشر اکاذیب می‌کشانید و جوّ سیاسی را گاه به حدّی آلوده و ملتهب و پرتشنج می‌ساخت که امکان بازشناخت واقعیت از توهّم، غوغاگری از انتقاد، و حق از باطل را از شهروندانی که در نخستین تجربه زندگی آزادانه قرار داشتند، سلب می‌کرد. چنین بود که انجام جلسات مناظره که در آن احزاب گوناگون رو در روی یکدیگر و با صراحت و شفافیت به توضیح مواضع خود بپردازند ضرورت پیدا کرد. هنگامی که «سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی» تصمیم گرفت در این زمینه نقش بایسته خود را ایفا کند، آیت‌الله دکتر بهشتی که هم از رهبران انقلاب و طراحان نظام و هم دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بود، با وجود مشغله‌های روزمره فراوان، دعوت را پذیرا شد.

سابقه شرکت دکتر بهشتی در این‌گونه جلسات امّا، به سالها پیش از وقوع انقلاب اسلامی بازمی‌گشت. دانشجویان ایرانی دهه ۱۳۴۰ش که در اروپا مشغول تحصیل بودند بخوبی به یاد می‌آورند که وی به تأثیر و اهمیت جلسات گفتگوی صادقانه و شفاف باوری ژرف داشت و در جلسات متعدد، چه با اندیشمندان ادیان و مکاتب فکری دیگر و چه با فعالان و رهبران گروههای سیاسی ایرانی مقیم اروپا، شرکت می‌کرد. آنچه در تمامی این مناظره‌ها و گفتگوها، و از جمله در جلسات مناظره‌ای که متن آنها را در این کتاب خواهید خواند، جلب توجه می‌کند، انصاف و متانت در گفتگو، در عین صلابت و شفافیت در تبیین دیدگاهها و مواضع از سوی دکتر بهشتی است.

همان‌گونه که در ابتدای جلسه اوّل آمده است، گروههای سیاسی که حیات خود را در گرو غوغاسالاری و جنجال‌آفرینی می‌دیدند از شرکت در این مناظره‌ها سر باز زدند. فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که تنها چهار ماه پس از پخش این مناظره‌ها رخ داد، روشنگر این واقعیت است که غوغاسالاران وجود فردی مانند دکتر بهشتی را که با تکیه بر تواناییهای شگرف خود در مدیریت حرکتهای اجتماعی، اندیشه نظام‌مند، ایمان ژرف به توانایی دین در اداره جامعه و عشق به خدمت به مردم ستمدیده این مرز و بوم، در جهت تحقق آرمانهای بزرگ و آرزوهای دیرینه آنان تلاش می‌کرد، برنتافتند و پس از شکست امواج پیاپی تهمت و افترا، حذف او را تنها راه نجات خود یافتند.

انگیزه بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت‌الله شهید دکتر بهشتی از انتشار متن گفتگوهای این جلسات مناظره، افزون بر آشنا ساختن نسل جدید جامعه ایران با افکار و اندیشه‌های دکتر بهشتی، پرتوافکنی بر بخشهای فراموش شده‌ای از تاریخ نهضت مردم ایران است. شایان ذکر است که تعداد جلسات مذکور پنج جلسه بوده است، اما در این کتاب فقط دو جلسه آمده است. این بنیاد پس از دو سال تلاش پیگیر از طرق گوناگون جهت به دست آوردن نوارهای جلسات باقیمانده از آرشیو سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، همچنان ناکام ماند. متأسفانه سازمان مذکور با بی‌مهری آشکار و توسل به بهانه‌های واهی از این کار سر باز زد. نوارهای این جلسات توسط یکی از دوستان که در آن سالها از دانشجویان علاقه‌مند به این‌گونه مباحث بوده‌اند و بخشی از آن بحثها را از تلویزیون ضبط کرده‌اند در اختیار بنیاد قرار گرفت، که لازم است کمال سپاسگزاری خود را از این اقدام شایسته ابراز داریم.

لازم به یادآوری است دکتر بهشتی بنابر رویه خود برای شرکت در این گونه جلسات، از قبل، رئوس مطالب بحث خود را مکتوب و در حین جلسه نیز سؤالات و یا انتقادات مطروحه درباره بحث خود و همچنین انتقاداتش بر مباحث مقابل را نیز یادداشت می‌نمودند. تا در خلال همان جلسه و یا در جلسه بعد به آن موارد بپردازند. جالب آنکه ایشان برای پاسخگویی به مباحث مطرح شده در این میز گرد، بسیاری اسناد و مدارک مختلف را جمع آوری و دسته بندی کرده بودند، تا ضمن ارائه بحث مورد نظر، اسناد گفتار

خویش را نیز عرضه نمایند. بحمدالله بیشتر آن یادداشت‌ها در اختیار بنیاد است که به عنوان نمونه چند گراور از آنها را به ضمیمه همین کتاب ملاحظه خواهید نمود. انتشار کامل آن یادداشت‌ها پس از آماده سازی و تدوین نهائی، عرضه خواهد شد.

در مورد ویرایش این مجموعه لازم است چند نکته را خاطر نشان کنیم. به دلیل حفظ امانت و همچنین حساسیت مباحث مطرح شده، حتّی المقدور سعی شده تا سخنان افراد حاضر در جلسات، به همان نحو که ادا شده آورده شود. به همین دلیل، برخی از کلمات و تعابیر ممکن است به صورتهای مختلفی تحریر شده باشد. سرّ این اختلاف در واقع چیزی نیست جز نحوه ادا و ایراد آن اصطلاح یا تعبیر به صور گوناگون از سوی گوینده. همین است که خواننده در این اثر با ضبط «سوسیالیسم» و «سوسیالیزم»، هر دو، مواجه می‌شود؛ و چنین برخی دیگر از کلمات. همچنین تعابیری مثل «برعلیه» و امثال آن، بدون ویرایش آمده‌اند. گویندگان گاه وجوه اسمی یا وصفی را به جای یکدیگر به کار برده‌اند (مثلاً «کمونیست» به جای «کمونیسم») که این موارد نیز دست‌نخورده باقی ماند. موارد دیگری نیز هست که در متن کتاب مشاهده خواهید فرمود. بی‌شک اگر قرار بود خود گویندگان (که اینک چند تن از آنان در میان نیستند) ویرایش سخنان خود را بر عهده بگیرند، این موارد از سوی آنان تصحیح می‌شد. اما ما به خود اجازه نداده‌ایم از سوی آنان نیابت انجام این کار را عهده‌دار شویم. با این همه، کوشیده‌ایم با استفاده از علائم سجاوندی و کاربرد حروف ایتالیک و نشان دادن جملات معترضه، که در خطابهای شفاهی فراوان پیش می‌آیند، متن مکتوب حاضر را هر چه بیشتر به کلام ملفوظ گویندگان نزدیک کنیم. در هیچ‌جا در سخنان گویندگان تصرف نکرده‌ایم. اگر هم برای روشن شدن مراد گوینده، مجبور به اضافه کلمه‌ای شده‌ایم، آن را میان علامت [ ] آورده‌ایم. بیشترین توجه ما معطوف بوده است به برگرداندن جملات شفاهی به الگوهای جملات کتبی.

همچنین بر خود لازم می‌دانیم که از ویراستار محترم، جناب آقای عبدالرحیم مرودشتی که تقریر و تنظیم این گفتگوها را عهده‌دار بوده‌اند سپاسگزاری کنیم. امید آنکه در آینده نه چندان دور نوار جلسات باقیمانده نیز تهیه شود و نسبت به انتشار کامل آنها اقدام گردد.

بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های شهید آیت‌الله دکتر بهشتی

جلسه اول (۱)

میز گرد تلویزیونی «آزادی، هرج و مرج و زورمداری»، با حضور دکتر محمد حسینی بهشتی، دکتر حبیب‌الله پیمان، مهدی فتاپور، دکتر نورالدین کیانوری.

مجری: بسم اللّه الرحمن الرحیم. سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران پس از استقرار مدیریت جدید توفیق یافته که برنامه‌هایی تهیه کنند در جهت روشنگری مسایل سیاسی و آشنا کردن ملت قهرمان ایران با مسایل مبتلابه جامعه، که می‌توانند در

جریان جنگ تحمیلی تا حـد زیادی فشار بار پشت جبهه را کاهش دهـد و از تشـنجی که گه گاه برای انحراف افکار جامعه آفریـده می‌شود، جلوگیری کند.

دربـاره این برنـامه، که به صورت بحث آزاد به حضور بیننـدگان عزیز عرضه می‌شود، انگیزه‌هـای سازمان صـدا و سیمای جمهوری اسـلامی ایران، در درجه اول، روشن کردن بعضـی مبهمات درباره مسائل ایدئولوژیک، مسایل سیاسـی، و مسائل اقتصادی در جامعه انقلابی ایران امروز است. این برنامه‌ها می‌کوشد تا در جهت تحقق بخشـیدن هر چه بیشتر به اصول اسـلامی و آشنایی افکار با اصول اسلام گـام بردارد. با شـنیدن و دانسـتن نقطه نظرهای مکاتب مختلف در این راه، سـعی داریم هرچه بهتر در سالم‌سازی جامعه قـدم برداریم و باگروههایی که بامسائل برخورد صادقانه دارند، برخورد کنیم. به مصداق آیه: «فَبشّـر عباد الذین یسـتمعون القول، فیتبعون احسنه»، سعی داریم که به بهترین نحو و صادقانه، تمام نقطه نظرهای گروههای مختلفی را که در کارشان صداقت و امانت دارند، به حضور بینندگان عزیز عرضه داریم.

در جلسات مقـدماتی که تشـکیل شـد، برای دانسـتن نقطه نظرات گروهها و احزاب مختلف، تقریباً تمامی آنها شـرکت کردنـد؛ ولی موقعی که کار ضـبط این برنامه‌ها آغاز شد، متأسـفانه خیلی از آنها نیامدند و شرکت نکردند. البته سازمان رادیو و تلویزیون موظّف بود تمام سازمانهای سیاسـی را که علیه دولت جمهوری اسـلامی ایران اعلام مبارزه مسـلحانه نکرده‌انـد در این بحثها شـرکت بدهد. ولی اکثر آنها خودشان، به رغم شـرکت در بحثهای مقـدماتی، در ضـبط برنامه شـرکت نکردند. برخی از این سازمانها عبارت‌اند از: سازمـان مجاهـدین خلق، جبهه ملی، دفتر همـاهنگی]همکاریهـای [مردم بـا آقـای رئیس جمهور، جامـا، نهضت آزادی، و سازمـان مجاهدین انقلاب اسلامی. البته درباره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی باید تذکر بدهم که آنها علاقه داشتند در این بحثها شرکت کننـد، منتهـا صـحبتشان این بود که بایـد سازمانهـای جبهه ملی، نهضت آزادی و گروههایی که با آنان اختلاف نظر دارنـد نیز حتماً شرکت بکنند تا آنها هم شـرکت داشـته باشـند. اما چون آن سازمانها نبودند، در نتیجه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی هم شرکت نکرد.

به هر حـال، این برنـامه، که به صورت بحث آزاد ارائه می‌شود، آمـاده است و دیگر، گروههـا و احزاب مختلف بهـانه‌ای ندارنـد که بگوینـد در مملکت اختنـاق است و کسـی نمی‌گـذارد مـا حرفهایمـان را بزنیم. حتی سازمانی بود که نامه سـرگشاده‌ای خـدمت امام نوشـته و تـذکر داده بود که نمی‌گذارنـد مـا به تلویزیون بیـاییم و مسأله چماق‌داری را مطرح کنیم. اصولاً تیتر برنامه امروز ما همین مسأله است، منتهـا بـا عنوان آزادی، هرج و مرج و زورمـداری. یعنی، تمام مسائلی که آنها علاقه دارنـد مطرح کننـد، عیناً در همین برنامه مطرح خواهـد شـد. و امیدوارم که پخش این برنامه، دیگر بهانه‌ای برای آن گروهها نگذارد تا مطرح بکنند که نمی‌گذارند ما حرفهایمان را در تلویزیون بیان کنیم.

البته، این بحث ممکن است در این برنامه به اتمام نرسـد، ولی اشـکالی نـدارد، چون این برنامه می‌تواند به صورت سـریال ادامه پیدا کند و گروهها بیایند و آن را ادامه بدهند تا به نتیجه‌ای برسیم.

سازمـان صـدا و سـیمای جمهـوری اسـلامی ایران بـا اینکـه خـودش دربـاره مسائـل موضع‌گیری دارد، ولی در بحثی کـه در اینجا درمی‌گیرد کاملاً بی‌طرف است و به هیچ‌وجه از هیچ حزب و گروهی طرفداری نمی‌کند .

موضوع بحث امروز ما «آزادی، هرج و مرج و زورمداری» است. کسانی را که در این بحث شرکت دارند، به ترتیب خدمتتان معرفی می‌کنم: آقای حبیب‌الله پیمان، از جنبش مسلمانان مبارز؛ آقای سیدممد حسینی بهشتی، از حزب جمهوری اسلامی؛ آقای نورالدین کیانوری، از حزب توده؛ آقای مهدی فتاپور، از سازمان فدائیان خلق.

فرصتی که برای صـحبت به آقایـان داده می‌شود مسـاوی است. ابتـدا از آقـای بهشتی شـروع می‌کنم. از ایشان خواهش می‌کنم نقطه نظرهـای خودشـان را دربـاره آزادی بفرماینـد، و اصولاًـ بفرماینـد که این بحث آزاد چگـونه می‌توانـد راهی برای آشـنایی بـا مفهوم

آزادی به ما عرضه کند.

سیدمحمد حسینی بهشتی: بسم اللّه الرحمن الرحیم. بی‌شک در یک جامعه زنده، برخورد سالم و سازنده آراء و افکار، شرط زنده ماندن و پیشرفت کردن است. ما در طول مدت چندین دهساله‌ای که در رابطه با اسلام و مبارزه مسلمانان بر ضد هر گونه جباریت، سخن گفته‌ایم، یا نوشته‌ایم، یا بحث کرده‌ایم، همیشه بر این نکته تکیه کرده‌ایم که اسلام از نظر جهان‌بینی و ایدئولوژی، از نظر نظام عقیده و رفتاری، بر آزادی انسان تأکید دارد. حزب جمهوری اسلامی هم از آغاز که کلیات مرامنامه‌اش منتشر شد، از همان آغاز تأسیس حزب، این مطلب را تأکید کرد. در مقالات مفصّلی که در شرح مواضع حزب منتشر شده، این مطلب را با تفصیل بیشتر بیان کرده‌ایم.

وقتی دعوت شد که این برنامه در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران اجرا بشود، و گفته شد که گروههای گوناگونی که اطراف این بحث هستند شرکت می‌کنند، شورای حزب تصمیم گرفت نماینده‌ای بفرستد. این نماینده در جلسات مقدماتی شرکت کرد و آمادگی حزب را برای شرکت فعّال و خلّاق و روشنگر در این بحث اعلام کرد. موضوعات انتخاب و به حزب اعلام شد. حزب در مورد موضوعات تصمیم گرفت و بنا شد بر همین منوال در بحث شرکت کند. ولی بعد گفتند که از آن جمعیتهای متعدد، که خیلی هم در نشریات و سخنرانیها و بحثهایشان دم از ضرورت بحث آزاد می‌زنند، عده‌ای پای عمل که پیش آمده شرکت نکرده‌اند. البته این تجربه‌ای است که ما مکرر داشته‌ایم. هر وقت برای بحث آزاد زمینه‌ای آماده می‌شود تا گروهها شرکت بکنند، کسانی که معمولاً ـ مسأله آزادی و بحث آزاد را بیشتر به صورت یک شعار و یک پرچم خاص برای خودشان و گروهشان مطرح می‌کنند، عقب می‌زنند و نمی‌آیند. این دومین بار در همین مقطع اخیر است که چنین می‌شود.

به هر حال، ما فقط می‌خواستیم بدانیم که بالاخره در این بحث و گفتگو، نظرهای کاملاً متقابل حضور دارد یا نه. وقتی گفتند که در بحث، دو گروه مارکسیستی هم حضور دارد، که طبیعتاً جهان‌بینی و زیربنای فکریشان مقابل اسلام است، طبیعی بود که حزب جمهوری اسلامی این موقعیت را میدانی برای برخورد آراء و اندیشه‌هایی از جهان‌بینیهای مختلف و متقابل بیابد و این بحث را پربار بشناسد. البته، اگر گروههایی که احیاناً زیربناهای دیگر دارند، جهان‌بینیهای دیگر دارند، از قبیل آنهایی که جهان‌بینیهای لیبرالیستی دارند و بیشتر از آن مسیر سخن می‌گویند و حرکت می‌کنند، یا بینشهای التقاطی دارند،)بین اسلام و مارکسیسم، اسلام و لیبرالیسم، و نظایر اینها(، آنها هم شرکت می‌کردند، آن گاه این بحث می‌توانست جامعتر باشد. به عقیده ما این برنامه باید حتماً در جامعه آغاز شود و پیش برود و مردم ما، و بخصوص نسل جوان و نوجوان ما، ببینند و بیابند که می‌شود حرفها را بدون ظاهرسازیها و بدون مانورهای بیجا، صرفاً در شکل برخود سالم آراء و اندیشه‌ها مطرح کرد. هر قدر هم این بحثها زیربناهایش متفاوت باشد و از نظر جهان‌بینی صد و هشتاد درجه هم با هم متقابل و متفاوت باشند، اشکالی نیست. این همانی است که ما همیشه می‌گوییم که در جامعه اسلامی، جامعه محمدی، در جامعه امام جعفر صادق، در این جامعه آزادی سالم و سازنده باید باشد و تأمین بشود. امیدواریم این آغاز سودمندی باشد برای این برنامه‌ها. و امیدواریم که ما بتوانیم به شکل سودمند و سالمی در این برنامه‌ها شرکت داشته باشیم.

در این جلسه، نقطه نظر این است که دیدگاههای اصلی بیان بشود. من برای اینکه دقیقاً دیدگاههای اسلامی را، که حزب جمهوری اسلامی به عنوان یک سازمان و تشکیلات اسلامی دارد، برای بینندگان و شنوندگان عزیز و برای آقایانی که در بحث شرکت دارند، بیان کنم، ترجیح می‌دهم که عین مطلب مواضع را بخوانم تا با دقت بیشتری مطرح شده باشد.

آزادی: در جهان‌بینی اسلام، انسانْ شدنی است مستمر و پویشی است خودآگاه، انتخابگر و خودساز. ما بر این چهار عنوان تأکید داریم. در جهان‌بینی اسلام، انسانْ شدن است؛ شدنی است مستمر. همواره یک شدن است؛ و پویش است؛ تلاش است. پویشی است خودآگاه و انتخابگر. انتخاب‌کننده، و خودساز. در نهاد و نهانش، کششها، خواستها و انگیزه‌هایی آفریده شده که او را به این

حرکت و پویش خودساز وامی‌دارد. و او بر اساس آگاهیهایی که در فطرتش زمینه دارد، و در پرتو تجربه و عمل، بارور می‌شود، و با قدرت گزینشی آزاد که به او داده شده، جهت این پویش سازنده را آگاهانه و آزادانه برمی‌گزیند و در جهتی که خود انتخاب و اختیار کرده است، رشد می‌کند، جلو می‌رود و ساخته می‌شود. ویژگی اساسی انسان همین خودسازی و محیطسازی آگاهانه و آزادانه اوست. ارزش او در همین است که می‌تواند آزادانه به راه خیر و فضیلت درآید، یا آزادانه به راه زشتی و شر و پستی و ناپاکی فرو غلتد. و این است آزمون بزرگی که در آن شرکت دارد. به بیان قرآن، «انّا خلقنا الانسان من نطفهٔ امشاج نَبتَلیه فَجَعَلناهُ سمعیاً بصیرا، انّا هَدیناهُ السبیل، اِمّا شاکراً و اِمّا کفوراً». ما انسان را از چکیده‌ای به هم تافته و در هم آمیخته آفریدیم، تا وی را بیازماییم. او را شنوا و بینا ساختیم. ما راه را به او نشان دادیم تا یا خواستار نعمت شود یا ناسپاس)سوره دهر، آیه ۲). و در سوره کهف، آیه ۲۸: «قُل الحقُ من ربکم، فَمن شاءَ فَلیُؤمِن و مَن شآءَ فلیکفُر». بگو حق از جانب خداوندگارتان است؛ هرکس می‌خواهد باور کند و هر کس می‌خواهد باور نکند. بنابراین، اصل در زندگی این انسان این است که آزاد بماند، و این آزادی او محدود نگردد، مگر محدودیتهایی که اگر رعایت نشود، به آزادی واقعی خود او، یا به آزادی دیگران لطمه زند.

این بیان کلی و فشرده ما در زمینه آزادی است. در ادامه بحث، پیرامون آزادی و بی بند و باری و آزادی عقیده و آزادیهای سیاسی صحبت خواهیم کرد.

مجری: صحبت شما دقیقاً ده دقیقه و پانزده ثانیه طول کشید. من از آقای کیانوری خواهش می‌کنم نقطه نظرات خود را درباره آزادی و اصولاً همین بحث آزاد بیان بفرمایند.

نورالدین کیانوری: ما به نام حزب توده ایران به این ابتکار صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران جداً تبریک می‌گوییم. حزب توده ایران جزو آن سازمانهای سیاسی است که در دوران چهل‌ساله موجودیت خود خیلی کم از چنین امکانی برخوردار بوده، و شاید اصلاً از چنین امکانی برخوردار نبوده است؛ این که به وسیله دستگاه تبلیغاتی گسترده‌ای مثل صدا و سیمای جمهوری بتواند نظریات خود را با توده‌های زحمتکش و مردم ایران مطرح بکند. به این ترتیب ما به این ابتکار تبریک می‌گوییم. ابتکار بسیار بجایی است، برای اینکه در جامعه ما، به ویژه در ماههای اخیر، بحثهای خیلی زیادی در این باره انجام گرفته است که آیا آنچه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مورد تأمین آزادی فکر و اندیشه و اظهار عقیده مطرح شده و تثبیت شده، آیا در واقعیت هم امکان این را خواهند داشت که عملی بشوند یا خیر. به نظر ما، اگر این بحث که در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران شروع شده، با تمام آن وسعتی که در نظر گرفته شده دنبال شود – برای اینکه این مسائلی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تثبیت شده، به طور جدی از طرف مقامات حاکمیت کنونی ایران دنبال می‌شود و به آن احترام گزارده می‌شود. ما خیلی متأسف هستیم از اینکه گروههایی که خیلی لازم بود در چنین بحثی شرکت بکنند، گروههایی که از مدتها پیش این مسایل را مطرح می‌کردند و می‌گفتند که چنین بحثی برای روشنگری در میان توده مردم نسبت به مسایل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران ضرورت دارد، از چنین امکانی بهره‌گیری نکردند و در این بحث، به دلایلی که به نظر ما بنیانی و اساسی نیست، شرکت نکردند. امیدوار هستیم که در بحثهای آینده با نتیجه گرفتن از پخشهای اولیه این بحثهایی که الآن یکی از آنها انجام گرفته و دیگری در حال انجام است، و دیگری هم انجام خواهد گرفت، آنها هم به این نتیجه برسند که شرکت در این بحثها نه تنها ضرری ندارد، بلکه می‌تواند بسیار مفید باشد. بحث بین نظریات گوناگون در یک جامعه آزاد، در صورتی که هدف عبارت نباشد از گمراه کردن مردم، هیچ وقت نمی‌تواند مُضرّ باشد و حتماً مفید است؛ برای اینکه نظریات مختلف با همدیگر برخورد پیدا می‌کنند، و در این برخورد می‌توانند صیقل پیدا بکنند و حتی می‌توانند یکدیگر را تکمیل بکنند؛ می‌توانند به همدیگر کمک بکنند؛ می‌توانند نقاط ضعف همدیگر را کم بکنند و در نتیجه برای افکار عمومی مردم راهنمای بهتری باشند. با این ترتیب، ما، همان‌طور که گفتیم، امیدوار هستیم که در بحثهای آینده، این جرگه بحث‌کنندگان از آنچه که امروز هست وسیع‌تر بشود و تمام آنهایی که علاقه‌مند هستند نظریاتشان را با

مردم مطرح بکنند، در این بحثها شرکت بکنند.

ولی آنچه به بحث خود ما، یعنی بحث آزادی، هرج و مرج و زورمداری، مربوط است، بحث فوق‌العاده بااهمیتی است. واقعیت این است که این بحث در مورد یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مسائل اجتماعی ما انجام می گیرد، که حقوق انسانها، حقوق مردم، حقوق اقشار مختلف جامعه ما، در این جامعه چیست. در مورد موضع‌گیری اساسی حزب توده ایران در مورد مسأله آزادی در جامعه، گمان می‌کنم کافی خواهد بود که بخشی از برنامه جدید حزب توده ایران را که کوتاه هم هست، در مورد «تحکیم مبانی آزادی و تأمین امنیت اجتماعی» به اطلاع شنوندگان گرامی برسانم. در این بحث، ما نظر خود را نسبت به آزادی به‌طور دقیق مطرح کرده‌ایم.

شکوفایی جمهوری اسلامی نوبنیاد ایران، تنها در صورت شرکت آزاد و فعال همه نیروهای خلق، یعنی توده‌های دهها میلیونی کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشنفکران زحمتکش، در تعیین سرنوشت کشور امکان‌پذیر است. هر گونه کوشش برای تحمیل نظریات قشری و تنگ‌نظرانه، حرکت جامعه را به سوی شکوفایی تا حد فلج کردن آن کُند خواهد کرد.

۱- تأمین حقوق و آزادیهای مردمی وقتی میسر است که همه سازمانهای اجتماعی و سیاسی و صنفی مردمی و مترقی، بدون هیچ‌گونه محدودیت و تبعیض، امکان فعالیت آزاد و برابر برای نشر و تبلیغ نظریات خود داشته باشند، و به هیچ گونه انحصارطلبی و اعمال فشار و تحمیل نظریات و تبعیض از سوی هیچ مقامی و فردی راه داده نشود، و هر گونه تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی افراد و سازمانها، از سوی هر مقام، مورد پیگرد قانونی قرار گیرد.

۲- قانون اساسی جمهوری اسلامی، که یکی از دستاوردهای بزرگ انقلاب شکوهمند میهن ما است، و از همین رو مورد تأیید حزب توده ایران قرار گرفته، چهارچوب مناسبی را برای تأمین و تضمین این آزادیها به‌وجود آورده است. ولی این قانون خالی از برخی نارساییها و کمبودها نیست. برای از بین بردن این کمبودها باید این قانون در جهت تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی توده‌های محروم، در جهت غیر ممکن ساختن هر گونه دستبرد به این حقوق، تکمیل گردد.

۳- در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و تکمیل آن، باید آزادی عقیده، آزادی دین، بیان، قلم و مطبوعات، اجتماعات، احزاب، اتحادیه‌های صنفی، سکونت، مسافرت، انتخاب شغل، حق اعتصاب برای زحمتکشان، و آزادی دفاع در محاکم و مصونیتهای فردی، به طور خدشه‌ناپذیر تأمین گردد و هر گونه دستبرد به این آزادیها مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. مواد قانون اساسی در مورد تشکیل شوراها، به عنوان ارگانهای اعمال حاکمیت محلی، از روستا تا استان، باید بدون خدشه به مورد اجرا درآید. زنان میهن ما که سهم عظیمی در پیروزی انقلاب داشته‌اند و هم‌اکنون برابر با مردان در پاسداری از انقلاب حماسه می‌آفرینند، با کمال تأسف علاوه بر محرومیتهایی که بر همه محرومان جامعه تحمیل شده، فشار طاقت‌فرسای یک رشته محرومیتهای اجتماعی اضافی را به عنوان زن به دوش می‌کشند. با آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی مقام زن مورد ستایش قرار گرفته است، ولی در عمل، این محرومیتها نه تنها از بین نرفته، بلکه بر اثر عمل قشریون و واپسگرایان بر آن افزوده شده است. واقعیت این است که زنان کشور ما، هنوز هم نیمه محرومتر جامعه ما را تشکیل می‌دهند.]رمز [شکوفایی میهن ما، در تأمین برابری کامل زنان با مردان در همه میدانهای زندگی اجتماعی است.

این کلی‌ترین اصولی است که ما، درباره تحکیم مبانی آزادی در جمهوری اسلامی ایران به آن اعتقاد داریم. این مبانی منطبق است با اصول قانون اساسی. ما برای اینکه این مبانی به واقعیت خدشه‌ناپذیری در جامعه تبدیل بشود، تمام تلاش و کوشش خود را همراه با تلاش سایر نیروهایی که هوادار آزادیهای فردی و اجتماعی هستند، با هر طرز تفکر و جهان‌بینی که باشند، همراه می‌کنیم و در جهت تمرکز این نیروها، برای آسانتر رسیدن به این هدفهای مشترک، گام برمی‌داریم. - من از ده دقیقه اول خودم، با یک دقیقه کمتر، استفاده کردم.

مجری: خیلی ممنون. در دنباله بحث، از آقای حبیب‌الله پیمان از جنبش مسلمانان مبارز خواهش می‌کنیم نقطه نظرات خودشان را درباره زادی، و اصولاً بحث آزاد بفرمایند.

حبیب‌الله پیمان: بسم اللّه الرحمن الرحیم. طبیعی است که در جهان خلقت همه چیز نسبی است. این امکانی هم که برای طرح نقطه نظرهای مختلف به‌وجود آمده، خود به خود نمی‌تواند مطلق باشد. اینک که تغییر مثبتی در سیاستهای صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران داده شده تا جریانات مختلف و نقطه نظرهای مختلف بتوانند آزادانه در مقابل هم مطرح بشوند و ابهاماتی که در اثر برخوردهای نادرست و غیر منطقی یا فقدان فضای آزاد لازم برای طرح آنها به‌وجود آمده، تا حدودی از بین برود، باید این فرصت مورد استقبال قرار گیرد، چرا که این سنگر متعلق به توده‌های انقلابی محروم جامعه است؛ متعلق به انقلاب و حرکت انقلابی ایران است و ما نمی‌توانیم به آن به مثابه سنگری در اختیار دشمن نگاه کنیم. اگر موانع و تنگناهایی وجود داشته و محدودیتها یا تنگ‌نظریهایی مانع از این می‌شده که این سنگر به طور کامل در خدمت انقلاب و رشد حرکت انقلابی قرار بگیرد، نباید وقتی که یک فرصتی به‌وجود می‌آید این فرصت مغتنم شمرده نشود؛ بخصوص که عنصر حُسن نیت را نمی‌توانیم در این گرایشها به کلی انکار بکنیم. به همین جهت، انتظار بود که سایر دوستانی هم که داوطلب شرکت در بحث بودند، حضور داشته باشند. البته خواسته‌ها و ایرادهایی که مسئولان صدا و سیما داشتند بهتر است که برای مردم مطرح شود و موانعی که وجود دارد دقیقاً تبیین بشود و اگر اشکالاتی هست که قابل رفع است، خود به خود رفع بشود و در فرصتهای بعدی همه بتوانند شرکت کنند، تا در یک محیط برادرانه نقطه نظرها طرح بشود و مردم مستقیماً با این مسائل آشنا بشوند. بخصوص وقتی بحث سیاسی، آن هم تحت عنوان آزادی و اختناق و چماق‌داری و زورمداری و مسائل حول و حوش اینها، عنوان شد، این را به فال نیک گرفته و قدم مثبتی تلقی کردیم که حساس‌ترین مسایلی که از هر جهت به انقلاب و آینده آن مربوط می‌شود طرح شده است. به هر حال، امیدواریم که این برنامه‌ها ادامه پیدا کند و در تمام ابعاد ساری و جاری بشود و صرفاً این گرایش مثبت صدا و سیما منحصر به ایجاد چنین فرصتی برای طرح نقطه نظرها نباشد، بلکه این تمایل مثبت و برخورد صحیح مکتبی، در کلیه برنامه‌های صدا و سیما و رادیو و تلویزیون تسرّی پیدا کند و اعتمادی را که تا حدودی متأسفانه در گذشته، به دلایلی که همه می‌دانیم، در بین اقشاری از جامعه از دست داده بوده، این اعتماد مجدداً جلب بشود و مردم این سنگر را از آنِ خودشان و در مسیر آرمانهای انقلابی خودشان بدانند...(۲)

ما آزادی مطلق اصلاً نداریم. هیچ پدیده‌ای در جهان خلقت به طور مطلق نمی‌تواند آزاد باشد. آزادی مطلق فقط در قلمرو اللّه و وجود مطلق است. بنابراین، ما باید روشن کنیم آزادی از دید مکتب ما چیست. آیا در مقابل آزادی موانعی وجود دارد یا ندارد؟ چون، وقتی که آزادی به عنوان یک مسأله مطرح می‌شود، قبول این واقعیت است که در جهان، و در جامعه انسانی به طور اخص، موانعی در برابر آزادی وجود دارد. این موانع باید شناخته بشود تا بتوانیم شرایط تحقق آزادی را تعیین کنیم.

بحث دوم باید به طور ویژه در مورد انقلاب اسلامی ایران باشد. باید روشن کنیم که پیام انقلاب در مورد آزادی و پیوندی که با این اصل دارد چیست. و بعد، در قسمت سوم، باید شرایط عینی فعلی که موجب تشنجات و نارضایتیها و برخوردهای غیر اصولی در سطح نیروهای مردمی شده، باز بشود و ببینیم ریشه‌های این نابسامانیها و نارضایتیها و برخوردهای غیر اصولی کجاست.

تعریفی که اسلام در مورد آزادی ارائه می‌دهد، از همان ماهیت انسان درمی‌آید. ما همه جهان را حرکتی می‌دانیم از جبر به آزادی. و این جوهر تکامل صیرورت به طرف آزادی است. این در مورد همه پدیده‌ها]صادق [است و به طور ویژه انسان هم شامل آن است، چرا که خداوند را که ما مبدأ و غایت هستی می‌دانیم، در همه چیز مطلق است، از جمله در آزادی. یعنی مقید به هیچ چیز نیست. مطلق آزادی در وجود خدا متجلّی است. وقتی که می‌گوییم »الی اللّه تسیر الامور«، و انسان هم به طرف خدا در حال صیرورت و شدن است، یک مفهوم اساسی و جوهر اصلی‌اش این است که انسان هم مثل بقیه پدیده‌ها از محدودیت مطلق به طرف آزادی مطلق سیر می‌کند. و اگر قرار است که قرب به سوی خدا معنا بشود، معنای اساسی آن آزادتر شدن انسان است از

محـدودیتهایی که مـانع از حرکت او به طرف کمـال است. لـذا، در دیـدگاه مکتب]اسـلام [آزادی، از صـیرورت به طرف خـدا، از حرکت به طرف خـدا، و از قرب به طرف اللّه، جـدا نیست. از رسـالت انسـان و رسـتگاری او هم جـدا نیست. اما خوب؛ آزادی را به همین شـکل طرح کردن، باز مشـکل ما را حل نمی‌کند، چون می‌دانیم که به نام آزادی در طول تاریخ جنایتهای فراوانی شده است. آن جمله معروفی که »ای آزادی به نـام تـو چه جنایتهـایی مرتکب می‌شونـد«، مصـداق عینی در کـل تاریـخ دارد. تمـام آنهـایی که بازدارنـده حرکت انسان بوده‌انـد، همه مـدعی آزادی بوده‌انـد. شـیطان، که ما معتقـدیم مظهر بزرگترین مانع در راه تکامل و آزادی انسان است، با شعار آزادی انسان را به بند کشاند. او گفت، ای آدم، خدا تو را محدود کرده از اینکه بروی و به این درخت نزدیک شوی. بیـا این محـدودیت را از بین ببر! برو به آن مرزی که تو را مانع شده‌انـد؛ خودت را آزاد کن! یعنی شـیطان هم آزادی را برای انسان آورد و در پوشـش و پرچم آزادی بود که انسانیت را به بند کشاند و از حرکت به طرف خدا بازداشت. پس باید دقیقاً روشـن کنیم که عوامـل پیش‌برنـده به سوی آزادی چه عواملی‌انـد؛ چه در وجود انسـان، چه در جـامعه انسـانی. چه عواملی مانع راه حرکت انسانانـد. اصولاًـ ما نمی‌توانیم تصور کنیم که انسان می‌توانـد آزاد مطلق باشـد. طرح آزادی به خاطر واقعیت وجود موانع است. این موانع را در بینش مکتبی، در مورد انسـان، شـیطان یـا نیروهـای شـیطانی می‌نامیم، که سـد سبیل خـدا)سبیل اللّه(می‌کننـد. این یک ضرورت تحقق آزادی است.

مجری: دوباره به بحث شـما برمی‌گردیم. از آقای فتاپور خواهش می‌کنم نقطه نظراتشان را درباره آزادی و همین مطلب بحث آزاد، عنوان بنمایند.

مهدی فتاپور: با درود به زحمتکشان میهنم و کلیه رزمندگان دفاع جنگ تحمیلی عراق، و به همه آوارگان جنگ.

همان‌طور که در مقدمه قانون اساسی تصریح شده، رادیو و تلویزیون جمهوری اسلامی ایران باید در روند تکامل انقلاب شرایطی را به‌وجـود آورد که نقطه نظرهـای متفـاوت بتواننـد بـا همـدیگر برخـورد بکننـد. خیلی خوشـحالم از اینکه مـا امروز اولین جلسه بحث سیاسی را شروع می‌کنیم .

از نظر سازمان ما، این گام مثبتی که امروز برداشـته شده، یک پیروزی برای انقلاب است؛ یک گام در جهت پیشرفت انقلاب است. نه فقـط از این نقطه نظر که سازمانهـا و گروههـای مختلـف می‌آینـد و مواضع خود را برای مردم مطرح می‌کننـد و مردم را روشن‌تر می‌کننـد و مردم بـا مبـادی آنهـا آشـنا می‌شونـد، بلکه از این نظر که طرح نکته نظرات مختلف، و اصـلاً وجود چنین مبـاحثی، بتواند فضـای جدیـدی را به‌وجود بیـاورد که تفـاهم و همکـاری نیروهـای مردمی در این فضـا گسترش پیـدا کنـد، تـا به این ترتیب فضای جدیـدی به‌وجود بیایـد که وحدت مردم ما در مقابل متجاوزین عراقی، در مقابل امپریالیسم امریکا، اسـتحکام بیشتری پیدا کند.]این بحثها [می‌توانـد شـرایطی را به‌وجود آورد که گروههایی که خط سازش با آمریکا را پیش می‌برند، هر چند برای مردم افشا شده‌اند، ولی مردم باز هم خیلی روشن‌تر بتواننـد مواضع آنها را درک بکننـد و اینها این امکان را پیـدا نکننـد که به انقلاب ما ضـربه بزنند و وحـدت مردم مـا را متزلزل بکننـد. از این نظر، مـا این منـاظره و بحثهـا را یـک پیروزی برای انقلاـب و یـک گام در جهت پیشـرفت انقلاـب می‌بینیـم. مـن الآـن مطمئنـم کـه همـه مردم مـا، همـه مردمی که به اسـتقلال جـامعه مـا فکر می‌کننـد، از تشـکیل این جلسـه خوشـحال‌اند. خوشـحال‌اند از اینکه برای سازمانها و گروههایی که هر کدام در سـطوح مختلف میان مردم نفوذ اجتماعی دارند، این امکان به‌وجود آمـده تا آنها بتوانند در شـرایط جدید، تفاهم و همکاری خودشان را گسترش بدهند. و مطمئنم از اینکه ضد انقلاب، نیروهـایی که مخـالف پیشـرفت انقلاـب هسـتند، از این فضای جدیـد ناراحت هسـتند و قطعاً تلاش خواهنـد کرد که جلو این گام را بگیرند و اجازه تداوم و پیشـرفت این گام جدیدی را که برداشـته شده ندهند. به همین دلیل، زمانی که رادیو و تلویزیون مطرح کرد کـه جلسـات بحث آزاد در دسـتور کـار قرار گرفته، مـا از این گـام اسـتقبال کردیم و مطرح کردیم که هر چنـد معتقـدیم امروز، در شرایط بحرانی کنونی، باید مباحثی باشد که سازمانها و گروهها به طور عمده راجع به آنها بحث بکنند، و بحث مسائل ایدئولوژیک

روی مسائل مجرد، امروز چنـدان به سود انقلاب نیست، با وجود این، در کلیه این مباحث شـرکت می‌کنیم و تلاش خواهیم کرد در جهت اینکه این گـام جدیـد مسـتحکم‌تر بشود و تـداوم پیـدا بکنـد. در عین حال، خیلی متأسـفیم که سازمان مجاهـدین خلق در این بحثها شـرکت ندارد. در روز اولی که ما برای برنامه‌ریزی این بحثها شرکت کردیم، نماینده‌ای از سازمان مجاهدین خلق هم شرکت داشت، و مـا خیلی از حضور نماینـده سازمـان مجاهـدین خوشـحال شـدیم؛ بخصوص در شـرایط کنونی که درگیریهایی در شـهرها وجـود دارد و سازمـان مجاهـدین هم یـک طرف این درگیریهـاست. امیـدوار بـودیم که انجـام این مباحثـات بتوانـد به تخفیـف این تشـنجات کمک بکند. بتواند کمک بکند به گسترش تفاهم و همکاری. ولی دوسـتان مجاهدمان در جلسات بعدی شرکت نکردند. دوسـتان مجاهـدمان، همان‌طور که مطرح می‌کننـد که یکی از هدفهای انقلاب ما گسترش دموکراسـی و گسترش جو آزادی است، می‌بایست از هر گامی که در این جهت برداشـته می‌شود اسـتقبال بکنند و در جهت تقویت آن گام کوشـش بکنند. مسلّم است که برای آزادی و برای گسترش دموکراسـی، می‌بایست مبارزه کرد. و آزادی ودموکراسی یکشبه به دست نمی‌آید. هر گامی را در این جهت باید تقویت کرد. عدم شـرکت سازمان مجاهدین در این بحثها، در جهت تقویت دموکراسی و آزادی نیست. ما امیدواریم که در جلسات بعدی دوسـتان مجاهدمان هم شرکت بکنند و کوشش بکنند که مشکلاتی را که در امر شرکتشان وجود دارد حل بکنند و حضور داشته باشند.

اما راجع به مسأله آزادی: امروز همه سازمانها و گروههای مختلف مطرح می‌کنند که مدافع آزادی هسـتند، برای دموکراسـی مبارزه می‌کنند و می‌خواهند دیکتاتوری و اختناق و اسـتبداد را نابود بکنند. سازمانهای انقلابی، نیروهای مردمی، در زمان شاه برای نابودی دیکتاتوری مبارزه کردنـد. آنها موفق شدند، و امروز هم از گسترش دموکراسـی و گسترش آزادی دفاع می‌کنند تا انقلاب ما بتواند پیش برود؛ به‌خـاطر اینکه اسـتقلال جـامعه مـا به‌طور همه‌جـانبه به‌دست بیایـد و حفظ بشود. ولی از آن طرف می‌بینیم نیروهای ضـد انقلاب، نیروهایی که مخالف پیشـرفت انقلاب‌انـد، امروز خودشان را مـدافع آزادیهای سیاسـی جلوه می‌دهنـد و وانمود می‌کنند که مخـالف اختنـاق، فشار و دیکتاتوری هسـتند و به اصـطلاح می‌خواهنـد علیه فشار و اختناق و دیکتاتوریی که به نظر آنها وجود دارد، مبارزه بکننـد. مثلاً، بختیار می‌آیـد اسم رادیویش را می‌گذارد «رادیوی ایران آزاد»، و خودش را مدافع آزادی جلوه می‌دهد. مسـلماً اگر شـاه معـدوم هم امروز زنـده بـود، او هم مـدافع آزادی و مخـالف اسـتبداد و دیکتـاتوری می‌شـد! مسلّم است که آن آزادی که نیروهای انقلابی مطرح می‌کنند، با آن آزادی که نیروهای ضد انقلابی مطرح می‌کنند، نمی‌تواند یک چیز واحد و یک هدف واحد باشد، بلکه این دو حتماً متضاد یکدیگر هسـتند. ما دموکراسـی را برای این می‌خواهیم که شـرایطی به‌وجود بیاوریم تا انقلاب بتواند پیش برود؛ اسـتقلال جـامعه به‌دست بیایـد و حفـظ بشود؛ وابسـتگیهای اقتصادی، سیاسـی، نظامی و فرهنگی ما قطع بشود؛ و عـدالت اجتماعی برقرار بشود. در حالی که نیروهای ضد انقلابی، زمانی که آزادی را مطرح می‌کنند هدفشان این است که شـرایطی به‌وجود بیایـد تا آنها بتواننـد مثل گذشـته مردم را غارت کننـد، آزادانه مردم را چپاول بکننـد، و بتواننـد هر کاری دلشان می‌خواهـد با مردم جامعه ما انجام بدهند.

مجری: شـما در حـدود دو دقیقه طلبکـار هستیـد. بـازمی‌گردیم به آقـای بهشتی. اگر درست فهمیـده بـاشم، این‌طور که ایشان عنوان فرمودنـد، محصولات آزادی در اسـلام آزاد کردن انـدیشه از همه قیود نیست، بلکه رفتن در قیـد خداونـد است که انسان به اسارت می‌رسد. خواهش می‌کنم دنباله بحث را بفرمایید.

بهشتی: به طور کلی، وقتی انسان دارای یک نظام بینشی فکری است، همه مسایل از اصول و ریشه‌ها مایه می‌گیرد. اینکه ما مسلمانها همیشه در فرهنگمـان «اصول دین» داشـته‌ایم، (البته حتی به آن معنـای گسترده‌تر، بـا فروع دین)، به همین دلیل است که اسـلام یک نظام عقیده و اندیشه و رفتار است؛ به هم پیوسـته است. طبعاً وقتی می‌خواهیم درباره مقررات و قوانین و شکل و فُرم آزادیهای فردی و اجتمـاعی، در شـکل سیاسـی، اقتصـادی، فرهنگی، هنری، و به‌طـور کلی آزادیهـای رفتـاری، بحث بکنیم، اگر بخواهیم از دیـدگاه

اسلام حرف بزنیم، باید به ریشه برویم. نمی‌شود نرویم. چون این بحث به عنوان بحث یک جلسه برنامه‌ریزی نشده است، بلکه طوری برنامه‌ریزی شده که بتواند ادامه داشته باشد تا به نتیجه‌ای روشن و جمع‌بندی برسیم، به همین جهت من همان شیوه‌ای را که آغاز کردم دنبال می‌کنم. یعنی اینکه ببینیم انسان از دیدگاه اسلام دارای چه بافت و چه ساختی در رابطه با آزادی است.

ما گفتیم که از دیدگاه اسلام یکی از بزرگترین امتیازات انسان همین است که آزاد آفریده شده. آن چیزی که در آفرینش، در آن نقطه عطف و نقطه اوج، یعنی نقطه پیدایش انسان، به‌وجود آمد، این بود که یک موجود آگاه، خودآگاه، محیط آگاه، و آزاد و خودساز و محیطساز پدید آمد. خداوند انسان را طوری ساخت و به او مواهبی داد که در پرتو آن مواهب می‌توانست خداگونه در طبیعت عمل کند. بنابراین، اولین مسأله این بود که او از اسارت و بردگی و بندگی طبیعت آزاد شد؛ البته نه آزادی مطلق، بلکه آزادی نسبی.

اولین مسأله این است که انسان از بردگی و بندگی طبیعت آزاد است. یعنی قوانین طبیعت بر موجودات دیگر حاکمیت مطلق، یا چیزی نزدیک به حاکمیت مطلق، دارد. ولی وقتی نوبت به انسان می‌رسد، انسان آن توان را دارد که طبیعت را هم رام و مهار کند؛ قوانین طبیعت را بشناسد، و ببیند چگونه می‌تواند در این گستره طبیعت حرکت کند تا همیشه محکوم این قوانین نباشد. البته انسان نمی‌تواند قوانین طبیعت را عوض کند. اینها قوانین خداوندی هستند؛ اینها قوانین الهی هستند؛ به دست انسان عوض نمی‌شوند. اما انسان می‌تواند در میدان بسیار وسیعی چنان حرکت بکند که همواره اسیر و برده و محکوم این قوانین نباشد. در حقیقت خداوند به انسان این آزادی را داده که در پرتو آگاهی و در پرتو اِعمال آزادی بتواند خودش را، محیط زندگیِ مورد تمایل و خواست خودش را، از قلمرو یک قانون بیرون بیاورد و به قلمرو آن قانونی که دلخواه اوست ببرد. مثلاً، انسان به طور طبیعی محکوم قوه جاذبه زمین است. به طور طبیعی، انسان هرجا باشد، نیروی جاذبه او را به سوی مرکز زمین می‌کشاند. پس قانون جاذبه حاکم است بر اینکه انسان کجا باشد. اما، در حالت عادی که انسان آن آگاهی و آزادی‌اش را اعمال نکرده باشد، می‌تواند از سطح زمین مقداری پرش کند، که این هم خودش اعمال قدرت است، ولی فقط می‌تواند مثلاً ـ دو متر یا دو و نیم متر بپرد. ولی همین انسان، وقتی که آگاهی‌اش را به کار انداخت، قانون طبیعت را شناخت، و توانست به کمک خلاقیت و ابتکار، که آن هم یکی دیگر از شرایط اِعمال آزادی است و از مواهب خداوندی است، دستگاههایی بسازد و با به کار انداختن قانونهای گریز از مرکز، در برابر قانونهای مربوط به جاذبه، خودش را بر مرکبی سوار بکند، می‌تواند کیلومترها در فضا بالا برود و هر چه که قانون جاذبه زمین به او بگوید کجا می‌روی از قلمرو من، می‌گوید، من از تو آزادم؛ دارم پرواز می‌کنم! تا آنجا جلو می‌رود که اصلاً از جوّ بیرون برود و دیگر در قلمرو حاکمیت جاذبه خاص کره زمین نباشد.

بنابراین، آن چیزی که خداوند در جوهره انسان و در گوهر انسان به او عنایت کرده، یکی این است که می‌تواند خودش را از حاکمیت طبیعت و قوانین طبیعی به این شکل آزاد کند. باز هم تکرار می‌کنیم، این انسان که پرواز می‌کند، از سطح چهار، پنج یا شش کیلومتر بالاتر می‌رود، با هواپیما پرواز می‌کند، یا سوار فضاپیما می‌شود و اصلاً از جوّ زمین بیرون می‌رود، قانون جاذبه و حتی قدرت جاذبه زمین را از بین نبرده و آن را خدشه‌دار نکرده، بلکه در حقیقت خودش هجرت کرده است. در واقع این هم یک نوع هجرت است: هجرت از قلمرو حاکمیت جاذبه زمین، که جلوه‌ای است از قانون کلی جاذبه عمومی. البته، وقتی آنجا رفت، باز در میدان یک جاذبه دیگر قرار می‌گیرد. یا حتی همان حرکت مداری که دور زمین پیدا می‌شود باز شکل دیگری است از حاکمیت قانون جاذبه زمین یا قانون جاذبه عمومی. اما می‌بینیم که آن زندان، آن حالت محصور بودن را که یک مرغ دارد و فقط می‌تواند تا صد متر یا دویست متر پرواز کند، یا یک آهو دارد و فوقش می‌تواند یک مقدار بپرد یا از جایی بالا برود، این محدود بودن را که انسان در آغاز داشت، حالا ندارد. بنابراین، یکی از مسایل، آزادی انسان است در برابر حاکمیت مطلق قوانین طبیعت.

خوب، با رعایت وقت، مثل اینکه ما باید بخش بخش مطالب را بگوییم، اما اینکه ذهن شما شنوندگان و بینندگان عزیز چطور باید

این مطالب را به هم پیوند بدهد تا از آن نتیجه‌گیری بکند، خودش مسأله‌ای است! این مسأله در بحث آزاد ما تجربه‌ای است که با دریافت نظریات شما بینندگان و شنوندگان عزیزمان می‌توانیم مورد استفاده قرار بدهیم و شکل ادامه بحث را، یا شکل تقسیم بحث را، اصلاح کنیم، به طوری که مطالب بتواند ضمن نظمی در ذهنیت شما قرار بگیرد و شما واقعاً به یک نوع جمع‌بندی و نتیجه‌گیری برسید.

مجری: حدود هشت دقیقه استفاده کردید. آقای کیانوری در اول بحثشان آزادی را در انطباق با قانون اساسی جمهوی اسلامی ایران منحصر کردند، و البته مسلماً نقطه نظرات بسیاری خواهند داشت که خواهش می‌کنم ادامه بدهند.

کیانوری: ببینید، ما هواداران و پیروان سوسیالیزم علمی، مفهوم آزادی را در رابطه کامل با واقعیت جامعه بشری همیشه مورد بحث قرار داده‌ایم. معتقد هستیم آزادی یکی از مسایل و مفاهیمی است که اولاً ـ مطلق نیست؛ به تمام معنی نسبی است و تابع تمام قانونمندیهایی است که در جامعه بشری حکمفرماست. جامعه بشری خودش یک پدیده ثابت و مطلق نیست و دائماً در تغییر است. به این جهت، ما هر وقت می‌خواهیم از آزادی صحبت بکنیم، باید این مفهوم کلی و عام را محدود بکنیم به آن محدوده‌ای که مورد بحث ماست، والاّ ـ نتیجه‌ای عملی از آن نخواهیم گرفت. انسان یک موجود زنده اجتماعی است. این یک واقعیت است. یعنی انسان تنها نمی‌تواند به زندگی ادامه بدهد، بلکه فقط در اجتماعِ انسانی است که می‌تواند زندگی خودش را ادامه دهد. اگر این انسان را در طبیعت رها کنیم، محکوم به نابود شدن است. این اجتماع انسانی از یک طرف در ارتباط با طبیعتی است که جامعه انسانی را احاطه کرده؛ یعنی در ارتباط با قوانین این طبیعت است. و این قوانین طبیعت، همان‌طور که آقای دکتر بهشتی گفتند، چون قابل تغییر به معنی کلّی و عام خود نیستند، بلکه قابل درک و قابل استفاده و قابل بهره‌برداری‌اند، به صورت یک جبر، به صورت یک واقعیتی که خود را به جامعه انسانی تحمیل می‌کند، وجود دارند. این اولین جبری است که انسان در مقابلش قرار می‌گیرد و آزادی‌اش محدود می‌شود. ولی علاوه بر این جبر طبیعت که آزادیهای انسان را در حدود معینی محدود می‌کند و انسان در یک مبارزه دسته‌جمعی کوشش می‌کند تا خود را تا آنجا که ممکن است از این جبر رها کرده و گام به گام در مقادیر محدودی آزاد بکند، قوانین خود جامعه هم به صورت یک جبر، جامعه را محدود می‌کند. یعنی، همین که انسان مجبور بشود با یک نفر دیگر زندگی بکند و یک خانواده کوچک درست کند، قوانین تازه‌ای از این تغییر کمّی پیدا می‌شود. یعنی کیفیت تازه‌ای در زندگی انسان پیدا می‌شود که این کیفیت خودش به صورت یک جبر است و آزادی انسان را محدود می‌کند؛ حالا، چه در یک خانواده کوچک، یا یک واحد کوچک اجتماعی. خانواده بزرگ انسانی که یک جامعه است، با تمام آن فعل و انفعالاتی که در آن انجام می‌گیرد، جبر بزرگتری است که انسان را تابع خود می‌کند. به این ترتیب، به طور عام، انسان در شرایطی قرار گرفته که آزادی‌اش به وسیله جبر طبیعت و جبر قوانین اجتماعی، که محیط اوست، مورد محدودیت قرار می‌گیرد.

آزادی مطلق برای یک انسان فقط در خیال و اندیشه تا حدودی می‌تواند وجود داشته باشد. در زندگی روزمره، این آزادی ترجمه و تبدیل می‌شود به مسایل مشخص زندگی او؛ یعنی مناسبات او با بقیه اعضای جامعه انسانی و مناسبات او با طبیعت اطرافش در جامعه انسانی. این مناسبات عبارت‌اند از: مناسبات اجتماعی، مناسبات سیاسی، مناسبات اقتصادی، مناسبات فرهنگی، مناسبات قومی – تیره‌ای و غیره. اینها هستند مناسباتی که انسان در آنها قرار گرفته است. انسان در این مناسبات با جامعه‌ای که دور و محیط اوست در رابطه قرار می‌گیرد، و همیشه آزادی او محدود است به آن قوانینی که این جامعه و این مناسبات به او تحمیل می‌کند. به این ترتیب، آزادی یک فرد و یک جامعه تابعی است از محتوای مناسبات کلی آن جامعه.

در هر جامعه‌ای آزادی وجود دارد. چنین نیست که آزادی مطلقاً وجود نداشته باشد. در استبدادی‌ترین و پراختناق‌ترین جوامع بشری در تاریخ، آزادی وجود دارد. ولی آزادی برای کی؟ برای چی؟ جامعه آریامهری را مثال بزنیم. در جامعه آریامهری، آزادی به معنای وسیعی برای امپریالیزم، برای شاه مستبد، برای خانواده سلطنتی، برای وابستگان آنها، برای دستگاه استبدادی، از ساواک و

گردانندگان ارتش و دستگاه دولتی، و برای طبقات رژیم وابسته و سرمایه‌داران بزرگ وابسته و ملاکان بزرگ، آزادی به معنای وسیعی وجود داشته است: آزادی در غارت دهها میلیون نفر؛ آزادی در غارت ثروتهایی که به نسلهای آینده جامعه ما هم تعلق دارد؛ آزادی برای از بین بردنِ حتی جان افراد. آن قدر آزادی وجود داشته که حتی یک ساواکی می‌توانسته در مغازه‌ای یک نفر دیگر را بکشد و اصلاً مورد تعقیب قرار نگیرد. پس، آزادی به این مفهوم در هر جامعه‌ای وجود دارد. ماکه از نظر منافع توده‌های زحمتکش به تمام مسائلی که به جهان بشری مربوط است نگاه می‌کنیم، مفهوم آزادی هم برای ما مفهومی نسبی است: آزادی از دیدگاه توده‌های محروم جامعه. به این ترتیب، آزادی به طور مطلق برای ما وجود ندارد و آزادی مطلق مفهوم بی‌مسمایی است. کسانی هم که از آزادی به این معنای مطلق در جامعه بشریِ مشخص و موجود صحبت می‌کنند، عاقبتش به آزادی برای طبقات ظالم تمام می‌شود. برای اینکه ما معتقدیم در جامعه بشری، در جامعه طبقاتی، همه چیز دارای مفهوم طبقاتی است، و از آن جمله است مسأله آزادی. در جامعه طبقاتی، تضاد طبقاتی عمده‌ترین قانون حاکم بر جامعه است. آزادی هم تابع همین قانون است. یعنی آزادی برای طبقات جابر، طبقات ستمگر و غارتگر، طبقات محدودکننده آزادی. برای طبقات ستمکش، برای محرومان، برای مستضعفان، به گفته امام خمینی، آزادی وجود ندارد. آزادی مستضعفان محدودکننده آزادی جابران، ستمگران، و غارتگران است. از این نقطه نظر است که ما به آزادی به عنوان مفهوم نسبی اجتماعی نگاه می‌کنیم. و تمام تلاش ما عبارت است از تأمین آزادی برای توده‌های زحمتکش؛ برای آن اقشار دهها میلیونی جامعه.

مجری: می‌رسیم به آقای حبیب‌الله پیمان. ایشان در صحبتی که داشتند مقوله آزادی را به سه قسمت تقسیم کردند: شناسایی آزادی، آزادی در ارتباط با حکومت جمهوری اسلامی، و دانستن شرایط عینی جامعه فعلی در مورد آزادی. مخصوصاً گفتند که باید حتماً موانع آزادی را شناخت. اینها نکات مهمی است. خواهش می‌کنم ادامه بحث را بفرمایید.

پیمان: عرض کنم که با توجه به سیر حرکت انسان، که از آن صحبت شد، ما با دو مقوله آشنا می‌شویم. یکی نیرویی که به طرف آزادی می‌رود، و دیگری نیروهایی که جلو آزادی را می‌گیرند. گفتیم آنهایی هم که جلو آزادی را می‌گیرند نوعی آزادی را می‌خواهند. بنابراین، ما دو نوع آزادی داریم: ۱) آزادیی که شیطان تبلیغ می‌کند؛ به این معنا که در مقابل زیاده‌روی، فزون‌خواهی، تجاوز و انباشتن ثروت و قدرت، محدودیتی وجود نداشته باشد. این آزادیی است که نیروهای شیطانی طالب‌اند، که همه هوسهای انسان بدون محدودیت ارضاء بشود. طبیعی است که لازمه این آزادی کسب قدرت و سلطه است. فردی که می‌خواهد تمام خواسته‌های خودش را آزادانه ارضاء و تأمین کند، احتیاج به قدرت دارد تا موانع و محدودیتهایی راکه وجود دارد و بر سر راه اوست از میان بردارد. در حقیقت، این آزادی از قید هر گونه محدودیت نفسانی است. این آزادی است که تبلیغ می‌شود و مظاهرش هم در جامعه به صورت جریاناتی جلوه‌گر می‌شود. ۲) آزادی جوهر انسان، یعنی آزادی روح الهی در انسان، که آزادی نیروهای تکامل‌پوی انسانی است. این دو را باید از هم جدا کرد. برگشت به ریشه مکتبی از این جهت اهمیت دارد که ما همیشه با خطری روبرو هستیم که عبارت است از رجعت به طرف استبداد. در تاریخ بارها پیش آمده که جریاناتی علیه محدودیتها، استبداد و ظلم مبارزه کرده‌اند؛ آزادی را به‌طور نسبی به‌دست آورده‌اند؛ اما خودشان به عامل بازدارنده و محدود کننده آزادی تبدیل شده‌اند. این ماجرا در همه انقلابها سابقه دارد. در نمونه انقلاب اسلام داریم، در نمونه انقلاب اسلامی داریم، در مشروطیت داریم، در انقلابات معاصر و خیلی مترقی و حتی سوسیالیستی هم داریم. حکومتها یا جریاناتی که در دوره‌ای از زمان، قبل از کسب قدرت، جوهر آزادیخواهی داشتند و علیه محدودیتها مبارزه می‌کردند، بعداً خودشان حتی به عنصر بازدارنده آزادیهای مردمی تبدیل می‌شوند. اگر به ریشه‌های مکتبی وجودی آن برنگردیم همیشه این خطر وجود دارد. همان کسی که صمیمانه پیرو و عاشق آزادی است، ممکن است در موضعی که قدرت را به دست می‌آورد و امکاناتی را در اختیار می‌گیرد، که ممکن است امکانات اجتماعی یا تصمیم‌گیری باشد، تحت تأثیر خواسته‌های خودش به نیرویی بازدارنده تبدیل بشود. اینجاست که بر اساس تبیین اسلام، این امر را به

واقعیت وجودی نفس انسانی برمی‌گردانیم؛ به آن دو نیروی وجود انسان که ذکر کردیم. یعنی، نیرویی که می‌خواهد قید و بندها را در ارضای هوسهایش بشکند، و نیرویی که می‌خواهد نفس را کنترل کند برای آنکه آزاد بشود برای تعالی و کمال. کَفّ نفس، زندانی کردنِ شیطانِ نفس است. ما در مکتب داریم که کسانی که در راه خدا می‌روند، شیطانِ نفسشان را در بند می‌کشند. پس ما یک نوع اسارت داریم، منتها اسارت نیروهای شیطانی. چنین نیست که همه چیز آزاد باشد و هر نیروی شیطانی آزاد باشد. در جامعه هم مظاهر نیروهای شیطانی باید به بند کشیده بشود. نباید فکر کنیم آزادی مطلق برای هر نیرویی وجود دارد. با چنین تبیینی، که همه چیز را به ریشه نفسانی قضیه برمی‌گردانیم، اگر در جامعه هم بخواهیم از اسارت مناسبات اجتماعی، ستم، بردگی، استثمار، استبداد، و هر نوع استکباری به مفهوم کلی آن، آزاد بشویم، باید توجه کنیم که اگر بر شیطان نفس غلبه نکرده باشیم، در یک مرحله جدید باز ممکن است اسیر او بشویم. یعنی ماکه یک زمان آزادیخواه بوده‌ایم، چه بسا بعد که به قدرت می‌رسیم خودمان آزادی‌کُش می‌شویم. پس این دو نوع آزادی را باید تبیین کنیم.

انسان وقتی که در مراحل تاریخی تکاملی خودش از جبر غریزه آزاد می‌شود، از جبر طبیعت تدریجاً آزاد می‌شود، از جبر مناسبات اجتماعی آزاد می‌شود، - معنای مناسبات اجتماعی چیست؟ این است که نیروهای متجاوز و زیاده‌طلب و خواهان قدرت و تمرکز قدرت، بر جامعه حاکم می‌شوند؛ مناسباتی را به‌وجود می‌آورند؛ قوانینی را حاکم می‌کنند که این قوانین در جهت حفظ سلطه آنهاست. بنابر این، آزادی توده‌ها و مستضعفان و محرومان سلب می‌شود. اینجا دو جبهه به‌وجود می‌آید: جبهه حق و جبهه باطل. حق جبهه‌ای است که می‌خواهد انسان را از این اسارتهای اجتماعی آزاد کند تا به طرف کمال سیر کند. باطل آن است که لاقیدی را به معنای آزادی می‌گیرد و می‌خواهد در ازای هوسهایش آزاد باشد و قدرت‌طلبی، زورمداری و جلب ثروت و پول کند. بنابراین، در تبیین اجتماعی، این دو صف روشن می‌شوند و ما می‌توانیم جلوه‌های این دو را ببینیم. در پیشاپیش جبهه حق، یا در نهضتهای آزادیبخش، انبیاء هستند. در نیروهای سلطه‌جو و بازدارنده، طاغوتها هستند. پس دو جبهه حق و باطل داریم. معمولاً در پشت سر انبیاء همیشه محرومان و مستضعفان قرار دارند که به دلیل حاکمیت مستکبرین و زورگویان، از همه حقوق اولیه‌شان محروم شده‌اند. این است که یک جلوه از مبارزه و تضاد حق و باطل در تضاد بین محرومان و سلطه گران دیده می‌شود. اما ما نمی‌توانیم، به خلاف بحثی که آقای کیانوری ارائه دادند، الزاماً این تضاد را در تضاد طبقاتی محدود کنیم. چرا؟ چون اگر ما صرفاً دو وجه آزادی و استبداد را طبقه بدانیم و ریشه آن را در وجود انسان نادیده بگیریم، از خطر رجعت مصون نخواهیم بود؛ چراکه ممکن است کسانی از همین طبقه محرومی که به قدرت می‌رسند، یا نمایندگان این طبقه که به قدرت می‌رسند، اگر بر آن تمایلات سرکششان غلبه نکرده باشند، انسان کاملی نشده باشند، شیطان نفس را اسیر نکرده باشند، بعد از مدتی به دلیل همین سلطه‌جویی، میل به قدرت و تمرکز قدرت، مناسباتی را حاکم می‌کنند که بازدارنده آزادی خلقها و توده‌ها باشد. پس این خطر وجود دارد، و عکس آن هم هست. یعنی، ممکن است کسانی که دقیقاً از طبقه استثمار شده نیستند)از نظر فردی بحث می‌کنیم(بتوانند خودشان را از شیطان نفس آزاد کنند و در جهت آزادی توده‌ها مبارزه کنند. پس آنجا دو چیز است؛ یکی برخورد انسانی و فردی است که ما می‌کنیم و می‌گوییم هر انسانی که بتواند خودش را از قید شیطان نفس آزاد کند، می‌تواند برای آزادی و با دشمنان آزادی مبارزه کند. اما مسلم است که در طبقه‌بندی جامعه بین مستکبرین و مستضعفین، هرگز طبقه مستکبر به خاطر آزادی،)آزادیی که ما در جهت خدا بحث آن را می‌کنیم؛ آزادی روح انسان(تلاش نمی‌کند. این طبقه آزادی هوسها را می‌خواهد و بنابراین، بازدارنده آزادی مردم است.

به این ترتیب در وهله اول می‌توانیم دو قطب مخالف اصلی را تعیین کنیم. وقتی جبهه حق و باطل در هر جامعه‌ای تعیین شد امروز می‌گوییم این قطب‌بندی در مورد انقلاب، بین انقلاب ایران و نیروهای امپریالیسم جهانی است. اما این سخن همه مسأله را حل نمی‌کند. چون در همان طیفی هم که در جهت آزادی مردم گام برمی‌دارد، انسانها و نیروها به طور نسبی به آزادی درونی

رسیده‌اند. آزادی درونی یعنی چه؟یعنی تسلط بر شیطان وجودشان. و چون به‌طور نسبی رسیده‌اند، یعنی به نسبتی هنوز اسیر تمایلات خودشان هستند، همه صد درصد و صمیمانه تا آخرین مرحله برای آزادی مبارزه نخواهند کرد و به آن وفادار نخواهند ماند.

اگر در بحث خود این نسبیت را در هر دو جبهه حق و باطل رعایت نکنیم، آن‌وقت تصور می‌کنیم که وقتی ما جبهه توده‌ها و انقلاب را از جبهه امپریالیسم جدا کردیم، همه کسانی که در جبهه مردم قرار می‌گیرند به یک میزان نسبت به آزادی انسانها و آزادی تکامل انسانها صمیمی و وفادار هستند و هیچ نیروی بازدارنده‌ای در وجود آنها نخواهد بود. اما این‌طور نیست. ممکن است طیفهایی در همین جبهه مردم باشند که به نسبتی بیایند، ولی در مراحلی، تحت تأثیر همان وابستگیهای خودشان، بازدارنده حرکت جامعه شوند. این است که من معتقدم حتماً ما باید تبیین مکتبی و ریشه‌ای آزادی را، بخصوص در صحنه مبارزات اجتماعی و تاریخ)که این مبارزه جلوه همان مبارزه درون وجود انسان است که به صورت طبقات و جریانات و جبهه حق و باطل درمی‌آید(، داشته باشیم تا همان‌طور که اسلام می‌خواهد، بتوانیم به طور ریشه‌ای با موانع آزادی مبارزه کنیم. یعنی نه فقط سلطه نیروهای متجاوز را در جامعه نفی بکنیم و جامعه از مناسبات بازدارنده آزاد شود، بلکه باید جهاد اکبر را هم که مبارزه با مظاهر شیطان در درون است مد نظر داشته داشیم تا بتوانیم جلو رجعت به طرف استبداد و سلطه را بگیریم.

مجری: خیلی ممنون. شما ده دقیقه را استفاده کردید. برمی‌گردیم به آقای فتاپور که مخصوصاً نکته اولی که بیان فرمودند، که این بحث آزاد یک گام پیروزمندانه برای انقلاب است، باعث تشکر است. ایشان نکته‌ای را در باب آزادی فرمودند که نیروهای انقلابی و ضد انقلابی هر دو مطرح می‌کنند، ولی به کلی دو مقوله مجزّاست. خواهش می‌کنم که دنباله بحث را ادامه بدهند.

فتاپور: دوستان یک‌سری مسائل را مطرح کردند که من از تکرار آنها پرهیز می‌کنم. فقط اشاره‌ای می‌کنم. همان‌طور که همه دوستان مطرح کردند، آزادی یک مفهوم مطلق نیست، و آزادی افراد و نیروهای اجتماعی توسط سایر نیروها محدود می‌شود. در تمام تاریخ، اقشار طبقات برای اینکه بتوانند به مصالح طبقاتی خودشان برسند و برای اینکه بتوانند از منافع خودشان دفاع بکنند، سعی می‌کردند شرایطی را به‌وجود بیاورند که در آن شرایط این امکان برایشان به‌وجود بیاید. بنابراین، هر کدام از آنها آزادی را به یک بیان تعریف کرده‌اند و به یک بیان متفاوت دیگری به کار گرفته‌اند. مثلاً، همان‌طور که در قسمت قبلی گفتم، کسانی مثل شاه، ساواک، یا نیروهای ضد انقلاب، وقتی از آزادی صحبت می‌کنند، آزادی برای آنها همان شرایطی است که در دوره رژیم شاه وجود داشت: اینکه بتوانند مردم را غارت و استثمار کنند؛ ساواک هر که را دلش می‌خواهد بگیرد، شکنجه بدهد، زندان بیاندازد و بکشد. از نظر آنها شرایطی که الآن در جامعه ما وجود دارد، شرایط دیکتاتوری و اختناق است، چون دیگر آن امکانها برایشان نیست.

دوستمان آقای دکتر پیمان مطرح کردند که ممکن است یک نیرویی یا فردی طرفدار زحمتکشان باشد، طرفدار آزادی زحمتکشان باشد، ولی وقتی به قدرت می‌رسد دیگر از آزادی زحمتکشان دفاع نکند. خوب؛ این امکان وجود دارد. این امکان وجود دارد که در جریان پیشرفت مبارزه، بعضی عناصر و نیروها به آن مصالحی که داشته‌اند خیانت کنند، یا نتوانند با انقلاب پیش بیایند. خوب، آن موقع دیگر آنها طرفدار زحمتکشان نیستند. آن موقع آنها طرفدار نیروهای استثمارگرند. آنها دیگر طرفدار آزادی زحمتکشان نیستند و باید طردشان کرد. این ماجرا در انقلابات پیش آمده است.

طرفداران سرمایه‌داری همواره وقتی از سرمایه‌داری صحبت می‌کنند، الگویی که برای آن ارائه می‌دهند کشورهای دموکراسی اروپایی‌اند، یا کشور امریکا. آنها، چه در دوره شاه و چه امروز، وسیعاً تبلیغ می‌کنند که دموکراسی مثلاً ـ در انگلستان یا سایر کشورهای اروپایی به عالی‌ترین شکلی وجود دارد. و ما باید شرایطی را به‌وجود آوریم که مثل آن جوامع، مردم حاکم بر سرنوشت خودشان باشند. ولی خوب، از نظر زحمتکشانِ این کشورها، یا از نظر ما، چیزی که در آن کشورها وجود دارد دموکراسی نیست.

مثلاً، اینها مطرح می‌کنند که در انگلستان همه مردم می‌توانند در انتخابات شرکت بکنند و رأی بدهند و هرکس را که دلشان خواست به پارلمان بفرستند و او را نخست‌وزیر بکنند. یا در آمریکا، هر کسی را دلشان خواست رئیس جمهور بکنند. حتی مثلاً در انگلستان جایی درست کرده‌اند به‌نام هاید پارک که هر کس دلش بخواهد می‌تواند به آنجا برود و هر چه دلش بخواهد بگوید، و مثلاً از دولت انتقاد کند. و این را به عنوان آزادی قلمداد می‌کنند. معروف شده که انگلستان مهد دموکراسی است. ولی اگر به واقعیت توجه بکنیم می‌بینیم که این‌طور نیست. فرض کنیم در امریکا، همه مردم می‌دانند که احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه، تمام رسانه‌های گروهی، و تمام روزنامه‌ها در این کشورها، مزدور و جیره‌خوار انحصارات بزرگ امپریالیستی هستند. هیچ کس نمی‌تواند در آن کشورها وارد کنگره بشود یا رئیس جمهور بشود، مگر اینکه کاملاً وابسته به این سرمایه‌دارهای بزرگ باشد. یا در انگلستان، امروز حوادثی که دارد اتفاق می‌افتد، کاملاً روشن می‌کند که دموکراسی یا آزادی سرمایه‌داری چه جور آزادیی است. یک انقلابی را، یعنی بابی‌ساندز، که مرم او را به عنوان نماینده مجلس انتخاب کردند و به او رأی دادند تا برود از حقوقشان دفاع بکند، دولت انگلستان که مدافع دموکراسی جلوه داده می‌شود، گرفته و او را به زندان انداخته و حتی حاضر نیست او را به عنوان زندانی سیاسی قبول بکند. این یعنی همان برخوردی که شاه با زندانیان سیاسیِ آن موقع می‌کرد. و بالاخره دیدیم که در زندان چطور او]بابی ساندز[را به شهادت رساندند. در این کشورها وقتی که مبارزه مردم در مقابل سیستم سرمایه‌داری قرار می‌گیرد، کاملاً ـ معلوم می‌شود که آزادی در این کشورها چه محتوایی دارد. درست است که در این کشورها به دلیل مبارزات مردم سرمایه‌داری یک‌سری عقب‌نشینیهایی کرده و مجبور شده بعضی از حقوق مردم را بالاجبار رعایت بکند، ولی تا زمانی که سرمایه‌داری حاکم است آنچه در این کشورها وجود دارد آزادی برای زحمتکشان نیست، بلکه آزادی برای سرمایه‌دارهاست تا بتوانند هر جور که دلشان می‌خواهد سرمایه‌شان را به کار بیاندازند و مردم را غارت کنند. تا زمانی که سرمایه‌داری در این کشورها حاکم است، چه به شکل دموکراسیهای اروپایی، چه به شکل دیکتاتوریهایی مثل دیکتاتوری شاه، و چه به شکل دیکتاتوری فاشیستی مثل فاشیسم هیتلری، چیزی که در این کشورها وجود دارد، در تمام اشکالش، آزادی برای یک مشت سرمایه‌دار است تا بتوانند مردم را غارت کنند. این نوعی دیکتاتوری برای توده‌های مردم است که نمی‌توانند در مقابل سرمایه‌دارها مقاومت کنند. بر عکس آن، در کشورهای سوسیالیستی، آنچه وجود دارد آزادی برای توده‌های مردم است؛ دموکراسی برای توده‌های مردم است؛ و در مقابلش، محدودیت و دیکتاتوری برای طبقات استثمارگر است. به همین دلیل آنها کشورهای سوسیالیستی را استبداد و اختناق می‌نامند و همیشه سعی می‌کنند تبلیغ بکنند که جوامعی مثل انگلیس و امریکا، جهان آزاد است و جوامع سوسیالیستی کشورهای دیکتاتوری‌اند.

ما وقتی از دموکراسی صحبت می‌کنیم، حتماً باید مطلبی را توضیح بدهیم. مفهومی که دموکراسی دارد خیلی وسیع‌تر از آزادی سیاسی است. وقتی از دموکراسی و حقوق دموکراتیک توده‌ها صحبت می‌کنیم باید در نظر بگیریم که آزادی سیاسی، آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی اجتماعات، فقط یکی از اجزاء حقوق دموکراتیک توده‌هاست، و فقط یکی از ملزومات آن است. ولی به دموکراسی باید در تمام ابعادش توجه بکنیم. مثلاً، اینکه کارگرها حق داشته‌باشند تشکلهای خودشان را به‌وجود بیاورند؛ بتوانند سندیکا به‌وجود بیاورند؛ شورا به‌وجود بیاورند؛ مبارزه بکنند برای اینکه سرمایه‌دار نتواند آنها را استثمار بی‌رویه بکند؛ اینکه دهقانان زمینی راکه کشت می‌کنند از آنِ خودشان باشد؛ تشکلهایی به‌وجود بیاورند که در مقابل زمینداران بزرگ مقاومت بکنند؛ این یکی از حقوق آنهاست. به همین ترتیب، حق ملیتها، حق ادیان مختلف در مقابل قانون، حق برابری زن و مرد، تأمین حق بهداشت رایگان یا تحصیل رایگان و...

دموکراسی موقعی می‌تواند تأمین بشود که حقوق دموکراتیک توده‌ها در تمام ابعاد مورد توجه قرار بگیرد. آزادی سیاسی بدون توجه به این حقوق دموکراتیک ناقص است و تنها یک فُرم باقی می‌ماند. در این بیان مثلاً اگر بیاییم در جامعه خودمان – یکی از

نمایندگان مجلس چند روز پیش مطرح کرد که در سال گذشته، سرمایه‌داران ایران ۱۲۰ میلیارد تومان سود برده‌اند. در یک چنین شرایطی سرمایه‌داران و تجار بزرگ توانسته‌اند ۱۲۰ میلیارد تومان سود ببرند. از نظر ما این سرمایه‌دارها باید محدود بشوند و امکاناتی برای مردم به‌وجود بیاید که این پولی که از دسترنج مردم به جیب آنها رفته، محدود بشود. در این صورت انقلاب ما یک گام به پیش رفته؛ یعنی دموکراسی در جامعه ما گسترش پیدا کرده است. از نظر طرفداران سرمایه‌داری، از نظر لیبرالها، از نظر ضد انقلاب، اختناق و دیکتاتوری این است که چرا این ۱۲۰ میلیارد تومان سود، ۵۰۰ میلیارد تومان نیست! چرا سرمایه نمی‌تواند آزادانه به هر شکلی که دلش بخواهد به کار بیافتد! چرا آزادانه نمی‌تواند تولید بکند!)تحت این عنوان که سرمایه باید آزاد باشد و آزاد کار بکند تا به این ترتیب، تولید بالا برود. بعد هم دولت می‌تواند از آن مالیات بگیرد. مسأله‌ای که در تمام کشورهای سرمایه‌داری مطرح است.(اگر این‌چنین باشد، سرمایه‌دار به راحتی می‌تواند توده‌ها را استثمار بکند. از نظر آنها دیکتاتوری این است که چرا ۱۲۰ میلیارد تومان سود، ۵۰۰ میلیارد تومان سود نشده است. از نظر ما دموکراسی این است که این ۱۲۰ میلیارد تومان محدود بشود.

مجری: شما حدوداً هشت دقیقه از وقتتان را استفاده کردید. اشکال ندارد؛ بعداً حساب می‌شود. برمی‌گردیم به آقای بهشتی. مثل اینکه کم‌کم اختلافات مکتبی دارد بروز می‌کند. مسأله زمینی و الهی شد. آقای بهشتی ضوابطی را که انسان می‌تواند از مواهب الهی برای خداگونه شدن استفاده بکند...

بهشتی: بله، همان‌طور که در آغاز بحث عرض کردم، استنباط ما هم همین بود که هر چند شرکت‌کنندگان در این بحث محدودند، ولی به اندازه کافی فاصله در جهان‌بینی، در اصول، در مسائل سیاسی و اجتماعی وجود دارد که بتواند این بحث را بارور کند. چون، واقعاً مقابله نظرهاست که می‌تواند بارور کند. اگر آقایان همان نظری را می‌گفتند که آقای پیمان گفتند؛ یا بنده همان نظری را می‌گفتم که آقایان می‌گفتند؛ خوب، شاید آن خاصیت بحث آزاد را در حد مطلوب نداشت. اما حالا داریم می‌رویم به همان سمت که نقطه نظرات دارد مشخص می‌شود و بیننده‌ها و شنونده‌ها می‌توانند خود را با نظرگاههای مختلف روبرو ببینند و آزادانه انتخاب کنند.

ما در بحثمان این خط را دنبال کردیم که از دیدگاه اسلام، انسان یک موجود ممتاز و برجسته است، و بزرگترین ویژگی و برجستگی او همین است که آگاهِ آزاد است. آزادِ آگاه است. او انتخابگری است که آزادانه و آگاهانه انتخاب می‌کند. به همین جهت، ما باید روی این ویژگی انسان تکیه کنیم. بحثمان را در همین راستا، به یاری خدا، جلو می‌بریم.

در قسمت دوم گفتیم که انسان در برابر جبر طبیعت آزاد است. خیلی از چیزها را که طبیعت محدود کرده، انسان گسترده‌تر می‌کند. در طبیعت، به طور معمول، جوجه مرغ چگونه به‌دست می‌آید؟ از این راه به‌دست می‌آید که مرغ برود روی تخم مرغها، برای مدتی مشخص، با شیوه‌ای مشخص، به هدایت غریزه بخوابد؛ تخم مرغها را در یک درجه مشخصی از گرما، گرم نگه دارد؛ آن نطفه‌ای که داخل تخم مرغ است فرصت رشد پیدا کند، و در زمان معینی تبدیل به جوجه بشود. ولی انسانها اگر می‌خواستند برای تغذیه خودشان به این مقدار جوجه اکتفا کنند، باید می‌رفتند سراغ همان نظام »فرزند کمتر زندگی بدتر«. البته آنها می‌گفتند، »زندگی بهتر«. خوب؛ حالا انسان می‌خواهد خودش را از این تنگنا خلاص کند؛ می‌آید با شناخت این روش، کشف این قانون طبیعی، دایره کاربرد این قانون را گسترده‌تر می‌کند و آن کاری راکه یک مرغ، حداکثر می‌توانست با ۱۰۶۵ تخم مرغ برای تکثیر مرغ انجام بدهد، با ماشینهای جوجه‌کشی، با وسعت و اندازه دلخواه خود انجام می‌دهد. و می‌بینید که تولید مرغ در دنیا می‌تواند صد برابر، هزار برابر یا صد هزار برابر باشد. بنابراین، انسان با چیره شدن بر طبیعت و با این آزادی که برای حرکت در طبیعت دارد، توانست یک بن‌بست را بشکند و خود را از یک محدودیت آزاد کند.

مسأله دوم مسأله جبر اجتماعی است که آقای کیانوری و آقای فتاپور، و تا حدودی آقای پیمان، بر آن تأکید کردند – البته ایشان کمتر، ولی آقایان بیشتر. تعلیم اسلام، از دیدگاه اسلام، این است که انسان محکوم جبر اجتماعی هم نیست. انسان در برابر حاکمیت

آن قوانینی که به‌نام قوانین اجتماعی و سنتهای اجتماعی و مکانیزم اجتماع و ماتریالیسم تاریخی و جبر تاریخی و جبر اجتماعی و جبر اقتصادی مطرح می‌شود، از دیدگاه اسلام، انسان دقیقاً در برابر این جبرها آزاد است. در اینجا، اسلام نقطه نظر بسیار ظریفی دارد که اگر بنده در این بخش بحثم یکی دو دقیقه اضافه صحبت کردم، همچنان که در بخش قبلی کمتر صحبت کردم و ممکن است بعداً هم کمتر صحبت کنم، می‌توانم آن را برای آقایانی که تشریف دارید، و برای تمام بینندگان و شنوندگان عزیزمان، باز کنم.

ببینید؛ از نظر اسلام، همان‌طور که در طبیعت قوانینی وجود دارد، در جامعه هم قوانینی وجود دارد. یعنی حرکت اجتماع و حرکت انسان در تاریخ، روشها و شیوه‌هایی دارد و چنان نیست که اصلاً بی‌نظم باشد – همچنان که طبیعت هم نظم دارد. ولی مهم این است که انسان هیچ‌گاه محکوم این قوانین نیست. انسان می‌تواند بر پدیده‌ها و بر تنگناهایی که در پرتو حاکمیت همین قوانین به‌وجود آمده، بشورد و در برابر آنها بایستد و معادله‌ها و محاسبه‌ها را بر هم بزند. ببینید، خود انقلاب ما چه بود؟ انقلاب ایران نه برای آن شناختی که جامعه‌شناسان غربی از قوانین و سنتهای حاکم بر اجتماع و تاریخ دارند قابل پذیرش بود، و نه برای کسانی که پیرو مارکسیسم، ماتریالیسم تاریخی و پیرو حاکمیت جبر تاریخی – اجتماعی – اقتصادی بر انسان هستند، قابل باور بود. این انقلاب یک جلوه بود از اینکه انسان محکوم این قوانین نیست. البته کسی ممکن است این‌طور بگوید که با هر انقلابی، جامعه‌شناسیِ علمی قانونمندی تازه‌ای را درباره روند تکاملی انسان در جامعه کشف می‌کند. ممکن است این پاسخ را بدهند. خوب، اگر این پاسخ را بدهند حرفی نیست. ولی بنده که در اینجا دارم از نظر اسلام صحبت می‌کنم، و همچنین از نظر مطالعاتی که در این مکتبها و مقایسه و مقارنه مکتبها داشته‌ام، نظرم را عرض می‌کنم و نظر تشکیلات حزب جمهوری اسلامی و دیدگاه اسلامی این تشکیلات را بیان می‌کنم، می‌خواهم این‌طور بگویم که نه، اصلاً! مسأله بالاتر از این است. این صحیح است که ما در پیشرفت زندگی بشر، قانونهای تازه و شیوه‌های تازه‌ای را برای انسان و زندگی اجتماعی‌اش و برای جامعه و تاریخ کشف می‌کنیم، اما آنچه روی می‌دهد بر این مبنا قابل تبیین نیست. بیشتر بر این مبنا قابل تبیین است که واقعاً انسانِ اجتماعی، محکوم این قوانین نیست. انسان هر قدر این قوانین را بهتر بشناسد و خودش را بهتر بشناسد و آن توانی را که خدا به او داده، بیشتر بشناسد و آگاه‌تر و با ایمان بیشتر عمل بکند، خودش را از میدان حاکمیت و سلطه این قوانین آزادتر کرده است. بنابراین، انسان همواره در راستای تاریخ، نوآفرین خواهد بود. او حادثه‌های اجتماعی و پیروزیهای اجتماعی جدیدی را خواهد آفرید و حماسه‌های تازه‌ای را خواهد سرود که بر اساس هیچ یک از قوانین شناخته شده قبلی قابل تبیین نیستند. بیان قرآن در این زمینه این است که می‌گوید: ۱- هیچ انسانی محکومِ هیچ جبر اجتماعی نیست. ۲- ولی، کیفیت و روابط و مناسبات اجتماعی و اقتصادی، روی انتخاب آگاهانه انسان اثر می‌گذارند، امّا نه در حد جبر بلکه در حد اینکه انتخاب او را آسان‌تر کنند یا دشوارتر؛ رفتن او را به این سو، یا آن سو، آسان‌تر کنند یا دشواتر. بنابراین، نقش محیط اجتماعی و نقش عوامل اجتماعی روی انتخاب انسان، در حد جبر نیست، بلکه در حد دشوار شدن یا آسان شدن است. این نکته آنقدر ظریف و آنقدر مهم است که ما در فلسفه تاریخمان باید بر این محور گسترده بحث کنیم. بر این اساس، انسان به صورت یک کل، همیشه سازنده تاریخ است؛ هر چند کمابیش ساخته شده تاریخ و محیط اجتماعی نیز هست. اما این ساخته شدن، این اثرپذیری، این کارپذیری انسان در برابر عوامل اجتماعی، در حدی است که به او شکل می‌دهد؛ شکل خاص می‌دهد؛ شکل‌دادنی که راه انتخاب آزاد را هرگز به روی او نمی‌بندد. این فرمول ظریف را ان‌شاءاللّه در ادامه بحث، فراوان‌تر بحث می‌کنیم. بنابراین، آنچه آقای کیانوری گفتند به عنوان(۳)...

تضاد طبقاتی که به مقتضای آن، انسان بازیچه یک جبر، جبر تاریخ، جبر طبقاتی، یا جبر مادی می‌شود، از نظر اسلام مردود است. قرآن در این زمینه این‌طور سخن می‌گوید: در روز قیامت، در روز پاداش و کیفر، در آن رستاخیز الهی، در آن بعث الهی، »یوم تَأتی کلّ نفسٍ تُجادلُ عن نفسها، و تُوَفّی کلُ نفسٍ ما عَمِلَت و هم لایُظلَمون«)آیه ۱۱۱ ، سوره نحل(. روزی که هر انسانی می‌آید تا از گذشته خود دفاع کند و گذشته‌اش را توجیه کند. احیاناً این توجیهات ممکن است همین توجیهات جبر اجتماعی و جبر

طبقاتی و نظایر اینها باشـد. قرآن می گوید، بله، اینها در آن دادگاه الهی دفاعیات خودشان را می کنند، اما هر انسانی تمام و کمال به پـاداش یـا کیفر آنچه کرده است خواهـد رسـید، بی‌آنکه سـتمی بر او برود. این جریان را به طور مفصل‌تر در آیات دیگری از سوره اعراف)در آیـات ۳۸ و ۳۹ از سـوره اعراف، سـوره هفتـم(می‌بینیـم: »قـال ادخلـوا فی أمم قـدخلت من قبلکم من الجنّ والانـس فی النار.کلّما دخلت اُمةٌ لَعَنت اُختها حتی اذا ادّار کوا فیها جمیعا، قالت اُخراهم لأولهُم رَبنا هوءلاءِ اضلّونا فَاتهم عذاباً ضعفا من النار. قال لکلٍّ ضِعفٌ ولکن لاتعلمُون. و قالت اولهُمْ لأخرهُم فمن کان لکُم عَلینا مِن فضلٍ فـذوقوا العذاب بما کنتم تکسـبُونَ«. فرمان الهی در روز قیامت این است که به تبهکاران، به منحرفان، به کژاندیشان و کجروان، به ستمگران و به تجاوزگران، به فاسدها و به ائمه کفر و فساد، به همه آنها، گفته می‌شود که همراه با آن فاسدان و تبهکاران و سـتمکاران پیشگام گذشته‌تان به آتش دوزخ بروید که فرجام شمـا آنجاسـت! در این آتش جـاودانه و پرلهیبی که به‌دست خود انسانهـا ساخته شـده است، هر گروهی وارد می‌شود به گروه دیگر لعنت می کند: خدا لعنتشان کند، اینها این بلا را به سر ما آوردند! وقتی همه با هم جمع می‌شوند آن‌وقت شروع می کنند به همدیگر پرخاش کردن. آن گروه بعـدی به آن گروه قبلی رو می کنـد و بعـد می گویـد، خـدایا، اینها ما را گمراه کردنـد، اقلاً عـذاب اینها را دوبرابر کـن. پاسخ الهی ایـن است که هر دو گروه دوبرابر و چنـد برابر عـذاب داریـد؛ خبر نداریـد. سـتمگران براسـتی گنهکـاران بزرگنـد. اما سـتم‌پذیران چه؟ سـتم‌پذیری از دیـدگاه اسـلام همان اندازه گناه است که سـتمگری. ای انسان، تو آزادی، به پاخیز! در برابر سـتم طبقاتی، ستم گروهی، ستم شخصی، مقاومت کن! تو آزادی. اگر ستم‌پذیر شدی خود را ملامت کن: »لکُلٍ ضعفٌ و لکن لاتعلمون«. آن گروه اول هم به این گروه بعـد می گوینـد، حالا دیدید که هر دو سـهممان یک‌جور است! بنابراین، شـما هم بچشـید عذاب را، به کیفر آنچه خود کرده‌اید.

ملاحظه می کنیـد که در این آیـات، و آیـات متعـدد دیگر با مضامین مشابه در قرآن، قرآن تأکیـد دارد بر اینکه هیـچ انسانی،)هیچ انسـانی! این بیـان قرآن است(درهیـچ شـرایط اجتمـاعی، تحت تـأثیر جـبر اقتصـادی، جبر اجتمـاعی، جبر تـاریخی، به کفر و فسـاد و محرومیت و اینهـا، به تبهکاری کشانـده نمی‌شود. پس، بیان اسـلام این است که ای انسان، تو از نظر اجتماعی، از حاکمیت هر گونه جبر اجتمـاعی آزادی. امـا آیـا واقعـاً همه محیطها برای شـکوفایی و باروری انسان یکسان است؟ نه! محیطهایی هسـتند که باروری و رشـد نیکخواهی، خیرخواهی، و خداخواهیِ انسان را آسانتر می کنند. میدانها و محیطهایی هسـتند که بعد شـیطان‌پرستی، هواپرستی، خودپرستی، تبه‌گرایی و تباهی‌گرایی انسان را آسانتر می‌کننـد. اینجاست که اسـلام انگشت می‌گذارد بر اینکه ضـرورت دارد محیط اجتماعی اصـلاح بشود. اسلام نسبت به صلاح و فساد محیط اجتماعی بی‌تفاوت نیست. اینجاست که اسلام از لیبرالیسم جدا می‌شود. – و ما در ادامه بحث به توضیح این نکته خواهیم پرداخت.

مجری: آقای بهشتی هجـده دقیقه صـحبت کردنـد، – که چون فرمودیـد قطع نکنیـد، من جسارت نکردم. شـما البته دو دقیقه طلبکار بودیـد، و شـش دقیقه اضـافه صـحبت کردیـد. برمی‌گردیم به آقـای کیـانوری. آقـای پیمان آزادی را تقریباً همان تابع تضاد طبقاتی دانسـتند، ولی گفتنـد حتماً بایـد شـیطان نفس در بنـد بیافتـد وگرنه خطرناک است. بلافاصـله آقای فتاپور شاهد مثالش را از انقلاب ایران، و آن ماجرای معروف لنین، یک گام به پیش، دو گام به پس، آوردند. حالا فکر می‌کنم که شما با این نظریات موافق هستید.

کیانوری: ببینیـد، صـحبت خیلی دارد جالب می‌شود. ما بارها در صـحبتهایی که با مبارزان پیرو مکاتب مـذهبی، و به ویژه با مبارزان پیرو اسـلام در ایران، داشـته‌ایم، گفته‌ایم درباره آن مسایلی که به زنـدگی انسان در جامعه و در اجتماع مربوط می‌شود، بین نظریات اسـلام و نظریات سوسـیالیزم علمی نزدیکیهای قابل توجه و زیادی وجود دارد. من از همین بحثهای دکتر بهشتی یکی از این نمونه‌ها را می‌گویم. گـاهی اوقـات مـا یک مسأله را به کسـی یا مکتبی نسبت می‌دهیم که دقیق نیست، و بعـد نظر خودمان را که مطابق آن نیست به عنوان متضـاد بـا آن نظر مطرح می‌کنیم. من جمله‌ای را که آقـای بهشتی گفتنـد، عیناً می‌گویم: »انسان ساخته تاریـخ است، انسان سازنـده تاریخ است«. این نکته اساسـی، آن چیزی است که ما به عنوان ماتریالیسم تاریخی به آن معتقدیم. ماتریالیسم تاریخی

به هیچ‌وجه عقیـده نـدارد که انسان عبارت است از یک پیـچ و مهره‌ای که اصـلاً هیـچ‌گونه تأثیری در تغییر تاریـخ نـدارد و تاریخ، چیزی است مجرد که خودش تغییر می‌کنـد و انسانها هم تابع او هسـتند. هرگز چنین نظری، که واقعاً می‌توانـد مبتـذل باشـد، واقعیت نـدارد. بلکه اصـل این است که انسـان هم سـاخته تاریـخ است و هم سازنـده تاریـخ است. اینکه «توده‌ها سازنـده تاریخ‌انـد» یکی از مهم‌ترین جملات مارکسیست‌ها است. پس در اینجا تضاد به هیچ‌وجه وجود ندارد.

آقـای بهشتی فرمودنـد که خداونـد به انسـان چشم داد، گوش داد، گفت راهت را ببین، بشـنو، پیـدا بکن، برو و جان بکن و خودت راهت را پیـدا بکن که چه جور بایـد زنـدگی بکنی. این واقعیتی است که مـا هم همـان را می‌گوییم. بالاـخره انسـان به طور عام آن نیرویی است که تاریـخ را تغییر می‌دهـد. او به سوی آن هـدفی می‌رود که عبارت است از انسانیت، تا چیزی را که شـما تمام ظواهر شیطانی را در آن جمع می‌کنید، از بین ببرد و مظاهر انسان را در جامعه تکامل ببخشد.

چیز دیگری که در بحث گفته شـد و مـا بـا آن اختلاـف نظر نـداریم، و من خیال می‌کنم که در توضـیح بایـد به آن توجه کرد، این است که آقای دکتر بهشتی گفتنـد اسـلام به انسان می‌گویـد تو از همه قیود و جبر اجتماعی آزادی. در اینجا من خیال می‌کنم که ما بایـد بگوییم در واقعیت، انسـان از اینهـا آزاد نیست، بلکه می‌توانـد آزاد باشـد. حق آزادی از این قیود را دارد. انسانی که در جنوب شهر تهران در زاغه زنـدگی می‌کنـد، تابع یک جبر جامعه ماست. شـرایط جامعه ما او را مجبور کرده که در زاغه زنـدگی بکند، در عین حال که هزاران اتاق مجلل قشـنگ، تمیز، با آب گرم و آب سـرد، در شـمال تهران خالی است. آنچه ما می‌گوییم این است که انسان در شرایط جبر قرار گرفته است. جامعه او را مجبور می‌کند به آن چیزی که نمی‌خواهد تن دهد. او دلش می‌خواهد حق داشته باشد برود آنجا در آن اتاق تمیز و گرم زندگی بکند، ولی جبر جامعه کنونی ما، حتی در جمهوری اسـلامی، نمی‌گذارد او برود در آنجا زندگی بکند. او حق آزادی دارد. کاملاً اسلام این حق را به او می‌دهد. ولی همین جمهوری اسلامی، این حق را برای او تأمین نکرده که او برود و بتوانـد در آنجـا زنـدگی کنـد و از آن زاغه، از داخـل آن کثافت و آشـغال، درآیـد. به این ترتیب، در اینجا هم موافقم که انسان حق آزادی از تمام قیود را دارد. او برای این حق بایـد مبارزه بکنـد. تا مبارزه نکند نمی‌تواند این قیود را از بین ببرد و آن جبر جـامعه را از بین ببرد. ولی انسـان تـابع این جبر است. از پنـج نفری که اینجـا نشسـته‌ایم، فکر می‌کنم سه نفر مـا در زنـدان بوده‌ایم. این جبر اجتماعی، ما را گرفته و به زندان انداخته است. این جبر است. جبر جامعه ما را مجبور کرده بود در زندان باشیم. ما حق آزادی داشتیم؛ مایـل به آزادی بودیم؛ و برای آزادی مبارزه می‌کردیم. ولی تا این مبارزه برای آزادی، اکثریت جامعه را نگیرد، اقلیت تـابع این جبر است و این جبر به او تحمیل می‌شود. این جبر سیاسـی است. این جبر اقتصادی است، که نمونه‌اش را گفتیم. جبر فرهنگی است. جبر ملی است. تمام این جبرها واقعیت جامعه ماست.

به این ترتیب، باید بیان کنیم که انسان، واقعیتِ حق آزاد بودن را دارد. حق آزاد بودن در زمینه سیاسی و در زمینه اجتماعی را دارد. حق آزاد بودن در زمینه اقتصـادی و ملی را دارد. در همه زمینه‌هـا حق آزادی کامـل از جبر اجتمـاعی را دارد. بـایستی برای این حق مبارزه بکنـد. اگر مبارزه نکنـد، اگر پویا نباشـد، اگر کوشا نباشـد، این حق را به او مجانی نمی‌دهنـد. نیروهایی در جامعه هسـتند که می‌خواهنـد این حق را از او بگیرنـد؛ برای اینکه این حـق برای انسـان وسـیع، به نفـع آن حـق برای انسانهـای محـدود، یعنی طبقـات ستمگر، طبقـات جابر، و طبقات غارتگر، نیست. حقی که توده‌های وسیع می‌خواهنـد از آن اسـتفاده بکننـد، در هر زمینه‌ای، همیشـه متضـاد است بـا کـاست اقشـار حـاکم و طبقات حاکم. به این جهت، انسان می‌بایستی با مبارزه خودش این حق خودش را بگیرد. اما واقعیت اجتماعی نشان می‌دهـد که در دوران تاریخ ۱۴۰۰ سال که از پیدایش اسـلام گذشـته است، این حق آزاد بودن تا به‌حال در عمـل واقعاً خیلی کم در جـامعه ظـاهر شـده. توده‌های وسیع با اعتماد کامل به اسـلام، این ۱۴۰۰ سـال در بنـد همان جبر اجتماعی بوده‌انـد که به وسـیله طبقـات حـاکم، ملاّکان، پولـداران، و مسـتکبران، و در اثر نا آگاهی خود آن افراد، به آنها تحمیل شـده است. چیزی که من بـا آقـای دکتر بهشتی موافق هسـتم مسـأله ناآگـاهی است. توده‌هـا تـا وقتی که ناآگـاه هسـتند خودشـان زنجیر به پـای

خودشـان می‌اندازنـد. خودشـان عامـل زنجیر انـداختن اسـتبداد به پـای خودشان هسـتند. تلاش تمام نیروهای مترقی در تمام تاریـخ،)نیروهای مترقی مذهبی؛ یا بگوییم، نیروهای مترقی انسانی(همین بوده که این توده‌های وسیع را از این حقی که دارند آگاه کنند و آنـان را جهت مبـارزه برای گرفتن آن حـق تجهیز کننـد. ولی مـا می‌بینیم که تاریـخ خیلی قوی‌تر بوده است و تـا به حـال، در دوران بسـیار بسـیار طولانـی، جـامعه طبقاتی همیشه مانع شـده است. در دورانهایی که گاهی توده‌ها موفق شده‌انـد یک پیروزی نسبی برای گرفتن این حق پیـدا بکننـد، بـاز هم به علت اینکه این کـار ریشه‌ای نبوده و نتوانسـته شـرایط اجتمـاعی و اقتصـادی را از بنیاد عوض بکنـد، پس از دوران کوتاهی طبقات حاکم توانسـته‌اند دومرتبه حکومت جابرانه خودشان را برقرار بکننـد. در صـدر اسـلام، معاویه است علیه جنبش علی و پیروانش؛ و در تاریخهـای بعـدی، مـا بارهـا نمونه‌هـایی داریم که مسـلمانان مبـارز قیـام کردنـد، قهرمانیهای بزرگ نشان دادنـد، ولی باز هم برای اینکه نمی‌تواسـته‌اند تغییرات بنیادی در نظام اقتصادیِ اجتماعیِ جامعه به‌وجود بیاورند، پس از مـدتی دوبـاره همـان اوضـاع قبلی حـاکم شـد. این فقـط به این مربوط نیست که افرادی که در رهبری انقلابی قرار گرفتنـد در نتیجه قـدرت فاسـد شدنـد یـا چیزهـای نادرست و اسـتبدادی را به دیگران تحمیل کردنـد. نه! این خودش تابعی است از آن جبر اجتماعی موجود. این تـابعی است از آن جبر اجتمـاعی موجود که می‌توانـد در صورتی که نیروی کافی برای تغییر کامل آن شـرایطی که آن جبر را ایجـاد کرده‌انـد وجود نداشـته باشـد و نتوانـد در عمـل وارد بشود، خود را حتی به آن افراد انقلابی تحمیل کنـد و آنها را هم فاسد کند. این ماجرا در طول تاریخ زیاد دیده شده است.

به این ترتیب، ما اینجا می‌بینیم که بین نظریاتی که در اسلام انقلابی در توجیه تاریخ وجود دارد، با ما که طرفدار سوسـیالیسم علمی و ماتریـالیسم تاریخی هستیم، تضادی وجود نـدارد، بلکه نکات مشترکی در برخورد با حقوق انسانی، در برخورد با اینکه راه گرفتن این حقوق چیست، در برخورد بـا اینکه جبر هست، وجود دارد. این واقعیـتی است که نمی‌شود منکر آن شـد. ولی این جـبر مطلق و غیر قابل شکسـتن نیست. بر عکس، ما معتقـد هستیم جبر اجتماعی چیزی است که می‌شود بر آن غلبه کرد. آن جبر طبیعت است که امکـان غلبه کردن بر آن محـدود و خیلی کم است. قـدرت توده در برابر قـدرت طبیعت خیلی کوچـک است. امـا در جبر اجتمـاعی انسان امکانات بیشتری دارد و در صورتی که بتواند تمام نیروهای خودش را برای تغییر جامعه بسیج کند پیروز می‌شود. البته این کار فقط منحصـر به این نیست که شورش و طغیان بکنـد. او می‌توانـد شورش و قیام بکنـد، ولی تغییر شـرایط اجتماعی به عوامل عمومی جـامعه و اقتصـاد، تولیـد جـامعه، به نظـام تسـلط جامعه و به قوانین طبیعت مربوط است. این مجموعه عوامل یک مجموعه فوق‌العاده بغرنج و وسـیعی را تشـکیل می‌دهد که در آن فقط خواست انسانها کافی نیست، حتی اگر اکثریتشان هم در یک جامعه یک چیز را بخواهنـد و بتواننـد آن را بلافاصـله انجـام بدهنـد. این امر مشـروط است به تمـام آن شـرایطی که در یک جامعه، هم از لحاظ درون خودش وجود دارد و هم از لحـاظ مناسـباتی که بـا مجموعه جریـان جهـانی دارد و بر او تحمیـل می‌شود. انسـان می‌بایستی علیه این تحمیلات مبارزه بکند و قدم به قدم به آن هدفی که عبارت است از ایجاد یک جامعه انسانی کم‌نقص‌تر و کم‌عیب‌تر، نزدیک شود. امید و آرزوی انسان به این است که به جامعه انسانی بی‌عیب و بی‌نقصی برسد. این است آن برداشتی که ما در این مجموعه داریم.

امـا من فکر می‌کنم که مـا یواش‌یـواش بایـد به مسائـل مربوط به آزادی در شـرایط مشـخص جـامعه‌ای که الآـن در آن وجود داریم بپردازیم. بحثی که الآـن در جـامعه مـا وجود دارد بحث مشخصـی است. بحث تئوریک ما درباره اینکه آزادی ریشه‌هایش چیست و چگونه می‌توانیم به آن برسـیم فقـط یـک طرف مسأله است. آن بحثی که الآـن در جامعه ما وجود دارد این است که ما یک جامعه اسـتبدادی را سـرنگون کردیم، یک نظام اسـتبدادی خشن را سـرنگون کردیم، یک نظام نوین به دست مردم ایران جانشـین آن شده است و، همان‌طور که امام بارها تکرار کرده‌اند، به دست توده‌های وسیع زحمتکشان و مستضعفان و کوخ‌نشینان و پابرهنه‌های ایران، نظام تازه‌ای مسـتقر شـده است. خوب، باید دید که در این نظام‌سازی مسأله آزادی چگونه مطرح است. در تغییر مبانی آزادی چقدر پیشـرفت شـده؟ یعنی، مـا آزادیهـای موجود در جامعه آریامهری، آزادیهای طبقات حاکمه، آزادی مستبدان و زورمنـدان را چقـدر

محدود کرده‌ایم؟ آزادی کوخ‌نشینان، آزادی توده‌های زحمتکش، آزادی کارگران و دهقانان را، در همه زمینه‌های اجتماعی، چقدر تأمین کرده‌ایم؟ اینجا دیگر مسأله آزادی سیاسی مطرح نیست، بلکه آزادی به مفهوم عام آن مطرح است؛ یعنی حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی برای توده‌های زحمتکش. خیال می‌کنم که باید یواش‌یواش به این بحث منتقل بشویم، که بحث زنده‌ای است و شنوندگان ما حتماً بیشتر به آن علاقه‌مند هستند.

مجری: بهتر است این بحث به قسمت چهارم بیاید. یعنی این قسمت سوم به همه برسد و دوباره برگردیم. آقای پیمان، من فکر می‌کنم این مطالبی که آقای کیانوری گفتند، یکی از اشکالات عمده‌اش همان انکار وجود خداست. وقتی ما خداوند را قبول بکنیم، دیگر آن اشکالاتی که آقای کیانوری مطرح کردند زیاد اهمیت پیدا نمی‌کند. همان‌طور که شما هم دقیقاً به مسأله نسبیّت اشاره کردید، وقتی یک جامعه‌ای نسبیت داشته باشد، کفِّ نفس و مقید کردن شیطان، این مسائل رخ می‌دهد. لطفاً دنباله بحث خود را ادامه بدهید .

پیمان: ضمن اینکه من هم علاقه‌مندم، همان‌طور که علاقه همه مردم است، که بحث بیاید روی مسائل خیلی مشخص روز، اما مکتب را هم اگر به صورت کلیدی، به عنوان راهنمای عمل مطرح بکنیم، آن‌گاه می‌توانیم خیلی صحیح‌تر و آزادتر با مسائل روز برخورد بکنیم. یعنی طرح مسائل هم باید به نحوی باشد که در عمل اجتماعی و در واقعیت، راهنما باشد؛ کلی و ذهنی نباشد.

من در این فرصت کوتاه دو نکته را روشن می‌کنم. یکی مفهوم جبر است، که بحث شد، و اینکه انسان چقدر می‌تواند برای آزاد شدن از قید و بند جبر اجتماعی تأثیرگذار باشد. ما در بینش توحیدی، موانع خارجی را انعکاس موانع داخلی می‌دانیم. می‌گوییم اگر مستبدی در جامعه حاکم می‌شود، اگر طبقه سرمایه‌دار، برده‌دار، مالکان، خانها، فئودالها و نظایر آن حاکم می‌شوند، این انعکاسی است از تمایل سلطه‌جویی و زیاده‌طلبی در وجود انسان. هر انسانی این تمایل را به طور عادی دارد. دو تمایل است که خیلی محوری است و در قرآن روی آن تکیه اساسی شده است؛ یکی فزون‌خواهی در مال است، و دیگری فزون‌خواهی در قدرت و کسب سلطه. به همین جهت، قرآن این دو قشر را به عنوان یک جریان در مقابل انبیاء و حق، در طول تاریخ، قرار می‌دهد: ملأ و مترفین. ملأـ چه کسانی هستند؟ آنهایی که می‌خواهند قدرت را تمرکز بدهند و بر مردم تسلط به‌وجود بیاورند. مترفین هم یعنی آنهایی که انباشت ثروت می‌کنند و در عیش و نوش غرق می‌شوند. یعنی هوسهایشان را آزاد می‌گذارند. خوب، پس این جامعه انعکاس درون است. اما اینکه می‌گوییم انسان اسیر تمایلات اجتماعی است)یا نیست(– بله؛ بالقوه انسان می‌تواند آزاد باشد. در این تردیدی نیست. بحث در این است که این انسان چگونه این آزادی را به‌دست می‌آورد و راهش چیست. راه کسب آزادی مبارزه با موانع آن است. اول آزادی درونی اهمیت دارد. اگر ما از درون آزاد نشویم، از قید اسارت اجتماعی هم آزاد نمی‌شویم. آزادی درون چیست؟ این است که من اسیر تمایلات غریزی یا نفسانیم نباشم. چون اگر اسیر آنها باشم، حتی اگر در میان طبقه محروم هم قرار بگیرم در اسارت می‌مانم. اگر کارگری که استثمار می‌شود در وابستگی به هوسهای پست مادی‌اش باشد، کافی است که کارفرما به او ده تومان یا سی تومان اضافی بدهد و او را بخرد و در خدمت خود بگیرد. یعنی او را به مال، به طمع، و به زیاده‌طلبی وابسته کند و به این نحو، او را در خدمت خودش و در جهت خیانت به زحمتکشان به کار بگیرد. این ماجرا فراوان اتفاق می‌افتد، گرچه طبقه آن کارگر همان طبقه محرومان است. اینجا دو عامل برای آزادی درون لازم است: یکی معرفت است؛ یعنی آگاهی از اینکه انسان منافع و مصالح واقعی‌اش در چیست. این یعنی خودآگاهی. اگر ما خودآگاه نباشیم و به معرفت نرسیم، اسیر می‌مانیم. اینکه ما می‌گوییم طبقه‌بندی طبقاتی به این معنا نمی‌تواند به طور مطلق اعتبار داشته باشد، برای این است که صرف مستضعف بودن، موضع‌گیری اجتماعی فرد را تعیین نمی‌کند. فردی ممکن است به دلیل نداشتن معرفت مستضعف باشد. یعنی از مصالح واقعی خودش آگاه نباشد. یا به دلیل وابسته بودن به همین خانه خیلی محقر یا اضافه دستمزد،)یعنی وابسته بودن به مال(، مستضعف باشد یا پیرو مستکبر باشد. چنین فردی ممکن است به خدمت مستکبر درآید و برایش مبارزه کند، برایش شمشیر بزند،

برایش تفنگ بزند و بجنگد. اینها همانهایی هستند که خداوند در آخرت به آنها می گوید، شما مستضعفان چرا از مستکبرین تبعیت کردید؟ آنها می گویند ما مستضعف بودیم؛ نمی‌فهمیدیم. اینجاست که ما با جبر طبقاتی به آن معنا مرزبندی می کنیم.

خوب، پس مسأله اساسی اینجاست که ما وقتی که آزادی درون را اهمیت ندهیم، چه می‌شود. می گوییم وقتی که طبقه محرومین به قدرت برسد کار تمام است. اما در این صورت پدیده‌هایی مثل، فرض کنید، استبداد یا دیکتاتوری زمان استالین را در یک کشور سوسیالیستی چگونه می‌توانیم تبیین کنیم؟ او که خودش نه سرمایه‌دار بود و نه می‌خواست مناسبات سرمایه‌داری به‌وجود بیاورد. اما میل به قدرت، فی‌نفسه، عاملی است که سلطه‌جویی را به‌وجود می‌آورد. این سلطه‌جویی احتمالاً ـ به طرف تجدید مناسبات سلطه‌جویانه می‌رود. ما اگر نخواهیم به این عامل درونی بها بدهیم، در تبیین این جریانات دچار اشکال می‌شویم. درست است؛ دید قرآن این است که در طول تاریخ، مستضعفان هستند که برای کسب آزادی و حق قیام می کنند. در این تردیدی نیست. وراثت و امامت هم از آنِ اینهاست. چرا؟ چون اینها وابسته به مال نیستند و همین اندازه که آگاهی پیدا کنند قیام می کنند. اما مستکبرین، آنهایی که وابسته به مال و قدرت هستند، حتی اگر آگاه به حق هم بشوند این حق را می‌پوشانند و کافر می‌شوند. چرا؟ چون وابسته به مال هستند؛ چون زبون هستند. اما انسان محروم، چون وابسته به مال نیست، همین که آگاه بشود، حق را درک می کند و قیام می کند. این است که معمولاً مستضعفان، به اضافه کسانی که از مستکبرین‌اند ولی خودشان را از طبقه و جامعه‌شان جدا می کنند، به دنبال انبیاء راه می‌افتند. اما ملأ و مترفین، همان‌طور که مضمون صریح آیات قرآن است، دشمنان اصلی انبیاء هستند. علتش هم این است که آنان آگاه می‌شوند، اما چون وابسته به مال و قدرتند، حق را انکار می کنند. بنابراین، اینجا سلطه‌جویی، یعنی عوامل درونی، اهمیت دارد؛ ضمن اینکه باید با مانع خارجی نیز مبارزه کنیم: مناسبات ظالمانه جامعه، مناسبات سرمایه‌داری؛ چون توده‌های محروم را از حق آگاه شدن محروم می کند و آنان را خود به خود در اسارت نگه می‌دارد و امکان رشد فکری و رشد اخلاقی به آنها نمی‌دهد. محرومیت مادی موجب فساد اخلاق هم می‌شود و محرومیت فکری هم به دنبال آن می‌آید. بنابراین، جز از طریق مبارزه با مناسبات ظالمانه خارجی، انسان حتی به آزادی درونی هم نمی‌رسد. یعنی انسان نمی‌تواند برود در غار، در معبد، در محراب، به تنهایی، بدون برخورد با جامعه و با مشکلات اجتماعی، بنشیند و بخواهد خودش را آزاد کند. این امکان ندارد. این فریب است. این زهد و آن رهبانیت فریبی بیش نیست. فقط از طریق مبارزه با موانع آزادی در جامعه)مبارزه با سرمایه‌دار، با مستبد، با مستکبر، با خان، با فئودال، با تمام موانع آزادی(است که انسان خودش را آزاد می کند و بندهای جلوی آزادی جامعه را هم پاره می کند. بنابراین، اگر میل به سلطه در فردی وجود داشته باشد، ممکن است الآن مال نداشته باشد، به طبقه سرمایه‌دار هم وابسته نباشد، ولی میل به سلطه‌جویی در او هست. اگر در جامعه‌ای که انقلاب کرده)مثل جامعه ما(و حتی از مناسبات سرمایه‌داری هم آزاد شده، به فردی یک مسئولیت مشخص اجتماعی بدهیم، چنانچه این فردی که مسئولیتی را گرفته)و خود این مسئولیت مقداری قدرت و امکان به او می‌دهد(، تمایل داشته باشد که از این قدرت برای تسلط بیشتر بر دیگران استفاده کند و قدرتش را توسعه بدهد و اختیارات دیگران را محدود در تسلط و قدرت خودش بکند، این کارش زمینه یک تسلط جدید اجتماعی را فراهم می کند. چرا؟ چون برای حفظ قدرت احتیاج دارد که نیروی بیشتر و پول و امکانات بیشتری جذب کند. در این حالت، خود به خود طبقه‌بندی اجتماعی نادرست دوباره به‌وجود می‌آید. پس ما نمی‌توانیم صرفاً به مرحله نفی مناسبات ظالمانه اجتماعی اکتفا بکنیم. البته باید آن را از بین ببریم، ولی این شرط اولیه است. انبیاء هم با ستمگر و با ظالم مبارزه می کردند، ولی وقتی مجاهدی از مبارزه برمی گشت، پیامبر به او می گفت، حالا جهاد اکبر! چرا؟ چون همین مبارز ضد ظلم، ضد ستم، ضد سرمایه‌دار، اگر بر وابستگی‌های خودش غلبه نکند، یعنی وابسته باشد و آزادی درون نداشته باشد، این خودش ممکن است در اولین فرصت که به او حکومتی می‌دهند، یا حاکمیتی و اختیاراتی می‌دهند، آن را علیه منافع مردم به کار بگیرد. اینجا جبر اجتماعی معنا ندارد. ما می گوییم مناسبات اجتماعی جلوی آزادی انسانها را می گیرد و بدون تردید با اجازه ندادن به آگاه شدن مردم و با تحمیل آن فرهنگ خاص

خودش، می‌توانـد مستضـعفان را در اسارت نگه دارد، و حتی آنها را از مبارزه و قیام بازبدارد. این یک واقعیت است و ما نمی‌توانیم آن را نفی کنیم. اما چگونه می‌توانیم بـا این بجنگیم؟ حرف من بـا آقـای کیـانوری این است. وقـتی می‌گوینـد آن کسـی هم که به قدرت می‌رسد...(۴)

... بعـد از اینکه انقلاب کردم ممکن است باز استکبار به‌خرج بـدهم. خوب، پس کی می‌توانم آزاد بشوم؟ این حلقه کجا بایـد پاره بشود؟ آنجا پاره می‌شود که خود این انسان، علیه این مناسبات قیام می‌کنـد و خودش را هم آزاد می‌کند. یعنی، میل به سـلطه‌جویی را در درون خودش از بین می‌برد. جـاه‌طلبی، قـدرت‌طلبی، اسـتکبار، – همین اسـتکباری که مفهومی عـالی و جامع برای همه مسایل است؛ اینکه من می‌خواهم بالاتر از همه باشم، برتر باشم؛ اسـتعلاء، برتری‌جویی. این ممکن است هیـچ ارتباطی هم به ثروت‌انـدوزی نداشته باشـد. او می‌خواهـد بالاـتر از همه باشـد؛ به همه دسـتور بدهـد. وقـتی چنین باشـد، این عامـل انحرافی است، و بعـد خودش مناسبات اجتماعی را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. شـما ممکن است طبقات را از لحاظ اسـتثماری نفی کنید؛ طبقات استثمارگر را از بین ببریـد، اما یک مسـتکبر به قـدرت برسد و اسـتبداد سیاسـی به‌وجود بیاورد، یا اسـتبداد فکری به‌وجود بیاورد؛ دنبالش هم طبقات اجتمـاعی به‌وجود می‌آیـد؛ اسـتثمار هم به‌وجود می‌آیـد. پس مـا به این معنـا می‌گوییم بایـد بـا آزادی درون، که در ارتباط است با حرکت به طرف الله، انسان بتواند بر مناسبات ظالمانه جامعه هم قیام بکند. تا انسانی آزاد نشود قیام نمی‌کند. کارگر اگر در درونش آزاد نشود و به آگاهی و عدم وابستگی به همان بخور و نمیر نرسد، قیام نمی‌کند؛ چون او ممکن است به همان دسـتمزد کمش هم اسیر باشـد و بترسد که اگر اعتصاب و قیام کند این پولش را هم قطع کنند. ولی وقتی از این وابسـتگی آزاد شد و گفت که این چه نوع زنـدگی است؛ به فرض که پولم را هم قطع کردند، من را اخراج کردند، چه باک! یعنی وابسـته به این دسـتمزد حقیر نباشد، آن گاه قیام می‌کند. پس آزادی از وابستگی و آگاهی دو شرط لازم برای قیام است.

اینجا نکته اساسـی همین است که موضع‌گیری اسلام متوجه مستضعفان است. می‌گوییم، مستضعفان، ای اسیران، شما هستید که باید قیام بکنید. اسـلام هیچ وقت به مسـتکبرین خطاب نمی‌کند که شـما آزادی را به مردم بدهید. چون می‌داند آنها اسیر سـلطه‌جویی و ثروت‌اندوزی خودشان هستند و به کسی آزادی نمی‌دهند. آزادی را باید از آنها به زور گرفت. می‌گوید، »لا تکن عبد غیرک، فقد جعلک اللّه حُراً«. این را خطاب به بنـده و برده می‌گویـد. تو نبایـد برده باشـی، برای اینکه خداونـد تو را آزاد آفریـده! موضع‌گیری مقابلش این است که ما بگوییم ای برده‌دار، خداوند مردم را آزاد آفریده، چرا شما آنها را اسیر می‌کنید! این یک موضع‌گیری است کـه در تاریـخ هـم دیـده‌ایم. موضـع‌گیری اسـلام در درجـه اول خطـاب به مستضـعفان است. البته نه اینکه خطـاب قرآن به عالمیـان نباشـد.خطـاب به عالمیـان هم هست. حتی به مسـتکبرین هم خطاب دارد که شـما بایـد دست از این ظلم و اسـتکبار برداریـد. این را می‌گویـد برای اینکه آنها را در جامعه افشا کنـد و اگر هم امکان رهایی و آمدن به سـمت حق در آنان هست، آزاد بشوند. برخورد اسـلام عام است. ولی آن نیروی اصـلی اجتماعی که اسـلام می‌خواهـد آزاد کنـد همین محرومین هسـتند. این دو نکته در این بخش می‌توانـد کلیـد راهنمـای عمـل باشـد. یکی اینکه مـا عامـل سـلطه‌جویی و ثروت‌انـدوزی، یعنی زیـاده‌طلبی را که در انسـان هست و می‌توانـد به صورت یک طبقه اجتماعی اسـتثمارگر نیز دربیایـد، بایـد در نظر بگیریم. این عامل حتی بعد از نفی طبقات نیز می‌تواند موجب تجدیـد طبقـات اسـتثمارگر در جـامعه بشود. مـا می‌توانیم در جبهه حق هم عواملی را که می‌تواننـد بر ضـد آزادی و جـامعه توحیـدی عمـل بکننـد، از پیش بشناسـیم و از طریق جهـاد اکبر بـا آنهـا مبارزه کنیم. والّا اگر ما همه چیز را مطلق کردیم و به شـکل طبقـاتی برخـورد کردیـم و طبقـه انقلابـی را اصـالت مطلـق دادیـم، این عوامـلِ بـالقوه ضـد آزادی را در درون آن، و سـلطه‌جویی و برتری‌جویی و جاه‌طلبی آن را نمی‌بینیم. دیده‌ایم که این عوامل در نهضتهای آزادیبخش چه اثرات سوئی داشته است. چه نهضتهایی را همین جاه‌طلبی‌هـا و قـدرت‌طلبی‌ها از بین برده است. و دوم، این نکته که در برخـورد بـا جبر اجتماعی هم این‌طور نیست که انسان چنـان محکوم جـبر باشـد که نتوانـد بر آن غلبه کنـد. انسـان از طریق مبـارزه بـا آن جـبر، به آزادی درون می‌رسـد، و آزادی درون،

همان‌طور که گفتیم، شرط مبارزه با موانع آزادی است.

مجری: شما سیزده دقیقه صحبت کردید، تا بعداً حساب کنیم. می‌رسیم به آقای فتاپور که مطرح فرمودند اگر کسی به مرحله‌ای رسید و خواست در خلاف جهت آن آزادی که قبلًا آرزو داشته حرکت بکند، قادر به این کار نخواهد بود. ولی آیا معتقد نیستید که برای آنکه آن یک گام به پیش و دو گام به پس پیش نیاید، پیشنهاد آقای پیمان خوب است، که باید آزادی و آزادی از وابستگی در جامعه به‌وجود بیاید؟

فتاپور: دوستان مطالبی را مطرح کردند. من هم مایل هستم که هر چه زودتر بحثمان وارد مقولات مشخصی بشود که به مسأله آزادی در جامعه خودمان و مشکلاتی که امروز داریم مربوط می‌شود. من دفعه‌های قبل هم که کمتر صحبت کردم، بیشتر از این نظر بود که زودتر وارد آن بحث بشویم. در هر صورت، چون درباره یک‌سری مسائل صحبت شده من هم مختصر صحبتی می‌کنم. آقای بهشتی فرمودند که انسان آزاد است در مقابله با ستم؛ انسان نوآور است؛ انسان تاریخ را تکامل می‌دهد. اینها همه مواردی است که مورد تأیید ماست. حتی بیش از این، ما مطرح کردیم، و جزو شعارهایمان است، که توده‌ها سازندگان تاریخ‌اند. انسان آزاد است برای اینکه تلاش بکند و شرایط را تغییر بدهد. در این راه دیده‌ایم که انسان چقدر افسانه‌ها به‌وجود آورده و چقدر حماسه‌ها ساخته. در همین جنبش خودمان؛ در انقلاب خودمان دیدیم که مردم ما برای اینکه شرایط را تغییر بدهند چه حماسه‌هایی به‌وجود آوردند. کودک چهارده‌ساله‌ای که با نارنجک خودش را زیر تانک می‌اندازد، یا آن مردم ما که می‌رفتند جلوی گلوله‌های رژیم شاه، چه افسانه‌هایی را به‌وجود آوردند برای اینکه بتوانند آزاد بشوند! ولی مسأله‌ای که مطرح است این است که برای این تغییر شرایط یک‌سری قانونمندی لازم است که ما را احاطه کرده. ما هر کاری دلمان بخواهد نمی‌توانیم بکنیم. می‌توانیم تلاش بکنیم برای اینکه شرایط را عوض بکنیم. مثلاً هزار سال پیش، یا دو هزار سال پیش، اگر کسی می‌خواست ستم و استثمار را به طور کامل از بین ببرد، نمی‌توانست در آن لحظه این کار را بکند. باید این را درک بکند که می‌تواند تلاش بکند در جهت اینکه شرایط بهتری به‌وجود بیاورد، ولی قانون و وضعیت اجتماعی آن موقع یک چنین اجازه‌ای به یک آدم نمی‌داد. آن کسانی که می‌خواستند به نفع منافع مردم در آن مرحله کار بکنند، باید می‌فهمیدند که برای اینکه ستم کمتری به مردم بشود آنان باید چه کاری بکنند؛ چه اقداماتی بکنند تا یک قدم جامعه را پیش ببرند - همان‌طور که آن موقع یک دانشمند اگر می‌خواست یک رآکتور اتمی درست بکند، نمی‌توانست. مهم این بود که آن موقع تشخیص بدهد باید برای پیشرفت علم کوشش بکند؛ بفهمد که چه چیزهایی را می‌تواند بسازد و در چه جهتی حرکت بکند. او نمی‌توانست در آن زمان یک رآکتور اتمی بسازد. و مسأله مهم است این که این قانونمندیهایی را که اجتماع ما را محیط کرده، درک بکنیم و با درک این قانونمندیها، برای تغییر شرائط و برای آزاد شدن تلاش کنیم. مثلاً انقلاب ما، برخلاف صحبتی که آقای بهشتی فرمودند، یک‌سری قوانینی وجود داشته که انقلاب ما هم آنها را تأیید کرده است. مثلاً این‌که توده‌ها این قدرت را دارند که می‌توانند وقتی به‌طور متحد در مقابله با عظیم‌ترین نیروها قرار بگیرند آنها را شکست بدهند. یا اینکه اگر توده‌ها در مقابله با امپریالیزم امریکا متحد و یکپارچه مبارزه بکنند می‌توانند آن را شکست بدهند. قبل از ما انقلاب ویتنام این امر را ثابت کرد، بعد در انقلاب ما باز هم این امر اثبات شد. حالا امروز تمام تجربیات انقلابات این امر را ثابت کرده که انقلاب در صورتی می‌تواند تداوم پیدا کند و به پیروزی برسد که توده‌ها متحد و یکپارچه بمانند و وحدت بین مردم حفظ بشود. این یک قانونمندی است. اگر کسی دلش نخواهد، آزاد است که دلش نخواهد! می‌تواند فکر کند که نه، مردم می‌توانند با هم متحد نباشند. ولی خوب، اگر حرکتش در جهتی باشد که به وحدت مردم ضربه بزند، شکست می‌خورد و انقلاب را به شکست می‌کشاند. آقای دکتر پیمان گفتند که ممکن است بعدها یک نفر بیاید خیانت بکند. بسیار خوب؛ اما چه کار باید کرد؟ وقتی ما صحبت از این می‌کنیم که دموکراسی در عرصه‌های گوناگون باید تأمین بشود، به‌خاطر این است که دیگر مردم اجازه نمی‌دهند یک کسی بیاید و به آنها ستم بکند. موقعی که مثلاً تشکلهای کارگری وجود داشته باشند، سندیکاها و شوراها وجود

داشته باشند، حق آموزش رایگان برای همه مردم تأمین بشود، مردم آگاه باشند، در این صورت اگر کسی هم خواست به مردم خیانت بکند و آزادی مردم را محدود بکند، یا ستم بر آنها روا بدارد، مردم به او اجازه نخواهند داد. مردم آن موقع ارگان دارند، امکان دارند، آگاهی دارند، و او را پایین می‌کشند. برای مثال، یکی از خبرنگارهای غربی به ویتنام رفته بود و با یکی از افرادی که درآنجا بود مصاحبه‌ای کرده بود. دیده بود همه مردم آنجا مسلح‌اند. خیلی تعجب کرده بود. پرسیده بود این‌همه شما مسلح هستید؛ دولت شما نمی‌ترسد از اینکه یک موقعی شما علیه او بشورید؟ به او گفته بودند، دولت چیه؟ ما خودمان دولت هستیم! ما هر موقع که اراده بکنیم می‌توانیم از طریق ارگانهایی که داریم دولت را پایین بکشیم. در یک چنین شرایطی چنانچه فردی بخواهد در جهت مصالح مردم حرکت نکند، اگر مردم آگاه باشند، این امکان را پیدا نمی‌کند. - با اجازه شما من مقداری به بحثهای مشخص جامعه خودمان می‌پردازم.

هدف مقدمی که انقلاب ما تعقیب می‌کرده، و خواست مقدم مردم ما، در این مرحله کسب استقلال است. برای اینکه عدالت اجتماعی برقرار بشود، قبل از هر چیز ما باید بتوانیم استقلال همه‌جانبه خودمان را کسب بکنیم و همه وابستگیهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگیمان را به امپریالیسم قطع کنیم. این خواست تمام مردمی است که در انقلاب شرکت کردند. خواست تمام مردمی است که به سرنوشت انقلاب فکر می‌کنند. در این هدف، همه مردم با هم مشترک‌اند. بنابراین، زمانی که ما از دموکراسی و آزادی صحبت می‌کنیم می‌خواهیم شرایطی را به‌وجود بیاوریم که این امکان برای مردم ما فراهم بشود که، در وهله اول، استقلال جامعه تأمین بشود. برای اینکه استقلال به‌دست بیاید، و برای اینکه وابستگیها به طور کامل قطع بشود، مردم باید به طور وسیع در مبارزه شرکت داشته باشند؛ در صحنه حضور داشته باشند؛ متحد و یکپارچه باشند، و مبارزه خود را علیه امپریالیسم ادامه دهند. نیروهای ضد انقلاب، امپریالیسم، سرمایه‌دارهای بزرگ، زمینداران بزرگ، تمام تلاششان را به کار می‌گیرند تا این هدف مردم ما نتواند جامه عمل به خود بپوشد و مبارزه مردم ما نتواند به پیروزی برسد. ما فقط با نیروی متحد مردم می‌توانیم این توطئه را در هم بشکنیم و استقلال جامعه را کسب و حفظ بکنیم.

حالا، برای اینکه مردم در صحنه باقی بمانند و فعّالانه حضور داشته باشند، و برای اینکه وحدت مردم به هم نخورد، ما باید چه شرایطی را به‌وجود بیاوریم؟ مردم در صورتی به صورت فعال در صحنه حضور پیدا خواهند کرد و به طور فعال در مقابل همه توطئه‌ها ایستادگی خواهند کرد)همین‌طور که در این دو سال و نیمه بعد از انقلاب در مقابل این‌همه فشار مقاومت و استقامت کردند(که ببینند انقلاب خواسته‌هایشان را برآورده می‌کند. ببینند، بر فرض، تشکلهایی به‌وجود آمده، دموکراسی به‌وجود آمده، و این امکان برایشان به‌وجود آمده که بتوانند در مقابل دشمنانشان مقاومت بکنند و خواسته‌شان را از آنها بگیرند. یعنی تنها در شرایطی که حقوق دموکراسی مردم تأمین بشود، این امکان وجود دارد که مردم به‌طور فعال در صحنه باقی بمانند و امپریالیسم را به عقب برانند. از طرفی دیگر، برای اینکه وحدت مردم حفظ بشود، ما باید این امر را عمیقاً درک بکنیم که مردم جامعه ما دارای عقاید گوناگونی‌اند. مثلاً- مردم ما اکثراً مسلمان‌اند. ولی در عین حال ادیان دیگری هم در جامعه وجود دارد. پیروان اهل تسنن وجود دارد، شیعه هم وجود دارد. عقیده‌های مختلفی هست و ایده‌های مختلفی وجود دارد. ولی همه اینها در یک امر مشترک‌اند؛ و آن هم مبارزه با امپریالیزم و مبارزه برای کسب استقلال است. اگر ما فکر کنیم که این امکان هست که همه مردم بیایند عین ما فکر کنند، یا من فکر کنم همه مردم باید همان عقایدی را بپذیرند که من دارم، یا شما فکر کنید یک چنین امکانی هست، این امکان ذهنی است. یک چنین چیزی نمی‌شود. این عقاید مختلف وجود دارد. باید درک بکنیم که مردم با عقاید متفاوت یک هدف واحد را تعقیب می‌کنند: کسب استقلال. حالا، اگر یک نیرویی فکر بکند که تنها خودش می‌تواند مبارزه بکند، یا نیرویی فکر کند که فقط کسی می‌تواند با امپریالیزم مبارزه بکند که عین او فکر کند، این اعتقاد مسلّماً منجر به این می‌شود که او در مقابل سایر نیروها قرار بگیرد. این مسلّماً منجر به این می‌شود که تضادهای بین مردم را گسترش بدهد. این مسلّماً منجر به این می‌شود که مردم نتوانند

وحدت و یکپارچگی‌شان را حفظ بکنند. متأسفانه در انقلاب ما این عقیده وجود داشته، و قوی هم وجود داشته و هنوز هم هست. آیت‌الله طالقانی مطلبی را در یکی از خطبه‌های نماز جمعه مطرح کرده بودند. ایشان گفتند، تفاوت است بین دشمنی و اختلاف. این دو را نباید با هم اشتباه کرد. ما می‌توانیم با هم اختلاف داشته باشیم، ولی نباید این اختلاف را به دشمنی تبدیل بکنیم. دشمن ما امپریالیزم است. ما روی این امر تأکید داریم. دشمن ما امپریالیزم آمریکا و عوامل و ایادی او هستند. در عین حال که همه ما در مقابل آن دشمن قرار داریم، می‌توانیم با همدیگر اختلاف نیز داشته باشیم. البته باید تلاش بکنیم برای اینکه اختلافاتمان را حل بکنیم. تلاش بکنیم برای اینکه بهترین شیوه‌ها را در مقابله با آن دشمن به کار بگیریم. مثال بزنیم؛ زمانی که عراق به ایران حمله کرد، مردم ما همه می‌خواستند متجاوزین عراقی را بیرون برانند؛ ولی برخی نیروها، که تعدادشان محدود بود ولی بالاخره وجود داشتند، این دید را داشتند که جنگ با عراق را فقط خودشان می‌توانند پیش ببرند. آنان در شرکت سایر نیروها در جنگ با عراق محدودیت به‌وجود می‌آوردند. خوب، این یک چیز روشنی است که اگر کسی فکر کند فقط خودش باید برود با عراق بجنگد، شکست می‌خورد و کل انقلاب را به شکست می‌کشاند. متأسفانه در این دو سال و نیم این عقیده ضربات خیلی جدی بر انقلاب و بر ما وارد کرده است. البته در مورد جنگ عراق، سایر نیروها، با وجود محدودیتهایی که وجود داشت، تلاششان را کردند؛ در جنگ شرکت کردند و در مقابل فشارها تسلیم نشدند. و به همین دلیل هم مردم به طور یکپارچه در جنگ شرکت کردند، و دیدیم که مردم توانستند جلوی تجاوز عراق را، با تمام امکاناتی که داشت و با تمام حمایتهای که بود، سد بکنند. یا مثال دیگر: امروز می‌بینیم که رادیوهای امپریالیستی، یا ضد انقلاب، تبلیغات عظیمی علیه انقلاب ایران به راه می‌اندازد. شایعه‌پراکنی می‌کند، توطئه‌چینی می‌کند، کوشش می‌کند انقلاب ما را مسخ بکند، کوشش می‌کند انقلاب ما را به عنوان اختناق و دیکتاتوری جلوه بدهد، کوشش می‌کند انقلاب ما را با نامیدن واژه «ارتجاع» به آن، جزو صف ضد انقلاب قرار بدهد... حالا اگر برخی از نیروها فکر بکنند مقابله با این تبلیغات و مقابله با این توطئه‌هایی که وجود دارد، فقط کار خودشان است و فقط خودشان می‌توانند با این تبلیغات مقابله بکنند، خوب، مسلّم است که نمی‌توانند از نیروی بقیه گروهها، سازمانها، و بقیه مردم در این جهت بهره‌برداری داشته باشند. فرض کنیم در یک سال اخیر می‌بینیم در عرصه تبلیغاتِ خیلی از نیروها محدودیت به‌وجود آمده. در رابطه با فعالیت خیلی از نیروها محدودیت به‌وجود آمده. خوب، وقتی این محدودیت به‌وجود بیاید، برای ضد انقلاب فرصت خیلی وسیع‌تری فراهم می‌شود که بیاید تبلیغات خودش را در بین مردم گسترش بدهد. در این حال، بخشی از نیروهای مردمی جلو بخشی از نیروهای مردمی دیگر را می‌گیرند و نمی‌گذارند تبلیغات آنها را خنثی بکنند. بدتر از این موقعی است که این بخشی از نیروها می‌آیند با آن نیروها تقابل می‌کنند. یعنی نه تنها جلوی فعالیت آنها را می‌گیرند، بلکه سعی می‌کنند آنها را سرکوب هم بکنند.

اگر این را قبول داشته باشیم که توده‌های مردم ما هستند که می‌بایست در مقابل توطئه‌های امپریالیسم ایستادگی بکنند؛ اگر این را قبول داشته باشیم که این مردم عقاید متفاوتی هم دارند؛ اگر می‌خواهیم مردم به طور متحد در این مبارزه شرکت بکنند، چنانچه قبول داریم که اگر به وحدت مردم لطمه وارد شود انقلاب ما پیش نمی‌رود و ضربات خیلی جدی به آن وارد خواهد شد، باید این را هم درک بکنیم که برای حفظ وحدت باید عقاید دیگران را هم رعایت کرد. باید به عقاید دیگران احترام نهاده بشود. این امکان ندارد که کسی بگوید بقیه طرز فکرها و جریانات حرفشان را نزنند؛ یعنی جلوی دهنشان را بگیرند و بعد بگویند بیایید با همدیگر وحدت داشته باشیم! این کار حتماً به تقابل و درگیری می‌انجامد.

بنابراین، مسأله مهمی که امروز در مقابل انقلاب ما و در مقابل پیشرفت انقلاب ما قرار دارد، این است که ما با این گرایش مبارزه بکنیم؛ با گرایشی که بیش از همه به منافع خودش لطمه می‌زند و نسبت به منافع خودش ناآگاه است. نمی‌فهمد که منافع خودش برای کسب استقلال در مقابل دشمن اصلی متوقف بر این است که تمام اختلافات، تمام اختلافات نظری که وجود دارد، همه باید با هم متحد باشند و با دشمن بجنگند. او کار خودش را به تقابل با سایر نیروها می‌کشد و همیشه هم در این پروسه خواهد بود. هر

اختلافی با نیرویی پیدا بکند به تقابل با آن کشیده می‌شود و دائماً ضعیف‌تر و لاغرتر می‌شود، تا آخر به زانو دربیاید. البته این خیلی مهم است که تأکید بکنیم که سایر نیروها، نیروهای انقلابی، در صورتی که به این گرایش تمکین کنند و در صورتی که در مقابل فشارهایی که به آنها وارد می‌شود، آنها هم بیایند مقابله به مثل بکنند، مثلاً در جنگ شرکت نکنند، یا تبلیغات علیه امپریالیسم راکنار بگذارند، کار اشتباهی کرده‌اند. این یعنی تسلیم شدن در مقابل این گرایش. این روی دیگر این سکه است. این کار هم به نوبه خود ضربات خیلی جدی به انقلاب وارد می‌کند. نیروهای دیگر به جای اینکه مقابله بکنند، باید شیوه‌های اصولی پیدا کنند تا مبارزه با امپریالیسم پیش برود. اگر بیایند تقابل اصلیشان را با این طرز فکر قرار بدهند، این کار خودبه‌خود انقلاب ما را تضعیف می‌کند. در عین حال، این را باید باز هم تأکید بکنیم که اگر بخواهیم انقلاب ما پیش برود و ما بتوانیم در مقابل این خطرات مقابله بکنیم، باید با این گرایش مبارزه بکنیم؛ گرایشی که فکر می‌کند فقط خودش انقلابی است؛ گرایشی که فکر می‌کند فقط کسانی می‌توانند با امپریالیسم مبارزه کنند که عیناً مثل آنها فکر کنند.

مجری: چون شما سابقاً کم از وقت استفاده کرده بودید، اشکالی نداشت که بیش از حد لازم صحبت کنید. برمی‌گردیم به آقای بهشتی. چون قرار شد که صحبت بر سر مسایل روز باشد، و مثل اینکه صحبت قبلی شما تمام شد، حالا خواهش می‌کنم که در مورد آزادی، و مسایل روز، صحبتتان را شروع بفرمایید.

بهشتی: خوب؛ نزدیک به دو ساعت و نیم است که این بحث را آغاز کرده‌ایم. ما حوصله داریم و آماده هستیم که تا یکی دو ساعت دیگر، بلکه بیشتر، اینجا بنشینیم و بحث کنیم؛ چون ما بحثهای شش‌ساعته، هفت‌ساعته، در اجتماعاتْ فراوان داشته‌ایم و عادت داریم. اما بحث این است که این برنامه برای بینندگان و شنوندگان تهیه می‌شود؛ آیا بینندگان و شنوندگان هم فرصت و حوصله دارند؟ و آیا در چهارچوب رادیو و تلویزیون و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چقدر مجال برای این برنامه هست؟ علاوه بر این، در رابطه با مسائلی که هنوز مربوط به زیربنای آزادی در مکتب و آیین مقدس اسلام است، ما مطالبی داریم که آنها را هم باید بیان کنیم. همان‌طور که آقای پیمان تأکید داشتند، من هم تأکید دارم که در یک جامعه متکی به یک نظام عقیده و عمل، هیچ‌وقت نمی‌شود یک مسأله را جدا از مسایل ریشه‌ای مطرح کرد و به نتیجه رساند. ما باید آن حداقلِ لازم از توضیحاتِ مربوط به مبانی آزادی انسان در اسلام را اینجا مطرح کنیم. بعد، در آن آخر کار آنها را به صورت یک اصول استنتاج شده بر اساس دید خودمان تنظیم بکنیم و به بیننده‌ها و شنونده‌ها بگوییم که بسیار خوب، نوبتِ دیگر بر اساس این سه اصل، این چهار اصل، این ده اصل، می‌رویم سراغ تجزیه و تحلیل مسائل روز. ما هم علاقه داریم که هر چه زودتر بحثها به مسائل روز برسد. اما اگر عجله بیجا به خرج بدهیم و زیربنای تحلیل را روشن نکنیم، چه بسا این مسائل را به صورت پراکنده مطرح بکنیم و به جایی نرسیم. این بود که بنده، بر حسب نظر خودم، شیوه بحث را این‌گونه انتخاب کردم که اصول موضوعه را)که هنوز مانده(مطرح کنم و بعد این اصول را ردیف کنیم. علی‌القاعده هر یک از آقایانی هم که در بحث شرکت کرده‌اند در پایان این اصول را ردیف می‌کردند. آن‌گاه شنونده و بیننده می‌دانست که نظرات ما در کجا با هم یکی نیست، و در کجا نظرها یکی است. بی‌شک وقتی می‌گوییم چند نفر یا چند گروه با هم اختلاف نظر دارند، معنایش این نیست که بر سر هر چیزی اختلاف دارند. ما که اینک در برابر این پروژکتورها و این دوربینها نشسته‌ایم و بحث می‌کنیم، اتفاق نظری داریم. این معلوم است. در اینجا حتماً نقطه نظرهایی که یکی باشد وجود دارد. مهم این است که نقطه نظرهایی که فرق می‌کنند، آنها مشخص بشود و در ادامه بحث، در تجزیه و تحلیل مسائل و در تبیین مسائل جاری، بگوییم اینجا تفاوت وجود دارد. ما الآن در این بحثمان به اینجا رسیدیم که آقای کیانوری و آقای فتاپور گفتند که بلی، ما هم جبر اجتماعی را قبول نداریم و نمی‌گوییم جبر اجتماعی وجود دارد. اما دقت کنید که معنای این سخن این است که مارکسیسم در یکی از اصولی که از ابتدا بر آن تأکید داشته و کارش را با آن شروع کرده، تجدید نظر کرده و آن را کنار گذاشته. البته در حرفهای خود مارکس هم هست. اگر می‌خواستیم بحث اصولی و گسترده بکنیم، بنده عین متنهای کاپیتال را

می‌آوردم و نشان می‌دادم. در جاهای مختلف با هم تناقض دارد. یا عین متنهای مربوط به بعد از کاپیتال، از انگلس و دیگران را هم در اختیار داریم؛ آنها را هم می‌آوردیم و می‌گفتیم اینها با هم تناقص دارد. اما ما نمی‌خواهیم بگوییم که چه کسی چه گفته؛ ما می‌خواهیم بگوییم از این پس چه بگوییم. اگر آقای کیانوری به عنوان حزب توده و آقای فتاپور به عنوان فدائیان خلق می‌گویند که قبول دارند جبر تاریخی وجود ندارد و تضاد طبقاتی تعیین‌کننده نیست، بسیار خوب. اینها باید روشن بشود و جلو برویم. چون شما گفتید که خیلی مسائل هست که بین اسلام و سوسیالیزم یکی است. اگر شما به عنوان مدیر جلسه، از آقایان خواهش می‌کردید که حالاـ که قرار است مسائل بنیادی مطرح بشود، فقط در مورد مسائل بنیادی بحث کنیم، شاید این جلسه می‌توانستیم به آن نتیجه اول برسیم. یعنی دور اول بحث تمام می‌شد. ولی خوب، آقایان بر اساس آزادیی که دارند روی نقطه نظر خودشان بحث کردند.

بسیار خوب، ما نکته‌های زیادی را یادداشت کردیم. حتماً آقای پیمان هم یادداشت کرده‌اند. خود آقایان هم نکته‌های زیادی را در این رابطه یادداشت کرده‌اند. اینها را باید بعد روشن کنیم. ولی آنچه بنده به عنوان یک شرکت کننده برای خودم می‌پسندم، این است که مجالی باشد که یکی دو مسأله دیگر را هم حداقل روشن کنیم و آنها را به صورت اصول درآوریم و برای بینندگان و شنوندگان مشخص کنیم که درباره این چهار یا پنج نقطه نظر، دیدگاه هر کدام و موضع هر کدامـمان چیست. بعد بر اساس مواضع مشخصِ تعیین شده، این حرکت و این بحث سازنده و روشنگر را ادامه بدهیم. این سلیقه بنده است.

مجری: بنده هم می‌خواهم همین را بگویم. – مثل اینکه اطلاع دادند که دیگر نوار نیست و باید جلسه را ختم بکنیم. دنباله بحث بماند برای جلسه بعد.

پیمان: به نظرم لازم است که هر کدام یک نتیجه‌گیری خیلی فشرده از صحبت خود بکند.

مجری: هر کدام دو دقیقه. خواهش می‌کنم.

پیمان: من فکر می‌کنم باید در عین حال از اینکه بحث به مسائل صرفاً ایدئولوژیک وارد بشود پرهیز بکنیم؛ چون پیش‌بینی کرده‌اند که بحث ایدئولوژیک هم خواهیم داشت، – ضمن اینکه رابطه مکتب را باید با واقعیتهای عینی حفظ بکنیم. در هر مورد که بحث مبنایی می‌کنیم، بلافاصله باید مصداق خارجی آن را هم عرضه بکنیم. وقتی ما می‌گوییم سلطه‌جویی و برتری‌طلبی و استبداد فکری وجود دارد، بلافاصله مصداق خارجی پیدا می‌کند. فردی که برتری‌طلب است، خودمحور می‌شود؛ و خودمحور که شد، می‌گوید فکر من برتر است، و بنابراین، آزاداندیشی را از بین می‌برد و جزم‌گرا می‌شود. جزمیت را حاکم می‌کند و می‌گوید که جز آنچه خودش می‌اندیشد نباید چیزی به‌وجود بیاید. این جزمیت خودش استبداد دارد و جلوی آزادی فکر، جلوی برخورد عقاید و رشد و تعالی فکر را می‌گیرد. ممکن است خود این جزمیت هیچ ارتباطی با سلطه طبقات سرمایه‌داری یا مالکیتهای خاص پیدا نکند. ممکن است که منشأ آن چیزی دیگری باشد. جریانات تنگ‌نظر و قشری و دگماتیزم از اینجا منشأ می‌گیرد. بنابراین، در هر موردی باید مصداق عینی خارجی آن را هم عرضه بکنیم تا بینندگانی هم که الآن ناظر این بحثها هستند، از نقطه نظرهایی که ما نسبت به مسائل جاری و عینی داریم، بلافاصله بتوانند استفاده بکنند. والّا چون بحث صرفاً ایدئولوژیک دامنه‌اش خیلی خیلی وسیع است، من نگران هستم که از آن محور اصلی که برخورد با مسائل جاری و درآوردن ریشه‌های این تناقضات غیر اصولی در جبهه مردم و برداشتهای صحیح و ناصحیح از آزادی در انقلاب و جمهوری اسلامی است، خارج شویم و به آن نرسیم. خواهشم این است که دوستانی که جمع هستند این نکته را رعایت کنند که وقتی بحث مبنایی می‌کنند)که حتماً لازم است(با مصادیق اجتماعی و عینی‌اش برخورد بشود، تا از آن تحلیل روشنی از جریانات روز در بیاوریم.

کیانوری: من هم در خاتمه بحث دور قبلم گفتم که اگر به بحث مشخص درباره آزادی در شرایط مشخص کنونی جامعه جمهوری اسلامی و همان مسائلی که الآن مورد علاقه مردم است، بپردازیم، به نظر برای توده مردم بهتر قابل فهم خواهد بود. چون برای توده مردم، به طور کلی، بحثهای مجرد، انتزاعی و به لحاظ فکری بغرنج، دشوارتر خواهد بود از بحثهایی که در ارتباط مستقیم با زندگی

روزمره خودشـان و با تجربه روزمره اجتماعی - تاریخی خودشان است. در آن چهارچوب ما بهتر خواهیم توانست همین نقطه نظرها را منعکس بکنیم.

چیز دیگری که من از همه بحث‌کننـدگان تقاضـا دارم، این است که اگر به گفته این یا آن دوستِ شـرکت‌کننده اسـتناد می‌شود، به جمله دقیقی که او گفته است اسـتناد بشود. چون اگر اسـتناد طوری باشـد که با آن چیزی که گفته شده تطبیق نکند، آن‌وقت به این می‌انجامـد که مـا مجبور شویم توضیـح بـدهیم که آقـا مقصود من این نبوده. من در دو مورد که به سـخن آقای دکتر بهشتی اسـتناد کردم، جمله دقیق خودشان را یادداشت کردم و استناد کردم؛ برای اینکه مبادا یک کلمه در آن یا در تفسیر آن اشتباه بکنم.

بهشتی: من این جمله شـما را یـادداشت کردم که »فاسـد شـدن افراد، تابعی است از جبر اجتماعی موجود«. می‌خواسـتم عین جمله را بخوانم، ولی وارد بحث نشدم.

کیانوری: خوب، این خیلی تفاوت دارد با اینکه من گفته باشم اصلاً با جبر مخالفم!

بهشتی: اجازه بدهید! و بعد جمله‌ای دیگر گفته‌اید که »انسان می‌تواند بر جبر اجتماعی مسلط شود، که اگر فاسد«...(۵)

بنابراین انسان می‌تواند بر جبر مسلط شود. این دو تا را باید با هم بتوانید بیان کنید.

کیـانوری: هر کـدام از این حرفهـا در جـای خودش و در چهـارچوب خودش است. مثلاً، این بیانی که آقای دکتر پیمان کردنـد که ممکن است یک انقلاب اقتصادی یا انقلاب سیاسـی انجام بگیرد ولی زورگویی و قـدرت‌طلبی آن انقلاب را فاسد بکند - ببینید؛ ما اعتقادمان به هیچ‌وجه به انقلاب اقتصادی و سیاسی تنها نیست. آنچه ما طرفدارش هستیم انقلاب کامل اجتماعی است. انقلاب کامل اجتماعی دارای عناصر مختلفی است، که سه عنصرش عبارت است از انقلاب سیاسی، یعنی گرفتن قدرت از طبقات حاکم موجود و واگـذاری و انتقـال این قـدرت به طبقـات محروم. این می‌شود انقلاـب. دوم، انقلاـب اقتصادی؛ یعنی از بین بردن پایه‌های مادی آن قدرت طبقات حاکم. و سوم، انقلاب فرهنگی.

مجری: معـذرت می‌خواهم، بحث مقـداری منحرف شد، چون اصـلاً بحث چیز دیگری بود. شـما می‌خواستید نتایجی را راجع به آن مسائل آزادی بیان کنید.

کیـانوری: خوب؛ همین است دیگر. ما معتقـد هستیم که آزادی در آن شـرایط امکان‌پـذیر هست. یعنی، تأمین آزادی برای توده‌های محروم در یـک جـامعه طبقـاتی، فقـط بـا انجـام یـک انقلاب کامل اجتماعی، که شامل انقلاب سیاسـی، انقلاب اقتصادی و انقلاب فرهنگی است، امکان‌پـذیر است. فقـط در این صورت است که این آزادی به معنـای کـاملش برای توده‌هـای مردم تـأمین می‌شود و بـدون این غیر ممکن است. والاّـ اگر مـا فقـط بخواهیم شـرایط اقتصـادی را عوض بکنیم، کـافی نیست. البته ما بین این سه عامل، به عـاملی مهم و تعیین‌کننـده قائـل هستیم، که می‌توانـد آنهـای دیگر را به دنبال خودش بکشانـد. این را در بحث آینـده دنبال خواهیم کرد.

مجری: اشاره می‌کنند وقت کم است. شما هم خواهش می‌کنم چند دقیقه‌ای بفرمایید.

فتاپور: بحث امروز می‌تواند خیلی مفید باشد، ولیکن بحثهای مجرد تئوریک نیاز به وقت خیلی طولانی دارد، که آن هم به نظر ما در حوصـله بیننـدگان نمی‌گنجـد. وقتی آن بحثهـا را به عرصه نظریـات مشـخص اجتمـاعی بیـاوریم، یعنی در آنجـایی که مردم به طور مشـخص می‌بیننـد کـه هر کس چه نظری دارد، آن بحثهـا خیلی مفیـدتر و خیلی سازنـده‌تر می‌شونـد. این به این معنی نیست که این بحثها را نخواهیم در وجه تئوریکش ادامه بدهیم یا اصـلاً آنها را مفید ندانیم، ولیکن از طریق تلویزیون، آن هم به این شـکل، در آن حدی که بحثهای مشـخص می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد، این بحثها نمی‌تواند مفید باشد. به همین دلیل هم تأکید داشتیم که هر چه سـریع‌تر برویم سـراغ مسائـل مشـخص انقلاـب ایران. راجع به مسـائلی از این نـوع که اصـلاً آزادی را چگـونه تعریـف می‌کنیم، می‌توانیم در جلسات بعد مفصل صحبت بکنیم.

مجری: خوب، بحثمـان را در همین‌جـا خـاتمه می‌دهیم. به‌طور کلی فکر می‌کنم هیـچ‌کس نمی‌توانـد یـک جمع‌بنـدی و نتیجه‌گیری کلی از این بحثی که امروز داشـتیم بکنـد، چـون خیلی مشـکل است. من هر نـتیجه‌گیریی بکنم بـاز ممکن است مورد اعـتراض قرار بگیرم، چون بحث اصولاً ناتمام مانـده است. ولی علی‌الاصول در این میان کانالی پیـدا شد که در دو جهت انشـعاب پیدا کرد و جلو رفت. و فهمیدیم که این قیود اجتماعی در نظر آقایان دست راست بنده و آقایان دست چپ بنده می‌تواند تفاوت داشته باشد. خوب، آقایان دست راست من دست چپی هستند و این طرف...

بهشتی: و آقایان دست چپی شما هم دست راستی نیستند. نه راست‌اند و نه چپ‌اند. نه شرقی و نه غربی!

مجری: اجازه بفرماییـد که نتیجه‌گیری کلی را بگـذاریم برای جلسات بعد؛ چون من هر چه فکر می‌کنم چه نتیجه‌ای می‌توانیم از این جلسه بگیریم چیزی به فکرم نمی‌رسد. ولی، به هر حال، اقدام صدا و سـیمای جمهوری اسـلامی ایران در تحقق این خواسـته اجتماع امروز مـا برای بحـث آزاد و آشـنا کردن مردم بـا مواضـع مختلـف سیاسـی ایـدئولوژیک احزاب و گروههـای مختلـف کم‌کم آغـاز می‌شود. بخصوص آن اطلاعیه ده ماده‌ای دادسـتان کل انقلاب اسلامی راهگشایی است برای تمام احزاب و گروههایی که خودشان را معانـد و دشـمن انقلاب و جمهوری اسـلامی ایران نمی‌داننـد، که بـدون ترس و بدون اینکه امنیتشان به خطر بیافتد، همان‌طور که تأمین شده، با کمال آزادی در این بحثها شـرکت بکنند و با گروه ایدئولوژیک صدا و سـیمای جمهوری اسـلامی مکاتبه بکنند و از این موقعیت واقعاً استفاده کنند.

...

جلسه دوم (۶)

مجری: به نام خـدا و با عرض سـلام خـدمت ملت مبارز ایران. در این جلسه، به لطف حق تعالی، دومین قسـمت از برنامه بحث آزاد

پیرامون «آزادی، هرج و مرج و زورمداری» را آغاز می‌کنیم. اگر به اولین قسمت برنامه ما توجه کرده باشید، اطلاع دارید در آن جلسه، به دعوت سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران فقط چهار حزب و سازمان سیاسی جواب مثبت داده بودند و برای بحث آزاد شرکت کردند، که عبارت بودند از جنبش مسلمانان مبارز، حزب جمهوری اسلامی، حزب توده، و سازمان فدائیان خلق (اکثریت). ولی متأسفانه بقیه احزاب و سازمانها و گروهها، با وجود اینکه پیوسته انجام بحثهای آزاد را کمال ایدئال برای پیشرفت و تعالی افکار در جامعه می‌دانند، در برنامه ما شرکت نکردند و به دلایلی که باید حتماً به ملت ایران عرضه کنند، از این کارسر باز زدند. اینجا تریبون آزاد است، و به گواهی تمام کسانی که شاهد اولین قسمت برنامه بحث آزاد بودند، نماینده هر حزب و سازمانی، در کمال آزادی نظرات خودشان را مستقیماً با ملت در میان می‌گذارد. به این ترتیب هر گونه بهانه‌جویی برای متهم کردن حکومت یا سازمان رادیو و تلویزیون در مورد سانسور یا اختناق، از دست افراد و سازمانها و احزاب مختلف گرفته می‌شود.

من در اینجا، به نمایندگی از طرف صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، از همه کسانی که به روش بحث آزاد اعتقاد دارند، دعوت می‌کنم که می‌توانند بدون هیچ گونه محظوری از این تریبون استفاده کنند و در جمع دیگران به تشریح نظرات خود بپردازند. مخصوصاً که صدا و سیمای جمهوری اسلامی، در جهت تحقق اطلاعیه ده ماده‌ای دادستانی کل انقلاب اسلامی، خود را موظف می‌داند که امکان شرکت در این بحثها را به همه گروهها، سازمانها و احزاب بدهد. بعد از این مقدمه می‌رویم به سراغ اصل برنامه، یعنی قسمت دوم بحث آزاد درباره آزادی، هرج و مرج و زورمداری، که با شرکت نمایندگان چهار حزب و سازمان سیاسی برگزار می‌شود. من به ترتیب نمایندگان این گروهها و احزاب و سازمانها را معرفی می‌کنم: آقای حبیب‌الله پیمان، از جنبش مسلمانان مبارز؛ آقای سیدمحمد حسینی بهشتی، از حزب جمهوری اسلامی؛ آقای نورالدین کیانوری، از حزب توده؛ و آقای فتاپور، از سازمان فدائیان خلق (اکثریت). برای ادامه بحث خلاصه‌ای را از آنچه در جلسه اول گذشت به اطلاع بینندگان عزیز می‌رسانم.

در جلسه گذشته، پس از مقدماتی، بحث ما به اینجا کشید که آقای کیانوری گفتند، آزادی و اصولاً هر مقوله سیاسی یا اجتماعی، جز ر چهارچوب تضاد طبقاتی معنا ندارد. یعنی، به عقیده ایشان، آزادی برای سرمایه‌دار و رنجبر از هم مجزّا است. آقای پیمان هم تقریباً به نوعی به این مسأله معتقد بودند و آزادی را تابع تضاد طبقاتی دانستند، ولی جنبه روحانی و معنوی قضیه را هم از نظر دور نمی‌داشتند. ایشان مسأله در بند کشیدن شیطان نفس را به عنوان کنترل کننده آزادی مطرح کردند. آقای فتاپور هم نظریاتی تقریباً مشابه آقای کیانوری داشتند و مسأله آزادی سیاسی را از دموکراسی جدا کردند و موانعی را که می‌تواند آزادی را از قیود اجتماعی مجزا بکند، برشمردند. ولی آقای بهشتی معتقد بودند که انسان به هیچ‌وجه مقید به جبرهای تاریخی و اجتماعی نیست، بلکه می‌تواند در مقابل آن قید بشورد و تمام ضوابط را به هم بزند. مثال بارزی که ایشان زدند همان پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. مخصوصاً جمله‌ای فرمودند که انسان در راستای تاریخ همیشه نوآفرین است. یعنی در حقیقت همان مشکلی را که سوسیالیزم علمی، به قول آقای کیانوری، در تبعیت جبری انسان از جبر جامعه با آن مواجه است، آقای بهشتی با عنوان کردن تقیّد انسان به خدا حل کردند، و گفتند که اگر انسان خودش را اسیر و برده و محکوم قوانین زمینی نکند می‌تواند به معنای واقعی آزاد باشد. آقای پیمان برای آزادی انسان دو قید قائل شدند، که اولی داشتن معرفت و آگاهی است و دومی مبارزه با موانع خارجی یا آزادی از وابستگیهای ظالمانه خارجی.

تعریفی را که آقای بهشتی از آزادی انسان کردند، من یک بار دیگر تکرار می‌کنم. ایشان فرمودند، آزادی برای انسان باید بر این اساس تعریف شود که انسان شدنی است مستمر و پویشی است خودآگاه، انتخابگر و خودساز. ما در این جلسه می‌خواهیم مختصات آزادی را در ایدئولوژی اسلام و مارکسیسم تعیین کنیم تا پس از آن به مصداقهای سیاسی آزادی در این دو جریان ایدئولوژیک برسیم. سؤال این است که آیا در فلسفه تضاد طبقاتی و در روند ماتریالیسم تاریخی، یعنی در مارکسیسم یا از طرف دیگر در اسلام، اصولاً ـ فارغ از این مقدماتی که عرض شد، آزادی به معنی ملموس وجود دارد یا خیر؟ من اولین سؤال را به همین عنوان از آقای

بهشتی می‌پرسم.

بهشتی: بسم اللّه الرحمن الرحیم. با درود و سلام بر همه بینندگان و شنوندگان برنامه. سؤالی را آقای ابوترابی مطرح کردند که برای پاسخ به آن، ناچار هستم بر طبق شیوه‌ای که در بحث در رابطه با مطالبی که خودم بیان آنها را به عهده گرفته‌ام، بار دیگر اصول زیربنایی اصل آزادی را در جهان‌بینی اسلامی و نظام عقیده و اسلام مطرح بکنم، تا به دنبال آن بتوانم به پاسخ سؤال برسم. من به طور خلاصه این اصول را می‌خوانم.

یک(انسان شدنی است، صیرورتی است، پویشی است، حرکتی است خودآگاه، محیطآگاه، خودساز، محیطساز، و انتخابگر، که بر اساس انتخاب آگاهانه و آزادانه‌اش هم خود را می‌سازد و هم در تغییر ساخت محیط طبیعی خود دخالت گسترده می‌کند و محیط اجتماعی خود را می‌سازد.

دو(محیط اجتماعی هم ساخته شده انسان است و هم در ساخت او نقش دارد. ولی در این ساختن متقابل، اصلْ انسان و خودسازی درونی اوست.

سه(بنابراین، انسان نه محکوم جبرطبیعی است، نه محکوم جبر اجتماعی و تاریخی، بلکه به هر حال در برابر محدودیتهایی که طبیعت یا نظام اجتماعی برایش به‌وجود می‌آورد قدرت حرکت مخالف دارد. بدین ترتیب یکی از بزرگترین ویژگیهای انسان این است که براستی آزاد است و انتخاب‌کننده، و این صرفاً یک حق نیست، بلکه یک واقعیت هم هست، که انسان هر چه بیشتر به آن بپردازد، گسترده‌تر و پیشرفته‌تر می‌شود.

چهار(در رابطه با انسان، یعنی فرد و جامعه و اصالت فرد و اصالت جامعه، ما معتقد به نقش متقابل فرد و جامعه هستیم، اما با تأکید بر نقش فرد به عنوان مبدأ. پیشتازانی که حرکتها را آغاز می‌کنند و قدرت درک درد و رنج و آرمانها و زمینه‌های حرکت توده‌ها را دارند، می‌توانند آنها را به حرکت درآورند و با کمک آنها جریانهای اجتماعی نویی را به‌وجود آورند که این جریانها روی بسیاری از افرادی که دیرتر آگاه می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند اثر می‌گذارند و آنها را با خود همراه می‌کنند. این نقش فرد، نقش افراد پیشتاز، السابقون السابقون، و نقش آنهایی که توانسته‌اند با خودسازی، آگاهی خودشان را بیشتر و بالاتر ببرند، در ایجاد حرکتها و به حرکت در آوردن و آگاه‌تر کردن توده‌ها، از مسایل مهمی است که ما در فهم مسأله آزادی خیلی روی آن تکیه داریم. همچنین بر رابطه‌ای که بعد میان اینها و توده‌ها به‌وجود می‌آید و باز توده‌ها را به عنوان افراد آگاه و شیفته یک جریان به میدان نبرد سازنده اجتماعی می‌کشد، تکیه داریم. روی این هم تکیه داریم که به هر حال در این جریان آنچه خیلی مهم است این است که افراد از روی آگاهی و خصلتهایی که برای خودشان به‌وجود می‌آورند و در آنها زمینه دارد و به آن رشد می‌دهند، می‌توانند حرکت داشته باشند؛ حرکت آزاد آگاه، فارغ از وابستگیهای طبقاتی، فارغ از مسایل گفته‌شده در زمینه تضادهای طبقاتی. اینها می‌آیند تا تضادها را از بین ببرند و جامعه اسلامی توحیدی را که بر محورهای ارزشهای الهی، یگانه می‌شود، پدید آورند. نمی‌توان این نقش و این تحرک و این انبعاث آنها را با مسایل طبقاتی و تضادهای طبقاتی توجیه کرد. بنابراین، محیط اجتماعی نقش دارد: نقش آسان‌کننده تغییرات درونی یا دشوار کننده آن. از این رو، در هدایت کلی یک جامعه به سوی فلاح، نمی‌شود به وضع محیط اجتماعی به کلی بی‌اعتنا بود و گفت هر فردی خود را بسازد تا جامعه ساخته شود. نه؛ این‌طور نیست. این شعار که هر فردی خود را بسازد تا جامعه ساخته شود، شعاری نیمه اسلامی است؛ تمام اسلامی نیست. »هر فردی خود را بسازد و در ساختن محیط نیز نقش خود را ایفا کند تا جامعه ساخته شود«: این شعار اسلامی است. به این ترتیب مسأله امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک مسأله بسیار مهم مطرح می‌شود.

پنج(اینجاست که آزادی افراد در زندگی اجتماعی محدود می‌شود. پرسیدید آیا در نظام اجتماعی اسلامی آزادیها تا چه اندازه وجود دارد. می‌گوییم، آزادیهای اجتماعی خود به خود محدود می‌شود. دیگر از آزادی مطلق، یعنی آنارشیسم و هرج و مرج،

نمی‌توان در اسـلام و نظام اسـلامی سخن گفت. در نظام اسلامی آزادیهای اجتماعی حدودی دارد و محدودیتهایی پیدا می‌کند. این محدودیتها چه هستند؟

شش(محدودیتهای قانونی که در نظام اسـلامی به‌وجود می‌آیند دو ریشه دارند. ۱) اینکه آزادی یـک فرد تا آنجا اعمال شود که به آزادی دیگران ضربه نزنند. این قید در آنارشیسم وجود ندارد، ولی در آزادی اسلامی وجود دارد. این قید حتی در آزادی لیبرالیستی هم وجود دارد. لیبرالها هم همین را می‌گوینـد. آنان می‌گوینـد، ما معتقـدیم که آزادی فرد در یک جامعه لیبرال باید تا حدی باشـد که به آزادی دیگران لطمه نزنـد. البته می‌گوینـد ولی عمل نمی‌کننـد. عمل کردن بحث دیگری است؛ ولی در مقام گفتن و در مقام بینش می‌گویند. ۲) آزادیهایی که محیط را فاسـد می‌کنـد و زمینه‌ها را برای رشـد فساد در جامعه آماده می‌کند، این آزادیها هم در نظـام اسـلامی گرفته می‌شود. یعنی به انسانهـا اجازه داده نمی‌شود که مطابق میل و هوا و هوس خودشان و هر جور دلشان می‌خواهد زنـدگی کننـد. مثلاًـ بیاینـد در خیابـان، یک ترانه بسیار چنـدش‌آور فاسدکننـده‌ای را که انسانها را به سوی ابتـذال تحریک می‌کند بخواننـد. بگوینـد آقا، ما این ترانه را در خیابان می‌گذاریم، می‌خواهیم گوش کنیم، بزنیم و برقصـیم؛ آزادی است! نه؛ اینجا در نظام اجتماعی اسـلامی گفته می‌شود که در اعمال آزادی مشـخص خود تا اینجا نمی‌توانیـد پیش برویـد. اینجا برایتان مرز معین می‌کنند. چرا؟ برای اینکه این نوع آزادی زمینه اجتماعی را برای آسانتر شدن نفوذ فساد در انسانهای دیگر و به بیراهه کشاندن انسانهای دیگر آماده می‌سازد، و اسلام و نظام اسلامی باید در هدایت اجتماعی و در اداره جامعه مواظ این انحراف باشد.

چیزی که بنده به دنبال این اصول، که امشب به طور فشرده بیان کردم تا زودتر برسیم به بحثهای بعدی خودمان، می‌خواهم با آقایان که از مبنـای مارکسیستی بحث می‌کننـد، مطرح کنم، چیزی است که به عنوان یـک سؤال می‌پرسم تـا آقایـان به آن جواب بدهنـد. سؤال این است که آیا در یک نظام مارکسیستی، که آقایان در صـدد به‌وجود آوردن آن هستید، به افراد در رابطه با مسائلی که در بحث جلسه گذشـته مطرح کردیـد چقـدر آزادی می‌دهیـد؟ آیـا در یک جامعه مارکسیسـتی مـذهب آزاد است؟ تبلیغ مـذهب آزاد است؟ تبلیغ افکار ضد مارکسـیستی، مثلاً سـرمایه‌داری، آزاد است؟ تشکیل احزاب ضد مارکسیستی آزاد است؟ تا چه اندازه شما در جـامعه‌ای مارکسـیستی به آزادی معتقدیـد؟ چون وقتی اینجا می‌نشـینید و صـحبت می‌کنیـد، اولین مسأله مهم این است که هر فردی براستی و صادقانه طبق آن مبادی فکری‌اش حرف بزنـد. یعنی بایـد ببینیم واقعاً آن نظام اجتماعی که او دارد آن را تبلیغ می‌کند، اگر روی کار بیایـد تا چه انـدازه این آزادیهایی که از آنها صـحبت می‌شود تحقق پیـدا می‌کنـد. چون آقایان اصـرار داشـتند ما زودتر از بحثهای کلی به سوی بحثهای عینی برویم، بنده آن اصولی را که می‌خواسـتم بیان کنم برشمردم. از این طریق می‌توانیم وارد بحثهای عینی اجتماعی بشویم.

مجری: آقای بهشتی یازده دقیقه صـحبت کردنـد. آقای کیانوری، سؤال را آقای بهشتی مطرح فرمودنـد. شـما هم مستقیماً می‌توانید جواب بدهید. خواهش می‌کنم.

کیانوری: البته به من اجازه خواهیـد داد که اول صـحبت خودم را بکنم و بعـد هم در جای خود به آن سؤال جواب بدهم. چیری که برای مـا مطرح است عبـارت است از مسـأله آزادی در جـامعه کنونی ایران. مـا از چه مبنایی با این مسأله برخورد می‌کنیم؟ هر حزب سیاسـی بایـد این را روشن کنـد و صادقانه مسائل و نظریات خودش را مطرح بکند. این را جریان تاریخ نشان می‌دهد و ما هم ظاهراً در این بـاره کمبودی نـداریم. ولی دربـاره آن اعلام اصول و نظریات، نظریات ما این است که انسان به طور کلی در محیط زنـدگی خودش با دو جریان و با دو پدیده خارج از شخص خودش مواجه است: ۱) طبیعتی که او را دوره می‌کند، ۲) جامعه انسانی که دور اوست و او در آن جـامعه زنـدگی می‌کنـد، دارای یک رشـته مناسـبات است. منظورم مناسـبات فرد با طبیعت و مناسـباتش با جامعه انسانی است. در این صـحبتهای آقای بهشتی تا حـدودی مطالبی که ما معتقد هستیم، در همان جهتی که ما به آن معتقد هستیم گفته شد. مثلاً اینکه محیط اجتماعی ساخته انسان است و انسان را می‌سازد. ما کاملاً با این سخن موافقیم. ولی انسان، در اینجا انسان تکِ

فرد نیست. به عقیده ما این انسانِ تاریخی است که محیط اجتماعی را می‌سازد و ساخته محیط اجتماعی هم هست. انسان تک هم در همین شرایط قرار می گیرد، منتهـا او نمی‌توانـد یـک نفری محیـط اجتمـاعی را بسـازد. بر خلاف، ما معتقـد هستیم که انسان به طور دسته‌جمعی، یعنی توده و تمام آن خلقها، هستند که تاریخ را می‌سازند. البته قهرمانان می توانند تأثیر داشته باشند. آنها می‌توانند در موارد معینی اثر مثبتی در جریان داشته باشند. ولی قهرمانان خودشان ساخته جامعه هستند. آنها ساخته حرکت جامعه هستند. همین قهرمانهـا ممکن است در یـک دوره تـاریخی هزار سـال هم بگـذرد و به‌وجود نیاینـد. منظورم این نیست که افراد برجسته‌ای موجود نباشـند؛ می گویم چه بسا شـرایط برای اینکه افرادی قهرمان یک جامعه‌ای در حرکتی بشونـد مهیا نباشد. در تمام تاریخهای جوامع و کشورهای مختلف نمونه‌های بسیار زیادی می‌شود برای این پیدا کرد. در جامعه خود ما هم همین الآن می‌توانیم درباره‌اش صحبت بکنیم که این امر به چه شکلی وجود دارد.

بنابراین، آنچه ما معتقـد هستیم این است که جامعه انسانی یک پدیـده‌ای است عام‌تر از تک‌تک انسانها. جامعه جمع حسابیِ انسانها نیست. جـامعه انسانی یک سلسـله قوانین تکامل خاص خود دارد که این قوانین تکامل مثل قوانین طبیعت قانونمنـدانه است و هرج و مرجِ آن شـکلی در آن نیست. مثلاً آزادی از اسـتثمار را در نظر بگیریـد. الآن هزاران سال است که اصل اسـتثمار در جامعه بشـری حکمفرماست. در این هزاران سال قائـدهای بسـیار بزرگی پیـدا شدنـد، که انبیاء از آن دسـته‌اند. آنها خواسـتند عـدالت اجتماعی را به‌وجود بیاورنـد و این غـارت و زورگویی و فشـار طبقات سـتمگر را به سـتمکشان از بین ببرنـد. ولی ما می‌بینیم که این امر در طول تاریـخ امکان‌پـذیر نشد. اگر هم در اینجا و آنجا توده‌های مردم توانستند موفقیت کوچکی پیدا بکنند، خیلی موقت بود. یعنی، چون نظـام اجتماعی عوض نشـد و چون آن خاصـیت طبقاتی جامعه تغییری پیـدا نکرد، پس از مـدت خیلی کوتاهی همان روابط دومرتبه برقرار شـد. بـدین ترتیب است که مـا می گوییم چطور شـد که پس از هزاران سال تازه در جامعه بشـری این امکان پیـدا می‌شود که اصل اسـتثمار فرد از فرد واقعاً از بین برود؟ چه چیز باعث شـده است که بعد از دو هزار سال از حضور حضـرت عیسـی و ۱۴۰۰ سال پس از ظهور حضـرت محمـد، صـلی الله، که هر دو طرفـدار جدی عدالت اجتماعی و از بین بردن اسـتثمار ودند، تازه در جهان یک چنین امکاناتی در این شـصت یا هفتاد سال پیـدا شود؟ به نظر ما یک دوران تکامل تاریخی ضـرورت داشـته است. این همان چیزی است که ماتریـالیسم تـاریخی تشـریح می کنـد و توضیـح می‌دهـد. و قبل از این تاریـخ، امکان از بین رفتن اسـتثمار فرد از فرد وجود نداشته است. مـا قیامهـای زیـادی داریم؛ قیامهای دهقانی در تاریـخ شـرق و غرب که علیه مالکیت فئودالی بوده، ولی پس از مـدت کوتـاهی با شـکست روبرو شدنـد و مالکیت فئودالی دومرتبه تثبیت شـد. چرا؟ برای اینکه شـرایط برای از بین رفتن مالکیت فئودالی آماده نبود. این وضـعیت بود تا وقتی که مناسـبات اجتماعی جدیدی در جامعه پیدا شد. در نتیجه تلاش بشـر برای مبارزه با طبیعت و برای زندگی بهتر، شـکل تولید صنعتی به‌وجود آمد. بشر شیوه تولیدی جدیدی را به‌وجود آورد؛ طبقات جدیدی در جامعه به‌وجود آمدند، و این طبقات جامعه گور فئودالیسم را کندند.

مجری: آقای کیانوری، معذرت می‌خواهم، یک مقداری منحرف شد...

کیانوری: عین همان صحبت بود!

مجری: مضمون اصلی بحث ما آزادی بود.

کیانوری: خوب، ما هم همین را می گوییم که انسان در این تاریـخ در شـرایط جبر اجتماعی قرار گرفت. یعنی شـرایط اجتماعی به او اجازه نمی‌دهـد تا با قیام، به چیزی که دلش می‌خواهـد برسـد. امام خمینی در صـحبتی که روز تولد امام دوازدهم فرمودند چیزی را گفتنـد که بسـیار مهم است. ایشـان گفتنـد که انبیاء نتوانسـتند در دوران خودشان به هـدفهایی که تلاش خود را برای رسـیدن به آن آغاز کردند برسند. آن هدفها هنوز در جوامع اسلامی و جوامع مذهبی تحقق نیافته... (۷)

... این شـد که بالاخره معاویه در جامعه مسـتقر شـد. برای چند سال؟ برای ۱۴۰۰ سال معاویه‌ها در جامعه اسـلامی حکومت داشتند.

پس از ۱۴۰۰ سال این امکان پیـدا شـد که معاویه‌ها را دور ریختند. هنوز هم بقایای معاویه در جامعه ما هست. هنوز هم از بین نرفته است. هنـوز به طور قطع بازگشت‌ناپـذیر نشـده است. ولی این کـار پس از ۱۴۰۰ سـال ممکن شـد. چرا؟ چون این تحول ۱۴۰۰ساله تاریـخ بشـری ضـروری بوده است برای اینکه این امکان پیـدا بشود که شـرایط به‌وجود آمـدن آن عدالت اجتماعی و آن شـیوه، پیدا بشود. به این ترتیب ما، با همین روشنی، اصولی را که به آن معتقد هستیم تکرار می کنیم.

انسان می‌خواهد آزاد باشد. انسان حق آزاد بودن دارد. ولی انسان در جامعه طبقاتی، زیر جبر قوانین جامعه طبقاتی قرار گرفته اسـت و تا وقتی که جامعه طبقاتی و طبقات ستمگر را از بین نبرد، این جبر که آزادی او و آزادی توده‌ها را محدود می کند، به عنوان عامل تعیین کننـده در جـامعه بـاقی می‌مانـد. به این ترتیب لازمه آزاد شـدن توده‌های محروم عبارت است از انقلاب اجتماعی برای از بین بردن و پایان دادن به حاکمیت طبقات ستمگر. این انقلاب اجتماعی سه عنصر دارد، که عنصر اولش عبارت است از انقلاب سیاسی؛ یعنی انقلاب برای سـرنگون کردن قدرت دولتی طبقات ستمگر - آنچه ما با انقلاب کشور خودمان انجام دادیم و رژیم طاغوتی شاه را سـرنگون کردیم. ولی این کافی نیست. انقلاب سیاسـی بارها در تاریـخ رخ داده ولی نتوانسـته نتیجه‌ای بدهـد، و لذا پس از مدت کوتـاهی دومرتبه نظـام گذشـته تکرار شـده است. پـایه آن نظـام سـتمگر، اقتصادی است؛ یعنی مالکیت بر وسایل تولیـد، مالکیت بر وسـایلی که انسـان به وسیله آنها می‌توانـد زنـدگی خودش را تأمین بکنـد. لـذا بایستی در پی آن انقلاب سیاسـی، انقلاب اقتصادی بشود. اگر انقلاب اقتصادی بلافاصـله بعد از انقلاب سیاسی نیاید، انقلاب سیاسی از بین می‌رود. و بعدش هم انقلاب فرهنگی است، برای تغییر دادن آن اثری که حـاکمیت طبقـات سـتمگر و حـاکمیت طبقـاتی، در طول هزاران سال روی انسانها، و حتی روی طبقات محروم گذاشـته است. این مربوط می‌شود به آن چیزی که آقای پیمان هفته گذشـته، در جلسه گذشته، درباره ساختن انسانها و لزوم ساختن معنوی انسانها گفتند. آن انقلاب فرهنگی است که پس از انقلاب سیاسـی و انقلاب اقتصادی می‌شود و دورانش هم طولانی است، چون بیرون کشـیدن این اثرِ فوق‌العـاده قویِ هزاران‌سـاله جـامعه طبقـاتی کـار آسان و کار امروز و فردا نیست. این آن خطوط کلی بحثی است که ما اعتقاد داریم.

مجری: خیلی ممنون. شـما هم در حـدود ده دقیقه و چهـل و پنـج ثانیه صـحبت کردیـد. جالب این که برای اولین بار بود که از قول آقای کیانوری نام حضرت محمد)ص(را شنیدیم!

کیانوری: ما همیشه به مذهب احترام می گزاریم و هیچوقت...

مجری: خوب، این حرفها را تأیید می کند که آقای کیانوری واقعاً از نظر انساب و اعتقادش...

کیـانوری: این به آن مربوط نیست. از این شوخی‌هـا نکنیـد! مـا برای مـذهب احترام قـائلیم. برای شخصـیتهای بزرگ مـذهبی احترام قائلیم. ما حضرت محمد را یک انقلابی بزرگ می‌دانیم. انقلاب محمد را همه مارکسیست‌ها تأیید کرده‌اند.

مجری: ولی آقـای کیانوری، شـما فرمودیـد رسالت انبیاء در طول تاریـخ چنـدان میسر نشـده و آنها نتوانسـته‌اند روابط قبلی را به‌هم بزننـد، بلکه بایستی حتماً آن جبر تاریـخ حکمفرما باشـد. مثلاً مارکس می گویـد که جنبش پرولتاریا جنبش اکثریت است. ما این را هیـچ‌جا ندیده بودیم. اخیراً بود که دیدیم جنبش پرولتاریا جنبش بود، و آنهم در کشور لهسـتان. ولی دیدم که این جنبش پرولتاریا، که اکثریت هم بود، علیه نظـام سوسـیالیستی بود! یعنی آن رونـد جبری تاریـخ را به‌هم زد. این را تـا حـدودی نمی‌توان بر اساس آن جبریتی که شما برای تاریخ معتقدید و می‌فرمایید این روند باید ادامه پیدا کند، توجیه کرد.

کیانوری: بایـد وقت داده شود که من جواب این سؤال را بـدهم. این نمی‌شود که شـما سؤالی را وسط هوا مطرح بکنید ولی ما وقت جواب نداشته باشیم...

مجری: حتماً به شـما می‌رسد و شـما جواب خواهید داد. نوبت آقای دکتر پیمان است. چون فعلاً سؤالی مطرح نیست، چنانچه نظری دارید مطرح بفرمایید.

پیمان: من فقط یک اعتراض دارم، و آن را جزء وقت من حساب نکنید. به شما اعتراض دارم.

مجری: به بنده!

پیمان: بله. شما در بیان نقطه نظرهای افراد)لااقل من در مورد خودم می گویم(، تفسیری ارائه می‌دهید که دقیقاً با سخن آنها منطبق نیست.

مجری: در ذکر خلاصه بحث؟ خوب بود که می‌فرمودید!

پیمان: خوب، من که نمی‌توانم حرف شما را قطع کنم. شما در جمع‌بندیها هم تا حدودی از جاده بی‌طرفی خارج شدید، به طوری که اگر بینندگان صحبتهای قبلی ما را نشنیده باشند، برداشتی که از صحبتهای ما می کنند انحرافی است. این است که اجازه بدهید صحبتها را خودشان مستقیماً بشنوند. اگر هم قرار است که شما خلاصه‌ای ارائه بدهید، لااقل عین جملات ما و دقیقاً همان باشد. خیلی ممنون.

من برای اینکه فقط صحبتهای دفعه قبل را جمع‌بندی کرده باشم، نکته‌ای را در تعریف آزادی می گویم. گفتم که آزادی جوهر وجود انسان است و حرکت انسان هم از جبر به آزادی است. حرکت تکاملی انسان هم حرکتی است به طرف آزادی؛ چون به طرف اللّه می‌رویم؛ چون انسان باید دائماً از بندهای اسارت غریزه، طبیعت و مناسبات جامعه و تاریخ آزاد بشود. پس انسان می‌تواند آزاد باشد، منتها برای این کار باید مبارزه کند و باید بندها و موانع آزادی را از پیش پا بردارد. ما نمی‌توانیم اینجا - چون برخوردهایی که آقای بهشتی در مورد مسائل اجتماعی کردند و شما بخصوص روی مسأله تضاد به عنوان وجه افتراق انگشت گذاشتید. ما چگونه می‌توانیم تضاد بین نفس شیطانی، وسوسه‌های شیطانی، در درون فرد، و آن روح الهی را ندیده بگیریم؟ می‌شود چنین چیزی؟ چه چیز است که ما را به طرف تجاوز و زیاده‌طلبی می کشد؟ چطور...

بهشتی: منظورتان آقای ابوترابی]مجری[است دیگر؟

پیمان: بله، ایشان برداشت کرده بودند. بله. ما چطور می‌توانیم این تمایل و وسوسه به طرف تجاوز و سلطه‌جویی و زیاده‌طلبی را در وجود انسان نبینیم؟]انسان فقط وقتی موفق می‌شود که[بتواند جلوی آن را بگیرد و بر خودش مسلط بشود. یعنی به تقوا برسد و در عین حال، تمایل به طرف تعالی و تعاون و اشتراک با انسانهای دیگر و همدردی و برابری)یعنی به طرف خدا رفتن(، و تعالی‌جویی داشته باشند. این دو امر واقعیت دارند. پس این کشمکش در ما هست و در همه متون و فرهنگ اسلامی، سراسر به چشم می‌خورد. انعکاس این در جامعه هم هست. وقتی که یک نیروی متجاوز مسلط می‌شود، قدرت و ابزار تولید و تصمیم‌گیری را به‌دست می‌گیرد و تمایلات تسلطجویانه‌اش را حاکم می‌کند. در این حالت، جامعه، جامعه استثماری می‌شود؛ استبدادی می‌شود؛ طبقاتی می‌شود. اگر، بر عکس، کسانی بیایند قدرت را در اختیار بگیرند که معتقد به برابری انسانی باشند، تقوا داشته باشند، یعنی بر نفسشان مسلط باشند، به همدردی و اشتراک و به حاکمیت اللّه معتقد باشند نه به حاکمیت افراد، در این صورت مسلماً جامعه، جامعه‌ای برابر و آزاد و توحیدی می‌شود. پس، در جامعه هم آن تضاد درون وجود دارد، اما به چه شکل؟ به شکل تضاد بین کسانی که سلطه‌جویند، استثمارگرند، به‌دنبال تمرکز قدرت و زورند، و کسانی که می‌خواهند جامعه را آزاد کنند، برابری و عدالت را برقرار کنند، تا فقط اراده اللّه حاکم باشد. ما این تضاد را در تاریخ هم می‌بینیم؛ در جامعه هم می‌بینیم. یک واقعیتی است. اما اکنون نمی‌خواهیم بحث تاریخ بکنیم، چون بحث مفصلی است. ما معتقدیم برای اینکه آزادی انسان تحقق پیدا بکند، باید با دو مانع مبارزه کند. ما مبنا را درون انسان می گیریم. مناسبات اجتماعی هم تجلّی وضعیت درونی انسان است؛ وضعیت درونی انسانهایی که حاکم می‌شوند. مبنای داخلی یعنی اینکه ما بتوانیم با وسوسه‌های خود مبارزه کنیم و بر آنها مسلط شویم. اگر من تمایل به زیاده‌طلبی، فزون‌خواهی، سلطه‌جویی، و برتری‌جویی داشته باشم، هر جا موقعیت مناسبی پیش بیاید آن را اعمال می کنم. پس مبنا درون است و شرط بیرون. یعنی چه؟ یعنی اگر من انسان سلطه‌جو و متجاوزی باشم، وقتی که می‌بینم اوضاع جوری است

که می‌توانم زمین اضافه‌ای در اختیار بگیرم، فوراً می‌گیرم؛ انحصار به‌وجود می‌آورم. اگر دیدم صاحب قدرت سیاسی هستم و می‌توانم دیگران را خفه بکنم تا حرف نزنند این کار را انجام خواهم داد. من و آن گروهی که می‌توانند به قدرت برسند، چنانچه زمینه خارجی فراهم باشد، چنین می‌کنیم. بنابراین، هم در ثروت و هم در قدرت به طرف تمرکز و انحصار می‌روم. پس جامعه به صورت تسلط طبقات قدرتمند و سرمایه‌دار یا صاحب ثروت درمی‌آید. این می‌شود شرط خارجی؛ یعنی، شرایط خارجی برای بروز تمایلات تجاوزگر نفس، تمایلات شیطانی مناسب است. اگر شرایط خارجی مساعد نباشد، این تمایل نمی‌تواند ظهور یابد. فرض کنید که اصلاً پول اضافی در کار نباشد و من جز به اندازه شکمم نتوانم پول دربیاورم. در این صورت من اگر هم آدم متجاوزی باشم، نمی‌توانم تجاوز بکنم، گرچه متجاوزم و تا فرصت پیدا بکنم این کار را خواهم کرد. پس، یکی شرط بیرونی است، و یکی مبنای درونی انسان. اینجاست که اختلاف ما با برداشت مارکسیستی روشن می‌شود.

مجری: آقای پیمان، بنده هم غیر از این عرض نکردم.

پیمان: به هر حال توضیح می‌دهم. اختلاف ما با مارکسیستها از اینجا شروع می‌شود. ما می‌گوییم برای مبارزه با موانع آزادی، باید با روابط و مناسبات استثماری و سلطه‌جویانه هم مبارزه شود. ولی این کافی نیست، چون مبنا در درون انسان است. اگر ما یک‌بار هم جامعه را از سلطه آزاد بکنیم و سرمایه‌داران و قدرت‌طلبان کنار بروند و جامعه برابر شود، ولی مبنای درونی را اصلاح نکرده باشیم، – یعنی اگر کسانی که خودشان حتی با این مناسبات مبارزه می‌کنند، به نحوی اسیر برتری‌جویی و استکبار باشند و خصلتها یا تنگ‌نظری معرفتی داشته باشند و فکر کنند جز خودشان کسی درست فکر نمی‌کند، – دوباره آن مناسبات احیاء می‌شود. دقت کنید که حتماً لازم نیست که انسان وابسته به مال باشد. انسان ممکن است به قدرت وابسته باشد. کسی ممکن است پول اضافه نخواهد؛ به اندازه شکمش هم بیشتر نخواهد، ولی از اینکه بر دنیا حکومت بکند لذت ببرد. شاید هیتلر، نه به عنوان آن طبقه‌ای که با قدرت حمایتش می‌کرد، بلکه خودش شخصاً، صاحب ثروت و سرمایه خصوصی نبود، ولی قدرت‌طلبی در او حاکم بود. یا در شخصیتی مثل استالین، یا نظایر آنها. در تاریخ فراوانند کسانی که بدون اینکه وابسته به سرمایه و ثروت باشند، با قدرت‌طلبی یا بینش معرفتی حاکم شده‌اند. ممکن است من فکر کنم آنچه خودم فکر می‌کنم مطلقاً صحیح است. یعنی خودمطلق‌بینی و خودمحوری. لذا می‌گویم همه باید ساکت باشند؛ همه باید از من تبعیت کنند. این کار یک تنگ‌نظری به‌وجود می‌آورد و جزمیت در فکر ایجاد می‌کند. همین جزمیت فکری مجدداً پایه اختناق می‌شود. در این ماجرا فرق نمی‌کند که چپ‌رو باشم یا راست‌رو. این امر اگر در مذهب باشد استبداد مذهبی به‌وجود می‌آورد، و اگر در مارکسیست باشد جزمیت حزبی به‌وجود می‌آورد؛ جزمیت دگماتیسم مارکسیستی به‌وجود می‌آورد. می‌گوید جز تفکر من هیچ تفکر صحیحی وجود ندارد؛ تفکر من حقیقت مطلق است و هر گونه نقضش هم بدعتگذاری است. اگر زمانی هم حتی متفکرین مارکسیست خواستند در یک زمینه‌هایی اجتهادی بکنند، آن موقع که سلطه جزمیت خیلی حاکم بود متهم به بدعتگذاری می‌شدند و باید محکوم می‌شدند. در زمینه مذهب هم همین‌طور است. در قرون وسطای مسیحیت شاهد همین ماجرا بودیم. در تاریخ اسلام هم در ادوار زیادی بود که این جزمیت حاکم می‌شد. همیشه این خطر استبداد فکری می‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین دو مبنای درونی وجود دارد. یکی خصلتهاست و دیگری معرفت انسان است. خصلتی که انسان وابسته به مال و قدرت و جاه‌طلبی...(۸) از هم جدا نیست ولی تنگ‌نظری...(۹) اصلاً یک نوع خصلت است، که به اعتقاد ما خصلت غیر توحیدی است. اگر انسان به تقوا برسد، هم از نظر بینش آزاد می‌شود و حقیقت را همان‌گونه که هست می‌بیند، و هم از لحاظ وابستگی به مال آزاد می‌شود و بنابراین، دنبال زیاده‌طلبی نیست. اینجاست که ما می‌توانیم دشمنان آزادی و دوستان آزادی را دسته‌بندی کنیم. دشمنان آزادی چه کسانی هستند؟ اگر بخواهیم در جامعه امروز بخصوص مصادیقش را پیدا بکنیم، سه دسته عمده را می‌توانیم نشان دهیم. یکی سردمداران استکبار، استکبار جهانی یا امپریالیسم و قدرتهای سلطه‌جو. آنهایی که اصولاً ـ همه منافعشان و موجودیتشان در ادامه سلطه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است، که می‌دانیم در رأسش قدرتهای

امپریـالیستی جهـانی است. اینها در حال حاضـر با انقلاب ما مبارزه می‌کننـد و هـدفشان حاکمیت یک نظام اسـتبدادی، سـرکوبگر و خشن است. این یک دشـمن اصلی آزادی ملت ایران است. دشمن بعدی گروهها، افراد و طبقاتی هستند که به دلیل وابستگی به مال و سـرمایه‌شان، آزادی را می‌خواهنـد. امـا برای چه؟ برای تجـاوز، برای اسـتثمار، برای جمع کردن بیشتر ثروت. آن تـاجری که می‌خواهـد هر روز سود اضـافه بیـاورد، آزادی می‌خواهـد، امـا آزادی اسـتثمار. آن مالک، آزادی را می‌خواهـد، اما آزادی اسـتثمار دهقـان را. اینها را آزادیخواهان دروغین می‌نامیم؛ همان آزادی که به عنوان آزادی لیبرالی هم معروف است: آزادی هر نوع ارضای هوسـهای نفسـانی که با قـدرت ارتباط دارد. هر که قـدرتش بیشتر باشـد، بهتر می‌توانـد هوسـهای خود را ارضاء کنـد. در آزادیِ به اصـطلاح لیبرالی، همه مطابق قانون آزاد شـمرده می‌شونـد، چون قـدرت و ثروت و ابزار تولیـد در جامعه به‌طور نابرابر توزیع شـده،)یعنی شـرط خـارجی نـابرابر است(. آن کسـی که قـدرت در اختیـار دارد، سـرمایه دارد، ابزار کـار دارد، حاکمیت سیاسـی دارد، و مسئولیت تصـمیم‌گیری دارد، مسلماً از آزادی‌اش بهره‌منـد می‌شود؛ ولی طبقات محروم، کارگر، دهقان، مستضـعفان، نمی‌توانند از آزادی قانونی اسـتفاده کنند. پس، در بینش لیبرالی که آزادی را برای – در نظام سـرمایه‌داری، نظامی که سـلطه وجود دارد و تقسیم ثروت نـابرابر است، این آزادی واقعیت عینی پیـدا نمی‌کنـد. اینجـاست که ما می‌گوییم برای تحقق آزادی حتماً بایـد توزیع ثروت و قـدرت به صورت برابر انجام بگیرد. یعنی در شـرایط خارجی، موانع خارجی از پیش پا برداشـته شونـد و شـرایط مساعد بشود. اما ما اینجا متوقف نمی‌شویم. تفاوتی که در اینجا وجود دارد)من در اینجا به بحث آقای کیانوری معترضم(در این زمینه است که کسانی که حتـی برای نفی اسـتثمار و برای آزادی محرومـان مبـارزه می‌کننـد، اگر در درون خـود به آزادی نرسـیده باشـند، یعنی به آزادی درون نرسـیده باشند، به تقوا نرسیده باشند، وقتی که نهضت را هدایت می‌کنند و قدرت را به‌دست می‌آورند، حتی در توزیع قدرت هم بُخل به‌خرج خواهند داد. می‌گویند شوراها، ولی وقتی شوراها را به‌دست می‌آورند حاکمیت را به توده‌ها نمی‌دهند. ممکن است شکلی هم به کارگران بدهند، ولی واقعی نباشد. بستگی به این دارد که تا چه اندازه در حرفشان صادق باشند. یعنی در اینجا انقلاب فرهنگی)برخلاف گفته آقای کیانوری(به‌خصوص در نیروی پیشتاز، مقدم بر انقلاب اقتصادی سیاسی است. «ان اللّه لا یغیّرُ ما بقومٍ حتی یغیّروا ما بانفسـهم». اگر نیرویی که می‌خواهـد نهضت و انقلابی را رهبری کند خودش به تقوا نرسـیده باشد، حتی وقتی هم که پیروز می‌شود و قدرت سیاسی را به‌دست می‌آورد، و حتی وقتی هم که قدرت اقتصادی را از طبقات استثمارگر می‌گیرد، باز ممکن است آن را به انحصـار خـودش در آورد و دوبـاره سـلطه‌جویی به‌وجـود بیایـد و در درازمـدت به سـلطه اقتصـادی، و حـتی اسـتثمار اقتصادی هم برسد. مزدوری بماند، تمرکز قدرت باشد، و فقط اسمی از دموکراسی و نظام شوراها وجود داشته باشد.

مجری: در حـدود دوازده دقیقه صـحبت کردید. آقای فتاپور، شـما در جلسه قبل قانونمندیهایی را برای جامعه ذکر کردید. شـما چه روشهای ملموسی را پیشنهاد می‌کنید که این قانونمندیها را بتواند در جامعه اعمال کند؟ و اصولاً این آزادی که مارکسیسم می‌تواند به جامعه اعطا کند، از چه تیپ آزادیهایی است؟

فتاپور: با درود بیکران به زحمتکشان میهنم، کلیه رزمندگان جبهه‌های جنگ تحمیلی عراق، و همه آوارگان جنگ. من قبل از اینکه صحبت بکنم، همـان‌طور که آقـای دکتر پیمـان راجع به جمع‌بنـدیهای شـما اعتراض کردنـد، یک اعتراض کوچکی به شـما داشـتم. جمع‌بندیی که شـما از صـحبت من ارائه دادید این بود که من آزادی و دموکراسـی را به عنوان دو چیز مجزا از هم مطرح کردم، در حـالی کـه صـحبتی کـه مـن در جلسه قبـل مطرح کردم این بـود که آزادی)البته آزادی سیاسـی(یکی از اجزاء و یکی از ملزومـات دموکراسـی است. اینها چیز جدایی نیستند. دموکراسی ابعاد خیلی وسیعتری دارد. وقتی از حقوق دموکراسی توده‌ها صحبت می‌کنیم یکی از ملزومـات اصـلی‌اش آزادی سیاسـی است، و در عین حـال، وجوه دیگری مثل حق تشـکّل کارگرها؛ قائل شـدن این حق که کارگرها بتوانند سـندیکا – شورا به‌وجود بیاورند؛ که دهقانان بتوانند روی زمینی که کار می‌کنند، کشت بکنند و متعلق به خودشان باشـد؛ بتواننـد تشـکّل به‌وجود بیاورنـد؛ شورا به‌وجود بیاورنـد؛ اینکه ادیان مختلف در مقابل قانون دارای حقوق مساوی باشـند؛ حق

تساوی بین زن و مرد برقرار باشد؛ آموزش رایگان باشد و تمام مردم حق داشته باشند از آموزش رایگان بهره‌مند شوند؛ بهداشت رایگان وجود داشته باشد؛ و از این قبیل حقوق. اینها دو چیز مجزا از هم نیستند.

پیش از اینکه وارد بحث شوم، نکته‌ای را تذکر می‌دهم که جلسه قبل به‌طور پراکنده چند بار درباره آن صحبت کردیم و فکر می کنم در بحثهای بعدی هم مرتب ادامه پیدا کند. آن مطلب این است که اصلاً بحث ما باید راجع به چه مسائلی باشد. ما قبل از اینکه این بحث شروع شود، در جلسات برنامه‌ریزی هم در این باره صحبت داشتیم که آیا این مباحث باید بیاید روی مسائل مشخص، روی مسائل مشخص مردم، یا بحثهای مجرد باید مقدم باشد. بعد از بحثهایی که کردیم به این نتیجه‌گیری رسیدیم که ما مباحث را به سه قسمت تقسیم بکنیم: بحثهای سیاسی، ایدئولوژی و اقتصادی. قرار شد درباره بحثهای مجرد در بحث ایدئولوژی به‌طور مفصل و با فرصت کافی صحبت بشود و در بحثهای سیاسی در مورد مسائل مشخص مردم بحث کنیم. چون ممکن است این بحث بعدها هم تکرار شود من لازم دانستم که مقداری راجع به اینکه چرا ما این اعتقاد را داریم، چند دقیقه‌ای صحبت بکنم، – حتی ما آنجا پیشنهاد دادیم که خود تعیین مسأله را در دستور بحث قرار دهیم و به عنوان یکی از مباحثی که باید در مورد آن نظر دهیم روی آن بحث شود.

مجری: در بخش اول عرضم شما شنیدید که من گفتم اول ما می‌خواهیم مختصات ایدئولوژیها را تعیین بکنیم و ببینیم آزادی چیست؛ بعد مصداقها خیلی راحت روشن می‌شوند.

فتاپور: بله، شما این‌جوری جمع‌بندی کردید. ولی ما در بحثی که داشتیم به این نتیجه‌گیری رسیدیم که در بحث ایدئولوژی، از مجرد در وجه تولید به‌طور مفصل صحبت می کنیم. بحثی که ما الآن داریم، دقیقاً مقوله‌ای فلسفی است و برمی گردد به رابطه آزادی و اختیار. ما با ادامه این بحث موافقیم، ولیکن دیدگاه ما این است که اگر می‌خواهیم این بحثها به نتایج مثبتی منجر شود باید تأکید اولویت را برای آن مشکلاتی قائل شویم که در جامعه وجود دارد. لازم می‌دانم که یک‌بار دیگر دلیل این مسأله را برای مردم توضیح دهم که چرا ما به این معتقدیم و چرا هم آن جلسه و هم این جلسه بر این امر اصرار داشته و داریم. ممکن است در جلسات بعد هم باز این مسأله طرح شود؛ بنابراین، لازم است که مقداری درباره آن توضیح بدهیم.

واقعیت این است که جامعه ما در یک شرایط عادی به سر نمی‌برد. ما در یک شرایط بحرانی و انقلابی به سر می‌بریم. اگر وضعیتی را که در جامعه هست، بررسی کنیم، می‌بینیم که بخشی از نقاط مرزی ما در اشغال تجاوزگران عراقی است؛ حدود یک میلیون ونیم آواره جنگی داریم؛ در کردستان دار و دسته ضد انقلابی قاسملو توانستند بخشی از مردم را فریب بدهند و علیه انقلاب مبارزه مسلحانه بکنند؛ بخشی دیگری از مردم کردستان که سازمان ما را تأیید می کنند یا حزب دموکرات کردستان، کنگره چهار را تأیید می کنند، در مقابل آنها ایستادگی کرده‌اند و کوشش می کنند تا در آنجا صلح برقرار شود؛ نزدیک به دو میلیون بیکار داریم،)البته شاید آمارم دقیق نباشد(؛ مشکلات اقتصادی در ابعاد خیلی وسیعی وجود دارد؛ تشنج و درگیری در اکثر شهرها هست. مسائلی هم هست که همه مردم به‌طور روزمره می‌بینند. از آن طرف، آمریکا مرتب دارد برای انقلاب ما توطئه‌چینی می کند تا آن را با شکست مواجه کند. از این طرف، دولتی میانه‌رو را روی کار آورده‌اند؛ یک دولت معتدل و میانه‌رو که طرحی را به عنوان یک طرح تاکتیکی در دستور کار قرار داده و کوشش می کند تا آن را اجرا کند. خوب، مسلّم و روشن است که دولت معتدل و میانه‌رو منظورش چه جور دولتی است: دولتی که بتواند خط سازش با آمریکا را پیش ببرد. تمام دولتهای مرتجع منطقه، از مصر گرفته تا پاکستان، در حال توطئه‌چینی علیه انقلاب ایران‌اند. ما در یک چنین شرایطی به‌سر می‌بریم. توده‌های مردمی که الآن نشسته‌اند و این برنامه را تماشا می کنند، انتظار دارند که نمایندگان سازمانها بیایند راجع به این مشکلات، راجع به این مسائل، راجع به اینکه چگونه می‌شود با این توطئه‌ها مقابله کرد، صحبت شود. بحثهای مجرد مفید است، ولی در چنین شرایطی اگر بحثهای مجرد بخواهد این‌چنین بحثهایی را تحت شعاع قرار بدهد، به نتیجه مثبت منجر نمی‌شود. به همین دلیل هم از همان روز اولی که برای این بحثها

برنامه‌ریزی می‌شـد، ما مشـخصاً تأکیـد داشتیم که بایـد روی بحثهای جاری و عینی متمرکز شویم. هر چنـد گفتیم بحثهای مجرد هم اگر باشـد، مـا شـرکت می‌کنیم، ولی معتقـدیم آنچنان سودمنـدیی که این بحثها دارنـد، آنها ندارنـد. واقعیت این است که الآن چند میلیون بیننـده‌ای که می‌نشینند این برنـامه را تماشـا می‌کننـد، اکثراً می‌خواهنـد که ما موضع خود را راجع به این قبیل مسائل روشـن بکنیم.

مجری: آقای فتاپور، شـما از موضع مارکسیستی می‌خواهید صحبت بکنید. ما می‌خواهیم ببینیم در موضع مارکسیستی آزادی به چه شکلی وجود خواهد داشت.

فتاپور: بله، من راجع به همین مسأله هم توضیح خواهم داد.

مجری: مثلاً ملاحظه بفرمایید، من برای شـما مثال می‌زنم. فرض بفرمایید که انقلاب ایران یک انقلاب مارکسیستی بود و هیأت حـاکمه از این ایـدئولوژی پیروی می‌کردنـد. در این صـورت آیـا این اتفاقـات هم می‌افتـاد؟ آمریکـا حمله می‌کرد؟ آیـا عراق حمله می‌کرد؟ آیا اجازه می‌دادند که مثلاً انجمن اسلامی یا نهضت مسلمانان در تلویزیون بحث بکنند؟ من این را می‌خواهم متوجه شوم. یعنی ملت ما می‌خواهند ببینند آیا امور این مصداق پیدا می‌کرد؟

فتاپور: من می‌خواهم همین مسأله را توضیح بدهم - اگر اجازه بفرمایید! وقتی ما بخواهیم در مورد این مسائل صحبت بکنیم، مسلّم است که بـا دیـدگاههای متفـاوتی بـا آنها برخورد خواهیم کرد، ولی با هـدف مشترکی که حل این مشـکلات است. در آن بحثهای مشـخص، مردم می‌تواننـد تشـخیص بدهنـد موقعی که فرض کنیـد مسأله کردسـتان مطرح می‌شود، از این نظرات متفاوتی که مطرح می‌شـود کـدام می‌توانـد به سـود انقلاب باشـد. این نظرات البته ممکن است تفـاوت داشته باشـند؛ کمـا اینکه مثلاً در مورد مسأله کردسـتان مـا اعتقـاد داریم سیاست دولت جمهوری اسـلامی غلط بوده و هنوز هم غلط است. بنابراین، در آن بحثهای مشـخص هم مطمئنـاً این مسائل طرح می‌شود. ولیکن اگر این بحثها فقط به مسائل مجرد اختصاص پیـدا کنـد، اولاً محـدوده محـدودتری را در بر می‌گیرد و همه مردم این حوصله را که بنشینند این بحثهای تئوریک و مجرد را تا آخر تماشا بکننـد، ندارند. البته کسانی که به این قبیل بحثها علاقه‌منـدتر هسـتند و کسانی که اطلاعات بیشتری دارنـد، این بحثها را تعقیب می‌کننـد و خیلی هم برای آنها مفید است. اعتقـاد مـا این بوده و این است. ما این بحثهای مجرد را در آن بحثهای ایـدئولوژی از پایه شـروع می‌کنیم. در اولین جلسه، که ضـبط شـد، بحث راجع به دیالکتیک شـروع شد، و ادامه پیدا می‌کند. مسأله آزادی و اختیار هم یکی از مقولات فلسـفی است. قطعاً بعد از چند جلسه، آن دوسـتان، یا دوسـتانی که در همین جلسه هستند و آنجا هم شرکت دارند، باید وارد آن بحث بشوند. یعنی نتیجه این می‌شود که در آن مباحث، ما مباحث ایدئولوژیک و مجرد را از پایه شروع می‌کنیم و پیش می‌آییم. در این جلسه هم از وسط شروع کردیم و راجع به مسأله آزادی و اختیار، که یکی از مقولات فلسـفی است، بحث می‌کنیم. البته ما اینجا نظریاتمان را روشن می‌کنیم و طرح می‌کنیم، ولی تأکیـد داریم بر اینکه هر چه سـریعتر وارد بحثهای مشـخص شویم و این بحثهای مجرد را بگذاریم برای جلسـه ایـدئولوژی کـه به‌طـور جداگانه برگزار می‌شـود. مسلّم اسـت که مـا دیـدگاههای خـود را بر مبنـای آن جهـان‌بینی که داریم، ارائه می‌دهیم. فرض بکنید که الآن در رابطه با مسأله آزادی این‌طور مطرح می‌شود و یک‌سری از سازمانها و گروهها این اعتقاد را دارند که مثلاً حزب جمهوری اسلامی اعتقادی به مسأله آزادی سیاسی در جامعه ما ندارد. حتی گفته می‌شود که حزب جمهوری اسلامی یک‌سری از این گروههایی را که به میتینگها و مجالس حمله می‌کنند، سازماندهی می‌کند.

مجری: فرض است البته.

فتاپور: بله؟

مجری: دارید فرض می‌کنید.

فتاپور: گفتم که این مسأله مطرح می‌شود؛ مردم می‌خواهند بدانند که آقای بهشتی چه موضعی نسبت به این مسأله دارند. یعنی اینجا

توضیح بدهند که آیا این کارها را قبول دارند یا آنها را رد می‌کنند، و اصلاً نظرشان چیست. نمایندگان سازمانها و گروهها هم هر یک مواضع خود را در این مورد طرح می‌کننـد. یا فرض کنیـد - چنـد مثال می‌زنم برای اینکه روشن شود وقتی مسأله آزادی مطرح می‌شود، مردم ما می‌خواهند که چه مباحث مشخصـی را در دسـتور کار قرار دهیم. در هفته قبل به میتینگ ما در میدان آزادی حمله شد. همه هم از این واقعه اطلاع دارند. برای مردم این مسأله مطرح است که آن کسـی که به اسم دفاع از اسـلام یا دفاع از جمهوری اسـلامی، با میله آهنی یا با قمه به شـکم یک زن حامله می‌زنـد، یا آن کسـی که در میان مردم نارنجک می‌اندازد و بچه هشت - نه ساله را تکه و پاره می‌کند، موضع گروههای مختلف نسبت به این وقایع چیست. می‌خواهند چه اقداماتی برای جلوگیری از این هرج و مرج به‌کار بگیرند؟ از این قبیل مسائل به‌طور وسیع در جامعه وجود دارد. ما باید هر چه زودتر به این مسائل بپردازیم و درباره آنها بحث بکنیـم و مواضـع را روشـن بکنیم. به همین دلیـل من فکر می‌کنم دنبـاله بحث را جمع‌بنـدی بکنیم و هر چه سـریعتر، بر مبنـای تعریفی کـه از آزادی دادیم، به سـراغ بحث مشـخص آزادی سیاسـی در جـامعه خودمـان برویم. این را که بخـواهیم آن تعـاریف را دقیق‌تر بکنیم، بگذاریم برای بحث ایدئولوژیک به‌طور مفصل.

مجری:...(۱۰) که بنده خدمتتان ارائه دادم، مثل اینکه جواب را لطف نفرمودید.

کیانوری: من پنج - شش دقیقه از جلسه قبل وقت طلب دارم.

مجری: بله؛ من همه را حساب کرده‌ام.

کیانوری: همان پنج - شش دقیقه را به ما بدهید تا من جواب سؤال شما را بدهم .

مجری: شما از جلسه قبل دو دقیقه طلبکارید. از این جلسه هم دو دقیقه و پانزده ثانیه.

کیانوری: چون این سؤال را آقای بهشتی کردند و شـما هم کردید، می‌خواستم در یک وقت مناسب پاسخ داده شود. ما مارکسیستها معتقـد هسـتیم که آزادترین جوامعی که ممکن است به‌وجود بیایـد جـامعه سوسـیالیستی است، که بر اسـاس حـاکمیت خلق به‌وجود می‌آیــد. ولی، همـان‌طور کـه گفـتیم، اول بایــد مفهـوم آزادی را روشـن کنیـم. آزادی برای کی؟ آزادی برای چی؟ آزادی در چه شرایطی؟ آقـای بهشتی دو تـا حکم دادنـد دربـاره محـدودیتهای آزادی در جمهوری اسـلامی: آزادی فرد تا آنجا اعمال شود که به آزادی دیگران زیـان نزنـد، و آزادیهـایی کـه محیط را فاسـد می‌کنـد و برای رشـد فساد و غیره آمـاده می‌سـازد محـدود می‌شـود. سوسیالیسـتها و مارکسیستها این دو محدودیت را به معنی کامل قبول دارند. ولی در اینجا فقط در تعریف این آزادی سؤال دارم: «به آزادی دیگران صـدمه می‌زنـد»، یعنی چه؟ امروز مـا در جـامعه اسـلامی می‌گـوییم که آزادی تبلیـغ برای سـلطنت و عمـل برای آن محکـوم و محـدود اسـت، برای اینکـه قـانون اساسـی جمهـوری اسـلامی ایران می‌گویـد سـلطنت محکـوم اسـت و کسـانی که برای بازگردانـدن سـلطنت فعـالیت سیاسـی می‌کننـد قانونـاً مورد تعقیب قرار می‌گیرنـد و مجـازات می‌شونـد، تـا حـد اعـدام. برای جامعه سوسـیالیستی هم مناسـبات سـرمایه‌داری مثـل سـلطنت است. آن یـک جـامعه عقب‌افتـاده است؛ یـک جامعه کهنه است؛ یک جامعه سرنگون‌شده است. تلاش برای بازگرداندن مناسبات سرمایه‌داری همان‌قدر در یک جامعه سوسیالیستی محکوم است که تلاش برای بازگرداندن سـلطنت در جمهوری اسـلامی ایران. اسـتبداد سـلطنتی در همان موضعی قرار می‌گیرد که حاکمیت سرمایه. یعنی غارت بی‌بنـدوبار اسـتثمارگران از اسـتثمار شده‌هاست. بدین ترتیب مسأله به این بحث برمی‌گردد که ما در چه شـرایطی و در چه جامعه‌ای مسأله آزادی و محدودیت را بیان می‌کنیم.

سؤال مشـخصِ دیگر اینکه آیا آزادی برای دیگراندیشان در جامعه سوسـیالیستی پذیرفته می‌شود؟ به نظر ما برای همه کسانی که در چهارچوب قانون اساسـی آن کشورها فعالیت بکنند، آزادی دیگراندیشی کاملاً مراعات می‌شود. آن نمونه خیلی نزدیک است برای کنترل - چون رفتن به اتحـاد شوروی الآـن تقریبـاً برای ایرانیان غیر ممکن است. دیوار آهنین را که دائماً اسم می‌برنـد، فعلاً ما اینجا کشیده‌ایم و به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهیم که به اتحاد شوروی برود؛ به هیچ‌کس هم اجازه نمی‌دهیم که بیاید.

مجری: جنگ است آقای کیانوری!

کیانوری: قبل از جنگ هم دیوار آهنین بود!

مجری: بنده خودم رفتم.

کیانوری: بله! شما را اجازه می‌دهند بروید! مسلّم است! ولی به دیگران اجازه نمی‌دهند. قبل از جنگ هم به‌طور قاطع در دوران آقای قطب‌زاده تمام توریسم را قطع کردند.

مجری: بنده بدون هیچ نوع مأموریت دولتی رفتم. از اداره گذرنامه پاسپورت گرفتم.

کیانوری: با شما شرط می‌بندیم که [سفر شما] قبل از تاریخ قدغن کردن توریسم در ایران در دوران قطب‌زاده بوده است! جنگ با روی کار آمدن آقای رجایی شروع شده است. یعنی آقای قطب‌زاده دیگر نبودند. قطب‌زاده چهار ماه قبل از جنگ این دستور عدم مسافرت به اتحاد شوروی را داد. با شما شرط می‌بندیم!

مجری: من با آقای قطب‌زاده آشنایی داشتم؟

کیانوری: خوب، شرط می‌بندیم! تا هفته بعد هم معلوم می‌شود. ما نمونه‌ش را می‌آوریم. همین آلمان؛ جمهوری دموکراتیک آلمان. در جمهوری دموکراتیک آلمان الآن شش حزب در اتحاد میهنی هستند. یکی از این احزاب حزب دموکرات مسیحی است. این حزب در مجلس فراکسیون دارد؛ این حزب تشکیلات دارد؛ این حزب روزنامه دارد؛ این حزب دارای ارگان وسیع است؛ رئیس این حزب تا چند سال پیش رئیس مجلس آلمان دموکراتیک بود و حالا ـ هم یکی از معاونین رئیس جمهور آلمان دموکراتیک است.

مجری: این شباهتی با آن دموکرات – مسیحی آلمان غربی دارد؟

کیانوری: بله، دموکرات – مسیحی هستند.

مجری: خوب، دموکرات – مسیحی است ...

کیانوری: آن دموکرات – مسیحی، مسیحی سرمایه‌داری است؛ این دموکرات مسیحی خلق است، مردم است، کارگر مسیحی است. آن دموکرات – مسیحی مالِ کروپ است، مال آقای شوارتس است!

مجری: یعنی به هر حال وابسته به حکومت است.

کیانوری: نه، هیچ وابستگی در کار نیست. حزبی است آزاد. دبیر حزب دموکرات – مسیحی یکی از برجسته‌ترین مسیحیان آلمان بوده. آقای دکتر بیکمن، رئیس کل حزب دموکرات – مسیحی تمام آلمان بود. حتی در آلمان غربی نمی‌توانستند به او بی‌احترامی بکنند و بگویند تو وابسته‌ای. یک چنین شخصیتی بوده است.

مجری: آقای ویلی برانت هم در آلمان غربی نمی‌توانست...

کیانوری: به ویلی برانت چه کار دارید! ویلی برانت یک سوسیالیست است. ما دیگر یواش‌یواش داریم ...

مجری: من عذر می‌خواهم! معذرت می‌خواهم!

کیانوری: نه؛ اینجا حساب معذرت نیست. شما یک گرداننده بحث، اداره کننده بحث، بین چهار نماینده دیگر هستید.

مجری: درست است. معذرت می‌خواهم.

کیانوری: اگر شما هم یک طرف بحث هستید باید یک علامت هم جلو گذاشته بشود که مثلاً نماینده حزب بی‌طرف، یا حزب مستقلی هستید! بعد شما هم بحث بکنید؛ و بعد هم مسلّماً بحث ما را شلوغ بکنید! اصلاً نمی‌شود!

مجری: ببخشید، من این پنج دقیقه‌ای را که صحبت شد فقط همان یک دقیقه و پانزده ثانیه حساب می‌کنم تا شما ناراحت نشوید.

کیانوری: بله.

مجری: به هر حال نوبت می‌رسد به آقای بهشتی.

بهشتی: بله، من هم توصیه می‌کنم که شما وارد بحث نشوید. فقط بحث را اداره کنید و نوبت را یادداشت کنید.

خوب، بالاخره آقایان وارد اصول شدند و بعد هم تأکید کردند که ما به مسائل عینی برسیم. آنچه را آنان درباره اصول گفتند دیگر تکرار نمی‌کنم، چون ما هم زودتر می‌خواهیم به مسائل عینی برسیم. فقط یک نکته را به آقای کیانوری و آقای فتاپور و همه مارکسیستهای دیگری که هستند یادآوری می‌کنم. شما می‌گویید بعد از پیغمبر اسلام، آن اسلام راستین حاکم نشد و نوبت به معاویه رسید. من از شما می‌پرسم که مگر در شوروی نوبت به استالین نرسید و نوبت به خروشچف نرسید؟ اینها کدامشان معاویه هستند؟ یا استالین معاویه است، یا خروشچف. چون بالاخره نمی‌شود هم استالین معاویه نباشد و هم خروشچف معاویه نباشد. مسأله‌ای هم که امام فرمودند این است که تلای که انسانهای برگزیده می‌کنند، چنان نیست که صد درصد موفق باشد. این تلاشها آغاز گر یک حرکت صلاح و رشدیاب است و می‌تواند با تلاش انسانها به جلو برود. در رابطه با مسأله انقلاب و این حرفها، مسائل زیادی هست که ما از آنها می‌گذریم.

یک نکته را هم به آقای دکتر پیمان یادآوری می‌کنیم، و آن اینکه فکر می‌کنم اگر ما در این بحث بنیادی به یک نتیجه می‌رسیدیم و معلوم می‌شد که نقطه‌های مشترک این اصول چیست، و نقطه‌های تفاوت چیست، خیلی خوب بود. مثلاً من حالا می‌توانم از شما سؤال بکنم که اینهایی که به عنوان مبنا در رابطه با درون انسان و برون انسان و اینکه مبدأ در درون است و شرط و آنچه در بیرون است شرایط است، مطرح شد و شما پذیرفتید، آیا این را از آنچه من ذکر کردم جدا یافتید؟ فقط عبارتها کمی فرق می‌کند. بالاخره بیننده‌ها و شنونده‌ها واقعاً باید بدانند ما که اینجا نشسته‌ایم، در چه چیزهایی مشترک فکر می‌کنیم و کجا مشترک فکر نمی‌کنیم.

پیمان: من در بحث خودم چیزی گفتم که بتواند واقعیت اجتماعی را خوب و روشن تفسیر کند و تضاد طبقاتی را در مفهوم مکتبی اسلامی به‌طور روشن نشان بدهد. ما به طبقات چگونه نگاه می‌کنیم؟ آیا به آنها، که امر خارجی‌اند، اصالت می‌دهیم، یا آنها را انعکاسی از تضاد درونی انسان می‌دانیم؟ بنابراین، مبارزه با آنها، بدون مبارزه با این، هیچ‌وقت به نتیجه نهایی نمی‌رسد.

بهشتی: یعنی شما می‌گویید یک تضاد درونی در انسان بین گرایش به خیر و گرایش به شر، گرایش به یزدان و گرایش به اهریمن، گرایش به خدا و گرایش به شیطان وجود دارد؟ و این مبدأ است، و یک چیزی هم بیرون وجود دارد به نام تضاد طبقاتی؟ سؤال من این است. آیا شما می‌گویید آنچه انعکاس این است، تضاد طبقاتی است یا تضاد جناح باتقوا و جناح بی‌تقواست؟

پیمان: عرض کردم که حق و باطل است؛ و یکی از جلوه‌های اساسی‌اش به‌صورت مناسبات اقتصادی در می‌آید: طبقات مسلط و طبقات زیر سلطه. والّا جبهه حق و باطلی است که به هر حال باطل، مستکبر است، چون زیاده‌طلب و سلطه‌جوست. کسی است که به دنبال هوای شیطانی و نفسانی است و به جمع مال و تجاوز و زورگویی رو می‌آورد.

بهشتی: من می‌گویم باطل مستکبر است و مستکبر باطل است. یک سؤال دیگر: تبهکار بی‌بندوبار چه؟ آیا او هم باطل است یا نه؟

پیمان: بله؛ او هم باطل است.

بهشتی: پس فقط مسأله طبقات را نگوییم. بگوییم آنچه در بینش اسلامی است این است که در بیرون، مقابله بین مؤمنین و متقین است؛ بین کافرین و فاسقین. بگذارید همان اصطلاحات اصیل اسلام را حفظ کنیم؛ فاسقین، ظالمین، مستکبرین،... اینها اصطلاحات اسلامی است.

پیمان: بله. بله.

بهشتی: در این طرف هم مؤمنین، متقین، عبادالله، صالحین. اینها اصطلاحات اسلامی است. ما تأکید داریم روی اینکه به‌جای اینکه بیاییم بگوییم مقابله طبقاتی)که فوراً لغزشگاهی برای لغزیدن اسلام در یک گوشه مارکسیسم، یا در یک گوشه ماتریالیسم تاریخی، یا در یک گوشه جبر طبقاتی اجتماعی و جبر تاریخی پیدا بشود(، بگوییم مبدأ صلاح در درون انسان است؛ ایمان است،

عمل صالح است، اخلاق است؛ اخلاق متعالی؛ به‌سوی خدا حرکت کردن است. بازتاب بیرونی‌اش جنگ میان طاغوتیان و الاهیان است. همان‌طور که در درون، جنگ میان گرایش به خدا و میل به خدا و گرایش به شیطان و هوای نفس است، در برون هم جنگ میان کسانی است که هواپرستند و خداپرستند. این هواپرستی می‌تواند اَشکال گوناگونی داشته باشد. یکی از شکلهایش استثمارگری است؛ یکی از شکلهایش سلطه‌گری است؛ یکی از شکلهایش تبهکاری و باده‌گساری و زن‌بارگی است – و هر فساد دیگری. ما بیاییم همه این فاسدها را در یک جبهه بیاوریم؛ همه صالحها را هم در یک جبهه. بگوییم صالحین، فاسقین؛ مؤمنین، کافرین؛ عبادالله، عبادالشیطان. اگر اینطور کردیم، فکر می‌کنم به یک نتیجه مطلوب می‌رسیم.

پیمان: به هر حال، چون نمی‌خواهیم وارد بحث بشویم، من هم توضیحاتی ندادم.

بهشتی: من هم وارد نمی‌شوم، فقط خواستم بگویم که ما طوری بکنیم که واقعاً بیننده‌ها و شنونده‌ها بتوانند بینش روشنی پیدا بکنند. خوب؛ حالا برویم سراغ آن بحث.

آقای کیانوری گفتند در جامعه شوروی – گفتید به دنبال انقلاب اسلامی، آزادی برای سلطنت‌طلبان مردود است. چرا مردود است!؟ ما یک سؤال می‌کنیم. می‌گوییم، بر طبق مبانی شما، یعنی بر طبق آن مبانی که خود شما و آقای فتاپور و دیگر مارکسیستها به آن معتقدید، آیا در جامعه اسلامی فقط باید برای سلطنت‌طلبها آزادی نباشد، یا برای کسانی هم که تبلیغ مارکسیست می‌کنند نباید آزادی باشد؟ این سؤال من است.

کیانوری: عین همان که ما گفتیم. برای آن یکی ما موافق هستیم.

بهشتی: یعنی چه!؟

کیانوری: تبلیغ مذهب در جامعه سوسیالیستی آزاد است.

بهشتی: اجازه بدهید؛ اجازه بدهید! این قانون اساسی شوروی است، متعلق به سال ۱۹۷۷؛ یعنی چهار سال پیش. بنده آن را اینجا می‌خوانم؛ ببینید که در این اتفاق مارکسیستهای جناح شما چنین چیزی نیست. ماده ۵۲، از قانون اساسی شوروی، – آخرین قانون اساسی است، متعلق به سال ۱۹۷۷. «برای شهروندان اتحاد شوروی، آزادی وجدان،» یعنی حق پیروی از هر مذهب یا پیروی نکردن از هیچ مذهب، «حق انجام مراسم و فرایض مذهبی یا تبلیغ آته‌ئیستی»، یعنی تبلیغ کفر و ضد خدایی «تضمین است». خوب دقت کنید!

کیانوری: ...(۱۱)

دکتربهشتی: اجازه بدهید؛ اجازه بدهید! وقتی نوبت به تبلیغ می‌رسد می‌گوید تبلیغ آته‌ئیستی آزاد است...

کیانوری:....(۱۲)

دکتربهشتی: آقا اجازه بدهید! قرار ما این است که در اینجا راست بگوییم. ما می‌گوییم طبق این قانون اساسی – بنده یک بار دیگر قانون اساسی را می‌خوانم. آزادی اندیشه، یعنی اینکه انسان در درونش آزاد بیندیشد، در شوروی تأمین است. آزادی عقیده درونی هم تأمین است. آزادی فرائض هم تأمین است. اما آزادی تبلیغ فقط برای آته‌ئیستها آزاد است.

کیانوری: اجازه بدهید توضیح بدهیم.

بهشتی: و اما در قانون اساسی چین. در قانون اساسی چین مسأله از این هم روشنتر است.

کیانوری: چین که مذهب ندارند. واقعاً در چین مذهب نیست.

بهشتی: ببینید، اصل ۶۴ از قانون اساسی چین: شهروندان از آزادیِ داشتنِ مذهب و نداشتن مذهب و تبلیغ بی‌خدایی برخوردارند. حالا، به عقیده من، چینی‌ها از روس‌ها صریح‌ترند، برای اینکه آنها دیگر آته‌ئیستی را نیاورده‌اند تا فارسی‌زبانها خوب بفهمند! مستقیماً گفته‌اند بی‌خدایی. اگر آنها هم می‌گفتند «بی‌خدایی» خیلی راحت‌تر بودند. ولی هر دو آنها بر ضد آزادیِ تبلیغِ خداپرستی

هستند، چون هر دو می گویند تبلیغ بی‌خدایی آزاد است. شما شنونده‌ها و بیننده‌ها از این عبارت چه می‌فهمید؟ یعنی مردم آنها تبلیغ خدا را هم حق دارند؟ خوب، اگر تبلیغ خدا را هم حق داشتند چرا فقط گفت «تبلیغ بی‌خدایی»؟ اگر تبلیغ خدا را هم حق داشتند چرا فقط گفت تبلیغ آته‌ئیستی آزاد است؟ این قید معنی روشنی دارد و هر خواننده و شنونده‌ای آن را می‌فهمد.

مجری: دقیقاً ده دقیقه شد. مثل اینکه فقط جواب آقای کیانوری مانده.

کیانوری: اجازه بدهید که اگر این بحث آزاد است، من بحث خودم را...

مجری: محدودیتی نیست!

کیانوری: ببینید، ما اینجا بحث را - رئیس و اداره کننده جلسه نمی‌بایستی از حدودی که برای او معیّن شده تجاوز کند. بحث اینجا، بحث آزاد است. شما در اول بحث آن‌قدر تبلیغ کردید که وابستگان به نظریات مختلف در اینجا آزادانه می‌توانند نظریات خود را بدون هیچ سانسوری بیان بکنند. یکی از آزادیها هم این است که اگر من از شما سؤالی کردم، حق دارم این سؤال را جواب بدهم یا جواب ندهم.

مجری: بله؛ درست است.

کیانوری: شما من را مبور می کنید، بعد من مجبور می‌شوم جواب می‌دهم. ولی شما نمی‌توانید من را مجبور بکنید! چون آن‌وقت تمام آن اصل بحث آزادتان به هوا می‌رود. به این ترتیب اصرار نکنید که حتماً به فلان مسأله جواب بدهیم. شاید من خواستم نیم ساعت دیگر جواب بدهم...

مجری: نه؛ من به میل خودتان واگذار کردم که اگر مایلید، صحبت آقای بهشتی را جواب بدهید.

کیانوری: بله، ولی این «اگر مایلید» را حالا می‌فرمایید؛ آن دفعه نفرمودید.

واقعیت این است که در جامعه سوسیالیستی نه هیچ‌کس را به عنوان تبلیغ مذهب تعقیب می کنند و نه مجازاتی در قانون مجازات عمومی برای تبلیغ مذهب هست. به هیچ‌وجه! ما اینجا خیلی صریح نمونه‌اش را به شما نشان می‌دهیم. در پنج کشور سوسیالیستی، احزاب مذهبی در ائتلاف دولتی قرار گرفته‌اند. آنها فراکسیون مذهبی خودشان را در مجلس آن کشورها دارند. قانون اساسی جمهوری دموکراتیک آلمان هست؛ قانون اساسی چکسلواکی هست؛ همین‌طور در مجارستان، در بلغارستان، در لهستان... این واقعیتی است؛ اینجاست که شما فقط، به عقیده من - من نمی‌خواهم این کلمه را استعمال بکنم که بگویم شما با یک کلمه «بازی» می کنید؛ ولی وقتی که در آن قانون از تبلیغ اسم می‌برد، یعنی هم تبلیغ دینداری و هم تبلیغ بی‌دینی.

بهشتی: یعنی در شوروی تشکیل حزب جمهوری اسلامی آزاد است؟ این پرسش را جواب بدهید.

کیانوری: اجازه بدهید بگوییم. در شوروی یک حزب هست؛ کشورهای سوسیالیستی دیگر چندحزبی است. ببینید، تاریخ پیدایش سوسیالیسم و تاریخ تکامل سوسیالیسم فقط شصت و سه سال از عمرش می گذرد. جامعه اسلامی ۱۰۰ سال از عمرش می گذرد. جامعه مسیحی دو هزار سال از عمرش می گذرد. جامعه سوسیالیستی تازه شصت و سه ساله شده. یعنی هنوز یک نسل انسانی، یک سن انسانی، از آن نگذشته است؛ در جریان تکامل است. شرایط پیدایش جامعه سوسیالیستی هم شرایط فوق‌العاده بغرنجی است. جامعه سوسیالیستی در یک دنیای دشمن و خصم و کینه‌توز، که همه مشغول خرابکاری بوده‌اند، توانسته به‌وجود بیاید. جامعه سوسیالیستی هنوز از شرایط زمان جنگ خارج نشده؛ یعنی هنوز باید دائماً با تمام نیروی خودش، در مقابل دسایسی که تمام سرمایه‌داری جهان همواره علیه او می کند دفاع کند. به این ترتیب جامعه‌های سوسیالیستی به یکدیگر شبیه نیستند. این عدم شباهت به مقتضای تکامل جامعه است؛ تقاضای خود جامعه است؛ اشکال جامعه است. باید دید در این تکامل چه می‌شود. در چهار - پنج کشور سوسیالیستی که در اروپای شرقی به‌وجود آمده احزاب مذهبی جزو ائتلاف دولتی هستند.

بهشتی: آیا تکامل اینها از شوروی بیشتر است؟

کیانوری: اینها شرایطش، شرایط...

بهشتی: نه؛ شما می گویید تکامل...

کیانوری: همین؛ ما می گوییم شرایطش شرایط دیگری بوده است. در آنجا شرایط دیگری بوده .

بهشتی: اگر بگویید اضطرار داشته‌اند، منطقی تر است.

کیانوری: در خود اتحاد شوروی تبلیغ مذهب از این بالاتر که سفیر ایران برود در مسجد نماز بخواند و مسلیمن به دنبال او بروند و او اسلام را در آنجا توضیح بدهد و در رادیو درباره اسلام صحبت کند! خوب، این تبلیغ برای مذهب اسلام است.

بهشتی: پس لطفاً این قانون اساسی را شرح بدهید.

کیانوری: این اصل قانون اساسی اصلاً به این مفهوم چیزی را که تأیید می کند فقط ین است که آته‌ئیست‌ها هم حق دارند تبلیغ بکنند.

بهشتی: هم؟!

کیانوری: بله؛ تبلیغ را برای آنها نفی نکرده. شما از قانون اساسی شوروی سؤال بکنید؛ از مجلس شوروی. ایران، دولت جمهوری اسلامی ایران از مجلس اتحاد شوروی سؤال کند. اینجا قانون اساسی ما را، اگر شما با آقای رئیس جمهور در مورد آن اختلاف پیدا کنید، می‌فرستید به شورای نگهبان تا آن را تفسیر بکنند. خوب، این اصل را هم شما برای آنها در شوروی بفرستید تا آن را تفسیر بکنند.

بهشتی: این پیشنهاد خوبی است. یعنی ما یک سؤال کتبی می کنیم و می‌فرستیم؛ ببینیم آنها چه می گویند.

فتاپور: شما وقتی به آن اصل استناد می کنید، هر بار کلمه »فقط« اضافه نفرمایید. آنجا نوشته تبلیغ آزاد است. شما هر بار استناد می کنید می گویید »فقط«.

بهشتی: تبلیغ بی‌خدایی آزاد است.

فتاپور: حالا نوبت ما می‌شود، صحبت می کنیم.

کیانوری: مسأله‌ای که در آنجا هست این است که افکار و عقاید و وجدان فکری انسان آزاده باشد.

بهشتی: این که معلوم است!

کیانوری: او آزاد است، کسی هم نمی‌تواند با او کاری بکند. در وجدان اشخاص هم نمی‌شود دست برد. کسی آزاد است که فرایضش را هم بجا بیاورد؛ آزاد است که سازمان خودش را داشته باشد؛ مسجد دارد، وابستگان به مسجد هستند. سازمان مرکزی مذهبیون در دو یا سه مرکز مهم وجود دارد. مرکز قزاقستان است؛ مرکز تاشکند است؛ مرکز آذربایجان در باکو است. مرکز مهم مرکزی هست. یعنی این سازمان اجتماعی در آنجاست. فقط این نیست که افراد به تنهایی در خانه‌هایشان حق داشته باشند نماز بخوانند. سازمان مذهبی وجود دارد؛ سازمان مرکزی است که...

بهشتی: عذر می‌خواهم که دائم سؤال می کنم! یعنی آنها می‌توانند نظام اسلامی هم در شوروی به‌وجود بیاورند؟

کیانوری: نمی توانند، چون اکثریت ندارند....

بهشتی: حالا اگر خواستند برای این کار تلاش کنند چطور؟

کیانوری: اگر اکثریت مردم بخواهند...

بهشتی: نه اکثریت. اگر عده‌ای خواستند تلاش کنند، اجازه دارند؟

کیانوری: این را از من چرا می‌پرسید! از مردم شوروی بپرسید!

بهشتی: اجازه ندارند.

کیانوری: قانون اساسی شوروی منع نمی‌کند. قانون اساسی شوروی فقط برگشت کاپیتالیسم را نفی می‌کند. سرمایه‌داری دیگر به اتحاد شوروی بازنمی‌گردد. جامعه سوسیالیستی است. مقررات جامعه سوسیالیستی را هم برقرار می‌کند. هیچ جامعه سوسیالیستی هم نگفته که تعداد نمایندگان حزب دموکرات - مسیحی در آلمان دموکراتیک چند نفر باشند. هیچ محدودیتی نیست. انتخابات هست؛ به یک چیز مشترکی که در آنجا معین شده است رأی می‌دهند. احزاب با هم می‌آیند و در ائتلاف دولتی با همدیگر کار می‌کنند.

بهشتی: می‌شود با شما یک قراری گذاشت؟

کیانوری: اینکه با هم برویم به اتحاد شوروی و واقعیت را ببینیم؟

بهشتی: نه؛ یک پیشنهاد به دولت شوروی می‌کنم. می‌گویم شما به عنوان نخستین جامعه سوسیالیستی مارکسیستی، اگر اجازه می‌دهید که حزب جمهوری اسلامی در شوروی شعبه دائر کند، ما هم جازه می‌دهیم که در ایران حزب توده یا حزب فُلانک، یا هر مارکسیستی، اقلیت، پیکار... ما می‌گوییم در این مورد با هم متقابل عمل می‌کنیم. اگر در جامعه شوروی اجازه می‌دهند که حزب جمهوری اسلامی رسماً نماینده بفرستد تا برای مردم مسلمان شوروی تبلیغ کند و مواضع حزب ما را در آنجا شرح دهد... مثلاً یک حزب کوچک صد نفری به نام جمهوری اسلامی قزاقستان، یا تاجیکستان درست بکنیم. آن‌وقت اگر آنها موافقت کردند، می‌گوییم بسیار خوب؛ معلوم می‌شود مارکسیسم با این آزادی موافق است؛ پس متقابلاً ما هم می‌توانیم فکر کنیم که در ایران یک حزب مارکسیستی که در پی تبلیغ و برقراری نظام مارکسیستی است، آزاد باشد. ولی اگر دیدیم نه؛ آنها گفتند اصول مارکسیست چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد، پس اقلاً مارکسیست‌های ایران هم صادقانه بگویند بابا، ما هم اگر اینجا بودیم اجازه نمی‌دادیم. اگر این صداقت باشد واقعاً مسائل حل می‌شود.

کیانوری: ببینید، باز ما - باید اجازه صحبت داشت. بحث به کلی از زمان من گذشت.

بهشتی: عذر می‌خواهم که صحبت کردم. زمان را بدهید به آقا.

مجری: دو - سه دقیقه‌ای که آقای بهشتی صحبت کردند به وقت شما اضافه می‌شود.

کیانوری: اجازه بدهید - آقای بهشتی البته خیلی سرشناس‌اند!

مجری: شما اجازه بدهید. من حساب را نگه داشته‌ام. شما الآن از وقت خودتان فقط سه دقیقه استفاده کرده‌اید. هفت دقیقه دیگر وقت دارید.

بهشتی: حتماً آن چند دقیقه را هم به حساب من مربوط کنید.

کیانوری: بله. اولاً، بحث را اگر این‌جور مخلوط بکنیم و دائماً درباره هر کلمه‌ای یک سؤال بیاندازیم و یک سؤال طرح کنیم، بحثی نخواهد شد که مردم از آن استفاده کنند. و اما درباره...

بهشتی: عذر می‌خواهم؛ من می‌خواهم پیشنهادی بدهم. پیشنهادم این است که همه روی یک موضوع بحث کنیم و نظر بدهیم. برای اینکه وقتی یک نفر درباره ده موضوع حرف می‌زند، اگر آدم بعد بخواهد در مورد آن ده موضوع جواب بدهد خیلی مشکل است. بسیار خوب است اگر یک مسأله را مطرح کنیم، درباره آن بحث کنیم و به نتیجه برسیم، بعد به سراغ مسأله‌ای دیگر برویم. آقای فتاپور مسأله‌ای را راجع به جمهوری اسلامی مطرح کردند؛ بنده مسأله‌ای را مطرح کردم؛ این را هم مطرح می‌کنیم. خیلی بجاست که روی این مسأله بحث کنیم که آیا مارکسیست‌ها در ایران، بر طبق مبانی ایدئولوژیک خودشان که ناچارند بدان ملتزم باشند، آیا می‌توانند از نظام جمهوری اسلامی مطالبه کنند که تأسیس حزب مارکسیستی در ایران و تبلیغ مارکسیست در ایران آزاد باشد؟ این را مطرح می‌کنیم. اگر ما به این نتیجه رسیدیم که صرف نظر از اینکه مبانی جمهوری اسلامی چه می‌گوید، مارکسیست‌ها نباید طلبکاری کنند؛ یعنی اگر هم نظام جمهوری اسلامی ایران آمد گفت آزاد نیست، بیایند بگویند خیلی خوب، ما هم همین‌طور فکر

می‌کردیم، اگر ما هم بودیم آزاد نمی‌گذاشتیم - اگر این بحث را به ثمر برسانیم خیلی خوب است. بعد می‌رویم به سراغ بحث بعدی که آقای فتاپور درباره جمهوری اسلامی و اعتقادش به آزادی بحث کردند. اینها مسائل عینی است دیگر.

کیانوری: آیا واقعاً اینها مسائل مبتلابه جامعه ماست؟ ما واقعاً اگر فکر می‌کنیم که یکی از بزرگترین شخصیتهای مسئول اجتماع ما، از این بحث آزادی که برای بررسی مسائل سیاسی جامعه ما مطرح شده است به این نتیجه رسیدند که این مسأله عمده‌ترین مسأله‌ای است که در جامعه ما باید روشن بشود و ما اول به این جواب بدهیم تا بعد به این برسیم که آزادی برای ۳۵ میلیون دهقان زحمتکش و کارگر زحمتکش و روشنفکر زحمتکش وجود ندارد...

بهشتی: آنها دارند.

مجری: آقای کیانوری، معذرت می‌خواهم! صحبتی که آقای فتاپور کردند این بود که گفتند در میتینگ ما از طرف حزب جمهوری اسلامی)البته احتمالاً(آمده‌اند با میله زده‌اند به شکم زن آبستن. پس این مسأله است.

فتاپور: گفتم در جامعه مطرح شده که حزب جمهوری اسلامی مدافع آزادی نیست. نظر خودم هم در مورد اینکه درست است یا...

مجری: خوب، پس این امر در این مملکت یک مسأله است.

فتاپور: ... و بعد گفتم مسأله مردم است. در قسمت دوم هم گفتم که در میتینگ میدان آزادی با میله آمدند. ما هم خودمان اعلام کردیم عناصری که به میتینگ میدان آزادی حمله کردند در درجه اول سازماندهان و گردانندگان اصلی‌اش ضد انقلاب، عناصر ضد حکومت جمهوری اسلامی، و مائوئیست‌ها بودند. این را ما اعلام کردیم. در عین حال گفتیم که به علت گرایشهای غلطی که وجود دارد و برخی عناصری که در حکومت وجود دارند، از جمله حتی در حزب جمهوری اسلامی که آقای بهشتی حضور دارند و مفصل‌تر توضیح خواهند داد، برخورد نادرستی با مسأله آزادی می‌کنند و این امکان به‌وجود نیامده که جلو این عناصری که اغتشاش به‌وجود می‌آورند گرفته بشود. در مورد میتینگ میدان آزادی به طور مشخص ما مواضعمان را اعلام کردیم، بعداً هم مفصل‌تر صحبت خواهیم کرد. ولی گفتم این مسأله در جامعه مطرح است. حالا حزب جمهوری اسلامی که نماینده‌اش آقای بهشتی است توضیح می‌دهند.

مجری: حالا چرا مطرح است؟ برای اینکه مارکسیست‌ها می‌خواهند آزادی فعالیت داشته باشند. حالا آن آقای مائوئیست خودش را مارکسیست اصیل می‌داند؛ آن یکی خودش را مارکسیست می‌داند؛ بالاخره همه خودشان را مارکسیست اصیل می‌دانند. حالا در اینجا صحبت بود که - آقای کیانوری، هنوز هفت دقیقه شما پابرجاست.

کیانوری: من باز همان اعتراض اولم را دارم که اداره‌کننده جلسه - چون اداره‌کننده جلسه به طور عادی بایستی در موضع بی‌طرف قرار بگیرد. درست است که خودش از لحاظ اجتماعی در خارج از این جلسه طرف دارد - و حتماً همین‌طور است - ولی وقتی که اینجا قرار می‌گیرد فقط باید صحبت شرکت‌کنندگان را اداره بکند، وقتشان را معین کند، چه کسی اول باید صحبت کند، چه کسی نکند، چه کسی زیاده‌روی نکند، کسی توهین نکند، از این حرفها.

مجری: یعنی اداره کننده جلسه آزاد نباشد!

کیانوری: نه؛ آزادی اینجا ندارد. نخیر! اینجا آزاد نباید باشد!

بهشتی:]خطاب به مجری[شما وارد بحث نشوید آقا!

مجری: خیلی خوب.

کیانوری: اینجا آزاد نیست. واقعاً آزاد نیست. اصلاً اینجا بحث آزاد بین نماینده چهار جریان سیاسی که بایستی به همدیگر و به مردم پاسخ بدهند جریان دارد.

بهشتی: حالا شما آزاد به این سؤال من پاسخ بدهید.

کیانوری: بله، من همان‌طور که گفتم مطرح می کنم.

مجری: شما هفت دقیقه‌تان را شروع بفرمایید.

کیانوری: اگر حزب توده ایران – حزب توده ایران برنامه خودش را تعیین کرده است. در جامعه ایرانی که اگر اکثریت مردم ایران طرفدار این شدند که نظامی که حزب توده ایران پیشنهاد می کند فعلاً ـ همین نظام سوسیالیستی نیست. ما در مرحله انقلاب دموکراتیک ملی قرار گرفته‌ایم و بایستی خیلی زمینه‌سازی بکنیم برای اینکه بشود جامعه ایران به یک جامعه سوسیالیستی انتقال پیدا کند. ولی حتی اگر نظام سوسیالیستی در ایران برقرار بشود، به نظر ما تمام آزادیهایی را که ما در برنامه خودمان تنظیم کرده‌ایم محترم می‌شماریم. و در همین چهارچوب هم خواستار این هستیم که جامعه‌ای که ما در آن زندگی می کنیم به اینجا برسد. ما هیچ الگوسازی از هیچ جامعه‌ای، در هیچ کجای دنیا نخواهیم داشت. یکی از اصول مارکسیسم عبارت از این گفته معروف لنین است که تمام جوامع انسانی به طرف سوسیالیزم خواهند رفت، ولی هر کدامشان راه خودشان را پیدا خواهند کرد. آنچه که در مارکسیسم و در جامعه سوسیالیستی مطرح است، عبارت است از آن بنیان اساسی که دیگر سرمایه‌داری در آن موجود نیست. این قانون اساسیِ جمهوریِ سوسیالیستی است. بقیه‌اش این است که انسانها بایستی به تمام معنا آزاد باشند و...(۱۳)

... در تمام جهات وجود دارد؛ تا آنجا که می گوید، جامعه سوسیالیستی در انتهای خودش اصلاً دولت را به آن شکلی که امروز موجود است، و همه بقایای آن را که تابع اوست، نفی می کند و به یک سازمان اقتصادی وسیع تبدیل می‌شود. ولی این فقط در وقتی است که سرمایه‌داری در دنیا، سرمایه‌داری انحصاری در دنیا، به عنوان یک مرکز جنایت و مرکز توطئه و مرکز دسیسه دائمی و مرکز فساد دائمی از بین برود. برای اینکه بتوان این شرایط آزاد را تأمین کرد باید سرمایه‌داری جهانی از بین برود. ما در خود جمهوری اسلامی – ما در آن صحبت اولی که با آقای دکتر بهشتی در مورد کلوپ حزب توده ایران داشتیم، ایشان به ما گفتند که بله، قانون اساسی آزادیهای زیادی را در نظر گرفته، ولی هنوز شرایط برای عملی ساختن این آزادیها آماده نیست. شرایط هنوز آماده نیست. این شرایط باید آماده شود. ما بایستی بتوانیم این شرایط را آماده کنیم. حالا که جنگ هم شروع شده و به دشواریهای انجام این کار اضافه شده است. این قابل فهم است. ما شرایطی موقتی، استثنایی را هیچ‌وقت نمی‌توانیم اعمال بکنیم.

به این ترتیب جواب سؤال آقای دکتر بهشتی این است که ما توده‌ای‌ها، اگر آنچه ما فکر می کنیم، در جامعه‌ای مستقر شود و ما قدرت حکومتی را در دست بگیریم، آن‌وقت برنامه‌ای که ما الآن تنظیم کرده‌ایم – که من اجازه می‌خواهم یک نسخه‌اش را خدمت آقای دکتر بهشتی تقدیم بکنم به عنوان یکی از اسناد دیگری که نزد ایشان هست!

بهشتی: ما خیلی]از این اسناد[داریم!

کیانوری: بله، این هم جزو آنها باشد! این برنامه را ما انجام خواهیم داد. و در این برنامه، تمام آن آزادیهایی که ما امروز می‌خواهیم برای ما تأمین شود آمده است. ما این آزادیها را نسبت به تمام دیگراندیشان مراعات می کنیم، به شرط اینکه مخالف نباشد؛ همان‌طور که سلطنت‌طلبان، مخالف نظام اسلامی هستند و اجازه ندارند. به شرط اینکه آنها مخالف آن نظام نباشد. یعنی طرفدار بازگشت سرمایه‌داری در کشور نباشند، این آزادیها محترم است و هیچ محدودیت فکری وجود ندارد. ولی در مورد سؤال آقای دکتر بهشتی که یک نامه کتبی به مجلس شوروی می‌نویسیم – من اینجا سفیر اتحاد شوروی نیستم. نماینده اتحاد شوروی هم اصلاً نیستم. هیچ رابطه‌ای هم با دولت اتحاد شوروی، بین ما و حزب آنجا، وجود ندارد؛ هیچ رابطه‌ای. اگر رابطه‌ای وجود داشت دستگاههای امنیتی شما تا حالا به اندازه کافی آن را کشف کرده بودند و از ما چیزی در آورده بودند، که در نیاورده‌اند.

بهشتی: خیلی هم کشف کرده‌اند!

کیانوری: از ما چیزی در نیاورده‌اند.

بهشتی: خیلی هم کشف کردند!

کیانوری: نه! هیچ درنیاوردند. من خیال می‌کنم که غیر از آن هیچ چیز دیگری نیست. منتها ما یک تفکر اجتماعی جهانی هستیم و به آن معتقد هستیم. ما همان‌قدر به نظریات حزب کمونیست گواتمالا و ایالت متحده امریکا و آفریقای جنوبی احترام می‌گزاریم که به نظرات حزب کمونیست اتحاد شوروی احترام می‌گزاریم؛ برای اینکه در یک جهت هستند. باز هم می‌گویم که هیچ کشوری الآن الگوی کشور دیگری نیست. سوسیالیسم در هر کشوری دارای ویژگیهایی است؛ به ویژه در یک کشوری مثل کشور ایران. حتماً یک جامعه سوسیالیستی دارای ویژگیهایی خواهد بود. امروز اکثریت مطلق جامعه ما دارای گرایشهای مذهبی، بخصوص مذهب شیعه است، که به نظر ما نسبت به کلیه گرایشهای مذهبی دیگری که حتی در جهان وجود دارد دارای یک محتوا و جنبه‌های مترقی و انقلابی خیلی جدی است و ما برای آن احترام خیلی زیاد قائل هستیم. به همین جهت هم هست که دائماً پیشنهاد می‌کنیم که در این مرحله تاریخی می‌توانیم بر سر آن مسائلی که اشتراک داریم، در مقابل دشمن مشترک همکاری خیلی جدی‌تر و عمیق‌تری داشته باشیم و با این همکاری، نیروهای مشترک خودمان را بهتر به سود پیشرفت جامعه‌ای که الآن در آن زندگی می‌کنیم به کار بیندازیم.

مجری: شما دو دقیقه دیگر می‌توانید صحبت بکنید.

کیانوری: به این ترتیب، خیال می‌کنم که درباره اصول صحبت کردیم. پاسخ سؤالی را هم که جناب آقای بهشتی مطرح کردند من تا آنجا که لازم است دادم. باز هم اگر یک نکته‌ای باشد، حاضرم. ولی معتقد هستم که شناخت اکثر مسئولین جامعه اسلامی ما از جوامع سوسیالیستی، شناخت مستقیم نیست، شناخت غیر مستقیم است. یعنی شناختی است که قسمت اعظمش را تبلیغات غرب تأمین کرده است. تقریباً به هر کدام از نوشته‌ها که نگاه بکنیم، می‌بینیم آنچه که درباره کشورهای سوسیالیستی می‌گویند از یک منبع غربی است، که بیشترش منبع کشورهای امپریالیستی است، یعنی همان امپریالیسم خبری.

مجری: حداقل در این دو ساله که نبوده.

کیانوری: چرا، بوده!

مجری: تمام اخبار؟

فتاپور: شما به عنوان یک مجری نباید مرتّب صحبت کنید!

بهشتی: شما صحبت نکن آقا!

کیانوری: اجازه بدهید! اقلاً تمام اخباری که از طرف رادیو و تلویزیون ایران درباره مسائل جهانی مطرح می‌شود، نود درصدش از آسوشیتدپرس، از فرانسپرس، از رویتر، و از یونایتدپرس است.

مجری: فقط یک اجازه به بنده لطف کنید؛ چون من در اخبار رادیو هستم و آنجا مسئولیتی دارم، به عنوان یک مسئول عرض کنم. معمولاً اخبار خبرگزاری تاس چهل و هشت ساعت دیرتر می‌رسد. پس اجبار است در استفاده از خبرگزاریهای دیگر.

کیانوری: چهل و هشت ساعته می‌رسد ولی دروغ...

مجری: یعنی هر خبری در دنیا باشد خبرگزاری تاس چهل و هشت ساعت بعد آن را مخابره می‌کند.

کیانوری: در این مورد هم در یک مرحله دیگر می‌توانیم بحث بکنیم.

پس منبع آن نوشته‌ها این است. پیشنهاد ما این است که از طرف جمهوری اسلامی ایران]نمایندگانی انتخاب شوند برای دیدار از [بخصوص کشور اتحاد شوروی که یک جمعیت و یک منطقه وسیع مسلمان‌نشین در آن وجود دارد، تا امکان مراوده فکری بین رهبران جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان آنجا، و تمام جامعه شوروی به‌طور کلی، به‌طور وسیعتری پیدا و برقرار بشود. این پیشنهاد ماست.

پیشنهاد دوم این است که از طرف جمهوری اسلامی، هیأتهایی برای تحقیق و شناخت کشورهای سوسیالیستی مشرق اروپا، ویتنام،

کوبـا و... اعزام شونـد و نحوه برخورد آنهـا بـا همین مسائلی که دانسـتنش مورد علاقه آقای دکتر بهشتی است بررسـی شود و معلوم بشود که آنها نسـبت به مسأله مذهب چگونه برخورد می‌کنند؛ نسبت به اعتقادات مذهبی و نسبت به تبلیغات مذهبی از طرف مردم چگونه برخورد می‌کننـد و واقعیت چیست. چون گفتن یـک سلسـله احکـامی که بـا واقعیت تطـبیق نمی‌کنـد، به این می‌رسـد که ما بگوییم آقا، این حرفی که شـما داریـد می‌زنیـد نادرست است؛ خوب، برویم با همدیگر ببینیم اوضاع چطور است. راه دیگری وجود نـدارد. البته آن کسانی که به صـحبتهای آقای بهشتی اعتقاد شخصـی و انسانی دارنـد، حرفهای ایشان را درست تصو می‌کنند، حتی اگر منبعش هم اتفاقاً منبع درستی نباشـد. آن کسانی هم که حرفهای ما را گوش می‌کننـد، به حرفهای ما اعتقاد پیـدا می‌کنند. به این ترتیب من خیال می‌کنم که عمل در اینجا بهترین راه روشـنگری است؛ یعنی مراوده وسـیعتری بین جامعه اسـلامی ایران و کشورهای سوسـیالیستی، و بـویژه کشورهـای شوروی که دارای یـک نـاحیه بزرگ و یـک جمعیت بزرگ مسلمان‌نشـین است. این کـار خیلی کمک خواهد کرد به روشن کردن مسائل.

مجری: شما سیزده دقیقه صحبت کردید. نوبت می‌رسد به آقای پیمان.

پیمـان: باز هم ناچارم اعتراضم را تکرار بکنم؛ چون حقیقتاً شـما افراد را به محاکمه می‌کشـید و بحث از مسـیرش منحرف می‌شود و مقداری هم وقت تلف می‌شود. البته شما دلتان می‌خواهد که بحث زنده و فعال شود، اما بهتر است که....

مجری: تا حداقل الآن، آخر وقت، مردم تلویزیونها را نبندند. یک مقداری هیجان...

پیمـان: به همین جهت باز من با نظر آقای فتاپور موافقم که زودتر به مسائل مورد علاقه مردم برسـیم. البته همه این بحثها مورد علاقه مردم است، اما آنچه عینیت بیشتری برای آنها دارد فوریتی است نسبت به آنچه که در جامعه می‌گـذرد. چون برای مردم سرنوشـت انقلاب الآـن خیلی مهم است؛ این که این انقلاب را چگونه بـارور کننـد؛ در مقابل این‌همه تهدیـدهایی که وجود دارد از آن دفاع بکننـد. بنابراین اجازه دهیـد که از آزادی هم در همین مفهوم عینی‌اش که مطرح است بحث بکنیم. بـدون تردید هر مصداق عینی و هر مشـکل اجتمـاعی که مـا در رابطه با آزادی مطرح بکنیم، خواه‌ناخواه بایـد به مبنای مکتبی‌اش هم اشاره کنیم یا وجوه افتراقش را هم با سایر دیـدگاهها بگوییم. شاید این‌طور خیلی بهتر باشد. این است که من هم از موانع آزادی و دشـمنان آزادی بحث می‌کنم و بحث را این‌طور ادامه می‌دهم که علاوه بر نیروهـای امپریـالیستی و ضـد انقلاب، که قویـاً بـا ادامه انقلاب و تأمین آزادی مخالفت دارند و تسلط آنها موجب از بین رفتن همین مقدار آزادی و حاکمیتی که به‌دست آورده‌ایم می‌شود، در عین حال در جامعه طبقات سرمایه‌دار و مناسباتی وجود دارد که از دوران گذشته باقی مانده، و این هم مانع آزادی است. چرا می‌گویم مانع آزادی است؟ ببینیـد، کارگران ما بعـد از انقلاب، یا حتی در جریان انقلاب، خواسـتند شوراها را تشـکیل بدهنـد برای اینکه اداره کارخانه‌ها را در اختیار بگیرند، از دست سـرمایه‌داران وابسـته دربیایند، و به اسـتقلال اقتصادی ایران کمک شود، و اسـتثمار هم از بین برود. اما ادامه همـان مناسـبات اسـتثماری و حاکمیت سـرمایه‌داری و مـدیران و کارفرمایان و یا مقاومتی که آنها در راه شوراها به‌وجود آوردنـد و مخـالفت و کارشـکنی آنها موجب شـد که این شوراها متأسـفانه پا نگیرد، جز در موارد معـدودی، و ظاهراً باشـکست مواجه بشود و الآن هم همچنان آن مناسبات اجتماعی، آن روابطی که در کارخانه‌ها حاکم بوده، کم و بیش برقرار بماند. در حالی که اگر شوراها تشـکیل می‌شد، یکی از نیرومندترین سـنگرهای مدافع انقلاب بودند؛ هم جلو فرار سرمایه‌ها را می‌گرفتند - و دیدیم در مواردی که شوراها موفق بودنـد تولیـد نه تنها کاهش پیدا نکرد بلکه بالا رفت. ولی این کارشـکنی سـرمایه‌داری و کارفرمایان و مدیران وابسـته نگـذاشت. یـا در زمینه آزادی دهقانـان: خوب، ما می‌دانیم تا زمانی که دهقان به‌صورت یک رعیت، زیردست و در اسـتثمار خان و مالک است، آزادی برایش مفهوم نـدارد. وقتی به محصول کار خودش، به محصول رنـج خودش، تسـلط نداشـته باشـد، چه آزادیی است؟! خـوب، انقلاـب ایران این امیـد را به‌وجـود آورد و این امکـان را به‌وجود آورد که دهقانـان بتواننـد به حق خودشـان برسـند. بخصوص که این انقلاـب جوهرش اسـلامی است و این حق را برای همه زحمتکشـان، چه کـارگر و چه دهقـان، قائـل است که باید

مالک محصول کار خودشان باشند. خوب، شروع کردند به این کار. قانون تقسیم اراضی هم در شورای انقلاب روی همین ضرورت اسلامی و خواست مردم و دهقانان تصویب شد. اما باز هم همین نیروهای سرمایه‌داری و مالکان بزرگ و حامیان آنها، چه در بین مذهبیون و چه غیر مذهبیون، ایجاد مقاومتی کردند که نتیجه‌اش ایجاد شرایطی بود که منجر به توقف «بند جیم»، یعنی اجرای این قانون شد. خوب، تا زمانی که این نیروهای اجتماعی، این سرمایه‌داری، این مالکیتها و حامیان آنها، و این نوع مناسبات وجود دارد، توده‌های دهقان و کارگر آزاد نمی‌شوند، به نحوی که بتوانند مسؤلیتشان را بتمامه در پیشبرد انقلاب ایفا بکنند. کارگر ما وقتی می‌تواند مسئولیتش را خوب انجام بدهد و نگذارد که تولید سقوط کند و ما به خودکفایی برسیم و از وابستگی آزاد شویم که سلطه روابط استثماری بر سرش نباشد. دهقان ما وقتی می‌تواند با خیال راحت و با عشق بیشتری تولید کند که سلطه مالکان و خان بالای سرش نباشد. بنابراین، ضرورت اینکه اینها بتوانند انقلاب را حفظ کنند آزادی اینها و حاکم شدنشان بر سرنوشت خودشان است. این در سایر ابعاد آنها هم هست. پس نیروهایی هستند که نمی‌گذارند و مقاومت می‌کنند. اتفاقاً همین‌ها ظاهراً مدافع آزادی هستند. جالب همین جاست که یکی از پرچمداران آزادی (به اصطلاح) و مخالفت با وضع موجود را همین سرمایه‌داران، همین عناصر وابسته به رژیم سابق، عناصر بی‌بندوبار قشرهای مرفه، آنهایی که از قِبَل درآمد نفت به آلاف و علوف رسیدند، در سطح ادارات و در سطح کارشناسان برجسته، در همه سیستم اداری حاکم یا در سازمانهای اقتصادی وابسته تشکیل می‌دهند. اینها دیدند که آن آزادی عمل در لذتجویی و بهره‌مندیی که داشتند از بین رفته، و بنابراین الآن شعار آزادی می‌دهند. آزادیی که آنها می‌خواهند مفهومش روشن است. یعنی برگشت به همان آزادی زمان رژیم سابق که در آن استثمار و غارت و فساد و بی‌بندوباری و همه چیز آزاد باشند. آنها از اینکه کاباره‌ها و شب‌نشینی‌ها از بین رفته ناراحتند. از اینکه مسافرت راحت به خارج و عیش و نوش و خروج ارز از بین رفته ناراحتند. آنها این آزادی را می‌خواهند. اما دو دسته هستند که الآن آزادی برایشان مطرح است و زیر سؤال است. اینها را ما می‌شناسیم. باید چهره اینها به خوبی به جامعه معرفی شود، متأسفانه وسائل تبلیغاتی ما به اندازه کافی این چهره‌ها را خوب به توده‌ها معرفی نکرده‌اند تا مردم دشمنان واقعی خود را در پوشش آزادیخواهی بشناسند. ولی اینکه ما هر نوع ندای آزادی را در صف این نوع آزادیخواهان دروغین بگذاریم خطای خیلی بزرگی است که الآن تا حدودی بعضیها مرتکب می‌شوند.

یک آزادی و خواست آزادی هم از جانب انقلابیون، نیروهای انقلابی مسلمان و غیر مسلمان و آزادیخواهان واقعی مطرح می‌شود؛ آنهایی که به سرنوشت انقلاب علاقه‌مندند؛ چه آنهایی که در متن انقلاب بودند و جوهر مکتبی‌اش را هم قبول دارند، و چه آنهایی که جمهوری اسلامی و مسیر انقلاب را پذیرفته‌اند، اگر چه از نظر فکری به ایدئولوژی اسلامی پایبند نیستند. اینها می‌خواهند سهمشان را در پیشبرد این انقلاب و تحکیم آن ایفا بکنند. ما می‌دانیم که پیروزی انقلاب ایران مدیون بسیج تمامی مردم محروم جامعه ما به رهبری امام و در راستای تفکر مذهبی بوده است. هیچ شکی در این نیست. اما این وحدت عمومی و این نیروی توده‌های ما بود که مقاومت رژیم را در هم شکست. این را همه می‌دانیم و بارها هم بر آن تأکید شده است. بخصوص امام همیشه بر وحدت کلمه تأکید کرده‌اند؛ چون ما نه سازمان متشکل مسلح داشتیم، نه نیروی نظامی متشکل داشتیم. وحدت توده‌ها بود. به این وحدت توده‌ها هم رهبری واحد و انگیزه واحد اسلامی انسجام داد. ولی همه کسانی هم که حتی برخی از آنها مسلمان نبودند، به انقلاب معتقد بودند و مخالف آن استبداد و آن رژیم بودند. آنها هم مبارزه کردند. حالا بحث این است که بعضی بینشهای تنگ‌نظرانه و خودمحور مانع از این است که همه اقشار و نیروهایی که می‌خواهند در این مسیر خدمت بکنند بتوانند بسیج بشوند. این مسأله خود بخود موانعی را بوجود می‌آورد که دیگر ناشی از سرمایه‌داری نیست. البته نفوذ عناصری که به سرمایه‌دارای وابسته هستند و از منافع سرمایه‌داران و از منافع تجار، در کل سیستم اجرایی دفاع می‌کنند قابل انکار نیست. اینها هنوز هست و پاک نشده. این را باید قبول بکنیم – به‌صورت فشار اجتماعی که به‌وجود می‌آورند؛ چه از طریق بعضی روحانیون، چه از طریق وسایل ارتباط جمعی، روزنامه‌ها و گروههای به اصطلاح لیبرالی. اما همه کسانی که مشکلاتی برای آزادی به‌وجود آوردند وابسته به سرمایه‌داری

نیستند. به هیچ‌وجه! این برای بعضی‌ها یک مسأله بینشی است. بینشی به این معنا که فکر می‌کنند در آنچه که خودشان می‌اندیشند که مصالح انقلاب در آن است هیچ ایرادی نیست و فقط آنها هستند که باید در این زمینه فکر بکنند؛ حتی در چهارچوب بینش اسلامی. الآن یک مقدار از درگیریها و مشکلاتی که وجود دارد و تصفیه‌های غیر سیاسی، ناشی از این نوع برخورد جزمی با مسأله است. یعنی اینکه ما یک نوع تنگ‌نظری فکری داشته باشیم و فکر کنیم که الآن راه حل مطلق پیروزی ملت و یا برداشت مطلق اسلامی در اختیار ماست؛ در انحصار ماست. در حالی که ما می‌دانیم این امر نسبی است. ما حتی از جهت برداشت اسلامی هم به‌طرف تکامل سیر می‌کنیم. قرآن یک حقیقت مطلق است، ولی اسلام پذیرفته که باید برخورد آراء و عقاید انجام بگیرد. این را البته سخنگویان رسمی هیچ‌وقت انکار نمی‌کنند. این را فراموش نکنید. هیچ کسی این آزادی را انکار نکرده. هیچ‌کس هم رسماً نگفته که کسی که در حزب جمهوری اسلامی نیست یا در فلان سازمان وابسته به حزب نیست نباید در جهاد سازندگی کار بکند یا نباید در سپاه خدمت بکند یا حتی نباید به جبهه جنگ برود. این رسماً اعلام نشده، ولی عملاً اینطوری است. خوب، البته ضد انقلاب که اصلاً نباید راهی داشته باشد، ولی کسانی که عاشقانه و خالصانه می‌خواهند برای دفاع از انقلاب بجنگند و حتی به جبهه بروند و بجنگند و حاضرند جانشان را هم بگذارند، با محدودیت مواجه‌اند. می‌خواهد برود در جهاد در روستاها خدمت بکند، با محدودیت مواجه است. در سپاه خدمت کند، با محدودیت مواجه است. پرسشنامه می‌آورند که اگر گرایش اسلامیِ به اصطلاح غیر رسمی داشته باشد، قابل قبول نیست. می‌خواهد در مدرسه درس بدهد و خدمت کند، مسلمان هم هست، اما به‌خاطر اینکه برداشتهایش کمی متفاوت است نمی‌گذارند. در حالی که ما می‌دانیم آزاداندیشی اسلامی – اگر ما در راستای انقلاب باشیم، چنانکه بارها امام خمینی این مسأله را تأکید کردند. در همین تأکید آخرشان بود که حتی افراد غیر مسلمان، در آن زمینه‌های خدمات اساسی جامعه که می‌توانند انجام بدهند باید باشند و هیچ عیبی ندارد، به شرطی که انقلاب و جمهوری اسلامی را پذیرفته باشند. در این صورت چطور باید به خودمان اجازه بدهیم که حتی مسلمانها را به خاطر اینکه برداشت اسلامی یا یک مسأله فلسفی را به صورت دیگری برداشت می‌کنند از خدمت ممنوع و محروم بکنیم؟ یعنی این تنگ‌نظری متأسفانه تا این حد به عنوان یک بیماری و یک جریان جزمی در بعضی موارد دارد حاکم می‌شود. اگر شما بخواهید به این اصالت بدهید باید خیلی از شخصیتهای برجسته اسلامی و فلاسفه را هم زیر سؤال ببرید. اگر فلان فرد اسم تضاد را می‌آورد، این دیگر ممنوع و محروم است؛ در حالی که ما خیلی از فلاسفه مسلمان را داشتیم که مسأله تضاد برایشان مطرح بوده. امروز هم هست. حالا از ملاصدرا بگذریم، حتی مرحوم آقای مطهری هم این مسأله را پذیرفته بودند. از این نظر اسم ایشان را می‌آورم که لااقل مورد قبول همه کسانی است که مخالفت می‌کنند. این نوع برخورد قشری و شکلی با این جریانات و تفکرات اسلامی – ما که نباید شکلی برخورد بکنیم و به فلان گروه مارک التقاطی بزنیم به‌خاطر اینکه فرض کنید یک برداشت ویژه‌ای از فلان مسأله تضاد یا مسأله اسلامی دارد، در حالی که سالها در راستای انقلاب ایستاده و می‌خواهد بایستد و هیچ جا هم انحرافی از مسیر انقلابی نشان نداده، باید محروم باشد از خدمت در جهاد، از مبارزه در سنگر، از تعلیم در مدرسه، از ساده‌ترین حقوق! این محرومیت حتی در مسائل کلیدی هم نیست. حتی من به آن معنا هم موافق نیستم با آن تقسیم‌بندی که نخست‌وزیر یک بار کردند. ما قبول داریم که باید رهبری این جنبش، چون جوهرش اسلامی است، با نیروهای مسلمان باشد. چون مردم انقلابی ایران، اکثریت مردم انقلابی مسلمان ایران، برای جمهوری اسلامی، برای نظام اسلامی جنگیدند، رهبری آن هم باید اسلامی باشد. در این تردیدی نیست که باید این اصول راهنمای ما باشد. ولی ما در این چهارچوب نباید نوعی محدودیت به‌وجود بیاوریم و نوعی شکل‌گرایی در کارمان باشد که این تضادهای غیر اصولی را هم دامن بزنیم. ما با سرمایه‌داری، با لیبرالیسمِ مدافع آزادیِ سرمایه‌داری دشمنیم؛ با ضد انقلاب دشمنیم؛ با هر جریان ضد نظام جمهوری اسلامی مبارزه باید بکنیم و حق آزادی هم به او نمی‌دهیم که جمهوری را از بین ببرد و دستاورد انقلاب را بگیرد. اما نباید کسانی را که می‌خواهند در راستای انقلاب مبارزه بکنند محدود بکنیم.

مجری: آقای پیمان، وقت شما تمام است.

پیمان: یک جمله نتیجه می‌گیرم. این تقسیم‌بندی را قائل باشیم، و ببینیم ریشه‌های کشمکشهای غیر اصولی کجاست. اینجا دو چیز خیلی عمده است. یکی مدافعان سرمایه‌داری و آزادی لیبرالی که جنجال زیادی به‌وجود آورده‌اند. باید ریشه حرف آنها و اشکالاتی که وجود دارد، باز شود. یکی هم تضادهای غیر اصولی و خواست واقعی آزادیخواهان است که وابسته هم نیستند ولی یک حق منطقی و مشروعی دارند. اگر این دو را محور بحث قرار بدهیم شاید عمده مسائل ان‌شاءاللّه مطرح بشود و حل بشود.

مجری: خیلی ممنون. آقای فتاپور نوبت به شما می‌رسد. ادامه بحث را شما پی‌بگیرید.

فتاپور: من فقط باید راجع به جمله‌ای که شما گفتید حتماً توضیح بدهم. من راجع به این امر که‌این مسائل در جامعه مطرح است، هنوز موضع سازمان خودمان را طرح نکرده‌ام. به محض اینکه وارد این بحث شویم آن را بیان می‌کنم؛ چون در یک جمله و دو جمله درست نیست که آدم موضوعی را تشریح کند. به محض اینکه وارد آن بحث شویم به‌طور مفصل علل این مسائلی را که مطرح است طرح خواهم کرد؛ میتینگ میدان آزادی، یا مسأله آزادی، یا مسأله حزب جمهوری اسلامی، یاغیره. ولی چون شما مطرح کردید، ممکن است این توهم را به‌وجود بیاورد - در رابطه با حمله به میتینگ میدان آزادی ما معتقدیم کسانی که این حمله را سازمان دادند، و کسانی که این حمله به سودشان بود، عناصری هستند که مخالف استقرار قانون اساسی هستند. یعنی می‌خواهند آن پیام امام که مطرح می‌کند امسال سال قانون باشد، نتواند اجرا شود. کسانی که حمله کردند این عناصر بودند. خوب، مسلّم است که این حمله بیش از همه به سود ضد انقلاب بوده و آنها بیشترین سود را برده‌اند. این را هم ما اعلام کردیم. اعلام کردیم که اگر مسأله را به اینجا ختم بکنیم، یعنی فکر کنیم که این حمله را ضد انقلاب کرده و تمام شد و رفت، اشتباه است. باید فکر کنیم که چطور چنین حمله‌ای سازمان پیدا می‌کند. و با توجه به اینکه ما می‌دانیم که مقامات اصلی حکومت جمهوری اسلامی، می‌خواستند سعی بکنند که چنین حمله‌ای صورت نگیرد و میتینگ انجام بشود - چون هر کسی مقداری آگاهی سیاسی داشته باشد می‌داند که این حمله ضدیت با دولت بود؛ در عمل، ضدیت با حکومت بود. چرا نمی‌شود جلو اینها را گرفت؟ چرا برخی از عناصری که در درون مقامات انتظامی و در درون کمیته‌ها هستند، در عمل فکر می‌کنند که این حمله به سود جمهوری اسلامی است؟ چرا هنوز عناصری در جامعه وجود دارند که فکر می‌کنند این حمله به سود جمهوری اسلامی است؟ حتی در مقامات دولتی هم چنین عناصری وجود دارند. در نتیجه نمی‌شود جلوی این هرج و مرج و تشنج را گرفت، و عناصر ضد انقلابی موفق می‌شوند تا نگذارند این هرج و مرجها خاتمه پیدا بکند. لذا بی‌قانونی ادامه پیدا می‌کند. این مسأله بیش از همه جمهوری اسلامی ایران را تضعیف می‌کند. راجع به این مسأله هنگامی صحبت می‌کنیم که بحث به دیدگاههای موجودی که امکان جلوگیری از این مسائل را نمی‌دهند، برسد. وقتی وارد آن بحث شویم مفصل در این باره صحبت خواهیم کرد.

اما راجع به آن جمله‌ای که آقای بهشتی از قانون اساسی شوروی و چین خواندند. اولاً در اینجا ممکن است دو مسأله مخدوش شود. آن اعتقادی که ما داریم اسمش مارکسیسم - لنینیسم است؛ آته‌ئیسم و بی‌خدایی نیست. ما به مارکسیسم - لنینیسم معتقدیم. وقتی آن قانون از آته‌ئیسم و بی‌خدایی و غیره اسم می‌برد، منظورش عناصری است که اعتقادات دیگری بجز آن اعتقادی که حزب کمونیست دارد، دارند. فلسفه ما مارکسیسم - لنینیسم است، اسم مشخصی دارد و در تمام قوانین و در تمام احزاب هم می‌نویسند. فلسفه ما، فلسفه علمی است. فلسفه مارکسیسم - لنینیسم است. عناصری هستند که به خدا اعتقاد ندارند. آنها آته‌ئیست هستند. به چیزهای دیگری هم معتقدند. مارکسیسم لنینیسم را قبول ندارند. در آن قانون تصریح شده که همه عنصر حق دارند اعتقادات خود را داشته باشند و آن را تبلیغ بکنند. آقای بهشتی می‌گویند این تبلیغ فقط برای آته‌ئیست‌ها بوده. آته‌ئیست‌ها هم از نظر اعتقادی مخالف مارکسیسم - لنینیسم هستند. مارکسیسم - لنینیسم یک ایدئولوژی است، و در بحث ایدئولوژی به‌طور مفصل صحبت خواهد شد که اعتقادات ما چیست. بنابراین، مسأله‌ای که ایشان مطرح کردند چنین توهمی را به‌وجود می‌آورد که گویا در قانون

اساسی اتحاد شوروی نوشته شده که آن اعتقاداتی که اعتقاد رسمی دولت نیست حق تبلیغ ندارند، ولی آته‌ئیست چون اعتقاد رسمی دولت است حق تبلیغ دارد. لیکن آته‌ئیسم هم اعتقاد رسمی دولت نیست. آنها همه می‌توانند وجود داشته باشند. اتفاقاً این قانون اساسی نشان‌دهنده این است که در کشورهای سوسیالیستی بر این تأکید می‌شود که تمام اعتقادات می‌توانند آزاد باشند. یعنی این قانون اساسی خودش نشان دهنده آزادی و تأکیدی است که در آن کشورها راجع به آزادی عقاید و اینکه هر کسی می‌تواند عقاید خودش را داشته باشد و هیچ‌کسی نمی‌تواند متعرض آنها شود، وجود دارد. آنها در مورد آزادی، در مورد عقایدی که دارند، در مورد انجام مراسم مذهبی و غیره و ذالک آزادند. در قسمت اول صحبت فرصت نشد که من روی جمع‌بندی صحبتهایی که جلسه قبل راجع به آزادی، راجع به مقوله مجرد آزادی شد، بحث کنم؛ با اینکه معتقدم هر چه زودتر وارد بحث مشخص شویم. لازم است که من مقداری از بحث مرتبه قبل و بحثهایی که این مرتبه صحبت شد، جمع‌بندی ارائه دهم.

اگر آزادی را این‌طور تعریف بکنیم که آن را تسلط بر خود و قوانین حاکم بر جامعه و طبیعت بدانیم، یعنی اینکه انسان هر چه آگاهتر بشود و هرچه قوانین حاکم بر جامعه و طبیعت را بشناسد، می‌تواند آن قوانین را در خدمت خودش بگیرد وآنها را مهار بکند و به این وسیله، تسلط خودش را بر جامعه و طبیعت افزایش بدهد و اجازه ندهد که آنها به‌طور کور بر انسان مسلط شوند – یعنی دقیقاً مقوله آزادی با آگاهی و شناخت ارتباط پیدا می‌کند. هر چه آگاهی و شناخت انسان بالاتر می‌رود، آزادتر می‌شود. این همان اعتقادی است که فلسفه علمی دارد. برای اینکه این مسأله روشنتر شود، من چند مثال بزنم. مثلاً- در گذشته، در زمانی که بشر نمی‌دانست ریشه امراض چیست، وقتی مرضی در جامعه شیوع پیدا می‌کرد، انسان عاجز می‌ماند. مثلاً، همیشه شنیده‌ایم سالی که وبا آمد، تعداد زیادی زن و بچه را کشت و مردم اصلاً عاجز بودند و نمی‌دانستند چه بکنند. انسان وقتی که توانست بشناسد که ریشه این مرض در کجاست و توانست بشناسد که آن را چگونه می‌توان مداوا کرد، از مرض وبا آزاد شد. یعنی بر آن تسلط پیدا کرد. دیگر این مرض نمی‌تواند بیاید و هر کاری که می‌خواهد با انسان بکند. در اینجا انسان یک قدم به سمت آزادی از طبیعت پیش رفت. مثال دیگر اینکه انسان همیشه تمایل داشته و می‌خواسته خودش را از قوه ثقل زمین آزاد بکند و مثل پرنده‌ها بپرد و پرواز کند. اما تا زمانی که نداند قانونمندیهایی که حاکم بر این پدیده است چیست، نمی‌تواند این امر را صورت بدهد. هر چه هم به هوا بپرد موفق نمی‌شود. قبلاً، مثلاً در قرنهای پنجم – ششم، دانشمندان این کار را می‌کردند. آنها بالهای بزرگی را به دستشان می‌بستند و سعی می‌کردند با آنها پرواز بکنند. اما نمی‌شد. زمانی انسان توانست پرواز کند که تشخیص داد نیروی جاذبه‌ای وجود دارد و باید نیرویی به‌وجود بیاورد که آن را خنثی کند. در نتیجه، به‌وسیله ساختن هواپیما و هلیکوپتر و غیره، توانست خودش را از این قوه آزاد کند و پرواز بکند. او یک قدم به سمت آزادی رفت. همین مسأله در رابطه با مسائل اجتماعی هم مطرح است. انسان همیشه می‌خواهد از ستم و استثمار خلاص شود، ولی هزار سال پیش، دو هزار سال پیش، به دلیل اینکه هنوز جامعه بشری آنقدر تکامل پیدا نکرده بود که این امکان به‌وجود بیاید، و در نتیجه شناخت انسان هم نمی‌توانست آنقدر تکامل پیدا کند که کلیه قوانینی را که حاکم بر این جامعه است بشناسد، این امکان وجود نداشت که استثمار را به‌طور کامل ریشه‌کن کند. کسی که می‌خواست در جهت آزادی بشریت مبارزه کند، می‌بایست تشخیص می‌داد که در جامعه می‌توان ستم را به این شکل تخفیف داد. اگر این حرکت را می‌کرد و در این جهت عمل می‌کرد یک گام به سمت آزادی پیش رفته بود. می‌بینیم که تمام مبارزین در این جهت حرکت کردند و بشریت را یک گام به آزادی رساندند. بنابراین، تاریخ بشریت، تاریخ مبارزه برای آزادی است. و اصلاً وقتی تاریخ را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم بشر دارد آزاد آزاد می‌شود. تاریخ پروسه آزاد شدن بشر است. در اینجا دو تفکر انحرافی وجود دارد. یک تفکر، که خوشبختانه هیچ‌یک از دوستان در اینجا مدافع آن نیستند ولی سابق بر این قوی بود، توسط نمایندگان سرمایه‌داری خیلی تبلیغ شده است. این تفکر، تفکر تقدیرگرایانه است، که می‌گوید قوانینی که حاکم بر جامعه است کاملاً- بر انسان محیط است و انسان هیچ کاری در مقابل آنها نمی‌تواند بکند و هر آنچه بخواهند بر سر انسان می‌آورند. به این دلیل هم تبلیغ شده بود که...(۱۴)

هر پدیده‌ای در جامعه اتفاق می‌افتد زیر سر انگلیسیهاست و کاری نمی‌شود کرد. یا مثلاً، همیشه دنیا برهمین وضع است و کاری نمی‌شود کرد. یا در دوره شاه مثلاً مردم می‌گفتند شاه را اصلاً نمی‌شود انداخت. در اوایل سالهای ۳۰ و ۴۰ دیدیم که چطور انسان توانست شاه را بیندازد و یک قدم به سمت آزادی پیش برود. ما همیشه با این تفکر مخالف بوده‌ایم و بر علیه آن مبارزه کرده‌ایم و بی‌پایگی این تفکر را اثبات کرده‌ایم. همان‌طور که گفتم، خوشبختانه اینجا کسی مدافع این تفکر نیست تا لازم باشد درباره آن صحبت بکنیم. ولی در گذشته این تفکر خیلی قوی بوده و خیلی هم به پیشرفت ما ضربه زده و بورژوازی خیلی آن را تبلیغ کرده و سعی کرده این تفکر را در ذهن مردم جای بدهد.

تفکر دیگری که مطرح می‌شود، می‌خواهد آزادی را خارج از قانونمندیهایی که حاکم بر پدیده است جلوه بدهد. ما از این صحبت می‌کنیم که آزادی دقیقاً یعنی اینکه ما کشف بکنیم و بفهمیم که چه قانونمندیی حاکم است، و بر مبنای این کشف، بتوانیم تغییراتی به‌وجود بیاوریم. شناخت این قانونمندیهاست که انسان را به آزادی می‌رساند. هر چه شناخت انسان بیشتر شود، آزادتر می‌شود، وگر نه، تمایل به اینکه من باید تغییر به‌وجود بیاورم، یا تمایل به اینکه باید ستم را از بین ببرم، آزادی نیست؛ همان‌طور که تمایل آن کسی که خواسته پرواز کند، به مفهوم این نیست که از ثقل زمین آزاد شده و می‌تواند پرواز کند. او موقعی می‌تواند بگوید آزاد شده که بتواند آن هواپیما را بسازد. تمایل او موقعی می‌تواند به آزادی تبدیل شود که بتواند قانونمندیهای حاکم بر جامعه را کشف کند و در این رابطه بتواند شیوه‌هایی ارائه بدهد برای اینکه بتواند ستم طبقاتی را ریشه‌کن کند. اینها دقیقاً اموری قانونمند است. مثلاً در رابطه با انقلاب خود ایران بررسی بکنیم. ما معتقدیم بر انقلاب ایران یک‌سری قوانینی حاکم است که تجربیات انقلابات دیگر آنها را اثبات کرده است. ما در صورتی می‌توانیم از یوغ امپریالیسم آزاد باشیم و ستم امپریالیستی را در جامعه خودمان ریشه‌کن بکنیم و وابستگیهای اقتصادی را قطع بکنیم، که این قانونمندیها را تشخیص بدهیم. مثلاً، این امر که باید دوستان و دشمنان انقلاب را دقیق شناخت. باید خط مرز بین اینها کشید. باید این را درک کرد که اختلافات نظری به مفهوم دشمنی نیست. اینها قانونمندی انقلاب است. هر انقلابی که نخواهد از این قانونمندیها تبعیت بکند با شکست مواجه می‌شود. ممکن است که یک نفر این کار را نکند، ولیکن اگر یک نیرویی یا یک سازمانی در این جهت حرکت نکند، این سازمان و این نیرو در جهت آزادی حرکت نکرده و آزاد نیست. او مچاله می‌شود؛ انقلاب او را خُرد می‌کند و شکست می‌دهد. برای اینکه یک مثال مشخص‌تری بزنیم، فرض بکنیم کسی در یک جاده با ماشینی حرکت می‌کند. ماشین خراب می‌شود و کنار جاده می‌ماند. یک نفر که آگاه است و مکانیک می‌داند، نگاه می‌کند تا عیب را کشف کند. فرض بکنید تشخیص دهد که تسمه پروانه خراب است. او تسمه پروانه را اصلاح می‌کند. چنین کسی بر این پدیده‌ای که ماشین نام دارد مسلط می‌شود. دوباره سوار ماشین می‌شود و حرکت می‌کند. اینجا او آزاد است. بر این ماشین مسلط است. ولی کسی که این پدیده را نمی‌شناسد، فرض کنید می‌آید بوق ماشین را باز می‌کند. نتیجه این می‌شود که ماشین تحت تسلط او قرار نمی‌گیرد. بنابراین، صحبتی که ما مطرح می‌کردیم، با صحبت آقای بهشتی مقداری تفاوت دارد. ما صحبت از این می‌کنیم که آزادی انسان در این است که بتواند قوانین حاکم بر پدیده را بشناسد و در نتیجه بتواند آن را تغییر بدهد و پیش ببرد. تاریخ بشریت همین است. وقتی از جبر تاریخ صحبت می‌شود، جبر تاریخ یعنی اینکه نابودی ستم، نابودی استثمار، نابودی بیکاری، بیسوادی، بی‌فرهنگی، همگی امری محتوم است. اینها اجتناب‌ناپذیرند و قطعاً این در جامعه بشری اتفاق می‌افتند. و مبارزه انسانها هم برای اینکه اینها را نابود بکنند اجتناب‌ناپذیر است. جبر تاریخ می‌گوید آزادی بشر از قید تمام این صحبتهایی که کردیم اجتناب‌ناپذیر است و حتماً این امر اتفاق می‌افتد. جبر تاریخ یعنی اینکه آزادی حتمی است. من نمی‌دانم آقای بهشتی با این حرف موافق هستند یا مخالف‌اند، وقتی صحبت از این می‌کردند که شما به جبر تاریخ معتقدید و چیزهای دیگری می‌گویید. مسیری که انسان طی می‌کند تا به این آزادی نائل شود مسیری قانونمند است که مثل تمام علوم باید آن را کشف کرد و فهمید که از چه قوانینی تبعیت می‌کند و بر مبنای آن تبعیت، به آزادی نائل شود. –آیا وقت دارم؟

مجری: شـما حدود سـیزده دقیقه صـحبت کردید، ولی بهتر است که قطع کنید تا طولانی نشود. عرض کنم که شما می‌گویید مطابق جبر تاریـخ، آزادی محتوم اسـت. ولی، البتـه اگر دخـالت نشـود، یکی از اصـول جبر تاریـخ دیکتـاتوری پرولتاریـا است. آیـا شـما دیکتاتوری پرولتاریا را از مراحل آزادی می‌دانید؟

فتـاپور: بله، من دفعه قبـل توضـیح دادم. دیکتـاتوری پرولتاریـا یعنی دموکراسـی برای زحمتکشان و دیکتاتوری برای سـرمایه‌داران و برای امپریالیست‌هـا. همـان‌طور که در انقلاب مـا، زمـانی که دیکتـاتوری شاه را سـرنگون می‌کنیم، ضـد انقلاب را بیرون می‌رانیم، سـاواک را بیرون می‌رانیم. آن چیزی که در جـامعه مـا اتفـاق می‌افتـد دیکتـاتوری برای همـان است. اگر درست حرکت بکنیم، آن چیزی که در جامعه ما دارد اتفاق می‌افتد دموکراسـی برای مردم است. در جوامع سوسـیالیستی آن چیزی که به‌وجود می‌آید آزادی و دموکراسـی برای مردم و دیکتاتوری برای دشـمنان مردم است؛ یعنی برای سـرمایه‌داران و برای کسانی که می‌خواهنـد جلو آزادی مردم را بگیرند.

مجری: در هر حال، برای تأمین آن دیکتاتوری پرولتاریا سازمانی به نام «چکا» در روسیه ایجاد شد؛ در روسیه بعد از انقلاب...

فتاپور: ما هم الآن برای انقلابمان....

کیانوری: من به این شکل از بحث اعتراض می‌کنم. آقای بهشتی هم تذکر دادند که...

فتاپور: ولی در هر صورت، چون ایشان مطرح کردنـد لازم است که من پاسخ بدهم. بله، ما هم در انقلابمان برای اینکه جلوی توطئه امپریالیسم را بگیریم، بایـد ساواکیها را بگیریم؛ بایـد عناصـر سـیا را که به جامعه ما می‌آیند بگیریم؛ باید از تمام امکاناتمان اسـتفاده بکنیم تا آنها نتواننـد توطئه بکنند. اگر ما این‌قدر خوش‌خیال باشـیم که فکر کنیم ضد انقلاب بر علیه انقلاب ما توطئه نمی‌کند، قطعاً چهار روز دیگر سـرنگون می‌شویم. اگر جامعه شوروی فکر کنـد که سـیا یا آمریکا در حال توطئه بر علیه او نیست و نبایـد سازمانی برای مقابله با آنها به‌وجود بیاورد، نمی‌تواند از منافع مردم دفاع کند.

مجری: نوبت می‌رسد به آقای بهشتی. من فکر می‌کنم مسائلی را آقای پیمان فرمودند که در رابطه بود با حزب جمهوری اسلامی. و مسلّماً شما یا پاسخگوی او خواهید بود یا پاسخگوی مسائلی که ایشان مطرح کردند.

بهشتی: خوب، مـا در انتخـاب مقـاطع بحث می‌خواستیم طوری عمـل کنیم که یـک مقطع را دنبـال کنیم. آقای فتاپور آن‌وقت که ما بحثهای زیربنایی می‌کردیم، گفتنـد اینها را کنار بگـذاریم و سـراغ مسائل جاری برویم. بر حسب رونـدی که ما انتخاب کرده بودیم یک مقدار مسائل زیربنایی را مطرح کردیم و ایشان آن موقع راجع به این مسائل هیچ نگفتند...

فتاپور: آقای بهشتی، از همین الآن جمع‌بندی ارائه نکنید. من چون فرصت نبود، جمع‌بندی ارائه ندادم، که حالا ارائه دادم.

بهشتی: حالا ـ که ما به مسائل مشـخص و عینی رسـیدیم، ایشان ده - پانزده دقیقه رفتنـد سـراغ مسائل زیربنایی! آرزو می‌کردم که در بحث طوری عمل کنیم که روی یک موضوع مشـخص، هر چهار نفر صـحبت کنند، تا هم نقطه نظرها روشن‌تر شود و هم بیننده‌ها و شنونده‌ها چیزی دستگیرشان شود.

به‌هر حـال، مـا تـا اینجـا از نظر اسـلام و مواضع جمهوری اسـلامی، مسائـل زیربنـایی را گفتیم. حالا ـ می‌خواهیم بر اسـاس آن مسائل مشخصاً بگوییم که ما از نظر اجتماعی به چه آزادیهایی معتقدیم و حدودی که اسلام برای آزادیها مشخص می‌کند و شیوه‌ای را که برای آزادیها مشـخص می‌کنـد، چیست. بنـده مجـدداً برای رعایت اختصار و برای اینکه دقیق باشـد، مطلب را از روی مواضع حزب جمهوری اسـلامی می‌خوانم. بر اساس آن مبانی، ما به آزادی عقیده می‌رسـیم. آزادی عقیده امری است طبیعی. اعتقاد و باور اصولاً قابـل تحمیـل نیست. یعنی مـا معتقـدیم هیـچ‌وقت نمی‌شود اعتقاد و ایمان و باور را به کسـی تحمیل کرد، یا دین را به کسـی تحمیل کرد. با زور و اکراه یا تطمیع نمی‌توان عقیده‌ای را به دیگری منتقل ساخت یا از او سـلب کرد. «لا اکراه فی الدین. قد تبیّن الرشد من الغیّ. فمن یکفُر بالطاغوت و یؤمن باللّه، فقـد اسـتمسک بالعروهٔ الوثقی لاانفصام لها.» در دین اکراه راه ندارد. راه از بیراهه مشـخص

شده. هر کسی به طاغوتْ کفر و به خدا ایمان ورزد، محکم‌ترین دستاویز را به دست آورده است که گسست‌ناپذیر است،)آیه ۲۵۷ از سوره بقره(. فقط بحث، استدلال، تجزیه و تحلیل و اغناء و نظایر اینهاست که می‌تواند وسیله ایجاد یک عقیده یا سلب یک عقیده باشد. این عقیده و نظرگاه قاطع ماست درباره آزادی. بعد می‌رسیم به آزادی بیانِ این عقیده و آزادی تبلیغِ این عقیده. آزادی بیان و تبلیغ. اینجا خواهش می‌کنم با دقت توجه شود. از نظر آزادی بیان و تبلیغ، مبانی اسلامی ما این‌طور می‌گوید که »نشر یک‌طرفه عقاید و افکار ضد اسلامی در جامعه اسلامی ممنوع است و از انتشار کتب ظَلال و نشریات گمراه‌کننده جلوگیری می‌شود، مگر آنکه با نشریاتی دیگر همراه باشد که به خواننده در تجزیه و تحلیل رسای این‌گونه عقاید و افکار ضد اسلامی کمک کند«. این موضع جمهوری اسلامی است. آن چیزی هم که در قانون اساسی گفته است که حدود اینها را قانون معین می‌کند، از دیدگاه ما قانون بر طبق موازین اسلامی تنظیم می‌شود. این را بار دیگر می‌خوانم: »نشر یک‌طَرَفه عقاید و افکار ضد اسلامی در جامعه اسلامی ممنوع است و از انتشار کتب ضَلال و نشریات گمراه کننده جلوگیری می‌شود مگر آنکه با نشریاتی دیگر همراه باشد که به خواننده در تجزیه و تحلیل رسای این‌گونه عقاید و افکار ضد اسلامی کمک کند«. این راجع به متون کتبی. بحثها و سخنرانیها نیز چنین است. الآن اینجا چون بحثها دوطرفه است، آقایان بحثهای الحادی و مارکسیستی ضد اسلامی دارند، ما بحثهای اسلامی داریم. طرفین در اینجا بحث می‌کنیم. این کیفیت را ما آزاد و مجاز می‌دانیم و به هر مقدار که بخواهند می‌شود بحث کرد. بحثها و سخنرانیها نیز چنین است. جامعه اسلامی نه همچون جامعه‌های دربسته اردوگاه مارکسیسم است، که انسانها را در پشت دیوارهای آهنین نگه دارند، و نه همچون جامعه‌های لیبرال غربی است که بازار مکاره عرضه بی‌ضابطه آراء و افکار باشد، بلکه در این زمینه هم به راستی نه شرقی است نه غربی. آقای کیانوری گفتند که آن‌وقت‌ها دیوار آهنین را برای شوروی می‌گفتند حالا برای ایران! یعنی حالا هر کسی از شوروی بخواهد به ایران بیاید شوروی به او ویزای مسافرت به ایران می‌دهد؛ هر کس از آلمان شرقی بخواهد به آلمان غربی برود، به او اجازه می‌دهند – هنوز که دیوار برلین هست. می‌دانید که دیوار برلین برای این نبوده که از برلین غربی به برلین شرقی نروند، بلکه برای این بود که مردم از آلمان شرقی به آلمان غربی مهاجرت نکنند. و فکر نمی‌کنم اینها مسائلی باشد که ما از رسانه‌های دیگر گرفته باشیم. من به شما با صراحت می‌گویم که من مقیدم مسائل دنیای مارکسیسم را از اسناد اصیل مارکسیستی بگیریم. درباره ایدئولوژی و درباره اطلاعات معمولاً از متون آلمانی یا انگلیسی، و اخیراً فارسی، که در شوروی، در آلمان غربی، در چین، و امسال در اینجا تهیه شده استفاده می‌کنم، و اینها را هم در کتابخانه‌ام از مدتها پیش دارم. معمولاً از اینها سخن می‌گویم. همین‌جا گزیده آثار لنین به زبان آلمانی است که در آن می‌گوید، باید آزادیها را گرفت. لنین در جایی دیگر می‌گوید که دولت در جامعه سوسیالیستی برای سرکوبی مخالفان است. حتی برای دیگران و برای کارهای دیگر هم نیست. نقش دولت فقط سرکوبی مخالفان است. اینها را ما ازمتون اصلی گرفته‌ایم و ان‌شاءاللّه به موقعش خواهیم گفت.

حالا، به همین دلیل، ما می‌گوییم در این زمینه اسلام به راستی نه شرقی است نه غربی. علاوه بر این، از نشر مطالب توهین‌میز به مقدسات اسلام نیز جلوگیری می‌شود؛ زیرا هر جا ایمان هست، عشق و علاقه و حساسیت نیز هست، و جریحه‌دار کردن این عشقها و علاقه‌های مقدس آزاد نیست. بسیاری از درگیریهایی که الآن، برخلاف توصیه‌های مؤکد ما، برخلاف مراقبتهای مؤکد ما، برخلاف توصیه‌های مؤکد جمهوری اسلامی، برخلاف درسهایی که در حوزه‌ها داده می‌شود، به‌وجود می‌آید، به خاطر این است که گروههای دیگر به مقدسات اسلام و به مقدسات انقلاب اسلامی توهین می‌کنند و افراد را تحریک می‌کنند. آن وقت به اینها می‌گویند شما بی‌رگ باشید؛ تحریک نشوید! ما توهین می‌کنیم، شما بی‌رگ باشید! آزادی است! قرآن آن‌قدر روی مسأله رابطه عشق و ایمان با احساس و حساسیت تکیه دارد که به مسلمانها می‌گوید، به خدایان و بتهای کفار فحش و دشنام ندهید، این اخلاق اسلام است. »ولا تَسبّوا الذین یدعون من دون اللّه فَیَسبّوا اللّه عَدواً بغیر علم. کذلک زیّنا لکلّ امهٔ عملهم ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا یعملون«. ما در عین حالی که الآن از مارکسیسم قویاً انتقاد می‌کنیم، ولی می‌بینید در برخورد با این آقایان ادب

اسلامی را رعایت می‌کنیم. این وظیفه ماست. حتی وقتی که از چهره‌های مارکسیست اسم می‌بریم ادب را رعایت می‌کنیم. این وظیفه ماست. این اخلاق ماست. این تربیت اسلامی ماست. به خدایانی جز خدای یکتا که آنها نیایش می‌کنند ناسزا نگویید، مبادا آنها هم از روی ناآگاهی و کینه‌ورزی به خدا ناسزا گویند. وقتی جوّ، جوّ دشنام شد، اینها به مقدسات آنها دشنام می‌دهند، آنها هم به مقدسات اینها دشنام می‌دهند. این دیگر جَوّ است؛ فهمیدن و فهماندن یا انتخاب کردن نیست. این جوِّ آلرژی و حساسیت است که نباید باشد. ما بدین‌گونه کار هر جامعه را در نظرش آراسته نمایانده‌ایم؛ اما سرانجام بازگشت آنها نزد خدایشان است و به آنها خبر خواهد داد که چه می‌کردند،)آیه ۱۰۹ از سوره انعام(. همچنین نشر دروغ و تهمت و افتراء و شایعه نیز گناه و ممنوع است و درخور کیفر، و باید طبق ضوابط قانونی از آن جلوگیری شود.

می‌گویند ما را آزاد بگذارید برای دروغ‌پراکنی! خوب، اینکه نمی‌شود! آزاد بگذارید برای تهمت زدن! اینکه نمی‌شود. آزاد بگذارید برای شایعه‌سازی. نه! این آزادیها در جمهوری اسلامی نیست و قانون باید جلویش را بگیرد. این هم در رابطه با آزادی بیان و تبلیغ.

بعد می‌رسیم به بخش سوم: آزادی احزاب و جمعیتها. یکی از حقوق طبیعی هر انسانی این است که بتواند با انسانهای دیگری که با او همفکر و هم‌هدفند همکاری نزدیک داشته باشد تا با هم به صورت یک گروه سازمان‌یافته درآیند و با رعایت موازینی که در مورد آزادی بیان و تبلیغ گفته شد، به تبلیغ نظرات خود یا فعالیتهای اجتماعی دیگر بپردازد. این آزادی در زمینه بیان نقطه نظرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، با رعایت کامل اصول و احکام اسلام هیچ‌گونه محدودیتی ندارد. این موضع حزب است آقای پیمان! درباره همه گروههای اسلامی و احزاب اسلامی دیگر نیز باز تکرار می‌کنم، این آزادی در زمینه‌های بیان نقطه نظرهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، با رعایت کامل اصول و احکام اسلام هیچ‌گونه محدودیتی ندارد. گروهها می‌توانند در ابتکار برنامه‌ها و راههای عملی مناسب با شرایط زمان و مکان، ولی منطبق با احکام و مقررات سیاسی و اقتصادی و جزائی اسلام، در یک مسابقه مثبتِ سازنده شرکت کنند. زیرا جامعه اسلامی امت واحده هست، ولی جامعه تک‌حزبی نیست. در جامعه اسلامی احزاب و گروههای مختلف اسلامی می‌توانند مسابقه در راه خدا داشته باشند. زیرا احزاب و سازمانها و گروههایی که به راستی مسلمانند، با هم رابطه برادرانه و مثبت و سازنده دارند نه رقابتهای خصمانه‌ای که برادری و وحدت امت را بر هم می‌زند و رشک و کینه‌توزی و تفرقه را به‌جای آن می‌نشاند. احزاب و جمعیتهایی که ملتزم به احکام و مقررات اسلام باشند می‌توانند به نسبت عادلانه از امکانات عمومی و مردمی، نظیر رادیو و تلویزیون، استفاده کنند. رادیو و تلویزیون هم نباید در انحصار یک گروه باشد. همه گروههای اسلامی باید بتوانند از این وسیله استفاده بکنند. آنها می‌توانند برنامه‌های مستقل داشته باشند. برنامه آنها لازم نیست که مشترک باشد. گروههای اسلامی می‌توانند برنامه‌های مستقل هم داشته باشند؛ برنامه‌های مستقل یا مشترک هم برای بیان آراء و افکار خود داشته باشد.

پیمان: در کجا این‌طوری است؟ همه این حرفها...

بهشتی: خوب، همان‌طور که خودتان هم می‌دانید، برای اجرای این امر باید همگی بتوانند همکاری صمیمانه داشته باشند تا اینها اجرا شود. حرف شما اگر خطاب به بنده یا به حزب ماست، غلط است. باید به این توده عظیم جامعه بگویید که اجرا کنیم و راههای اجرا را هم برای آن باز کنیم تا مردم راههایی برای بیان آراء و افکار خود داشته باشند. این بخش می‌تواند از سازنده‌ترین بخشهای رادیو و تلویزیون باشد. مثل اینکه وقت من تمام شد، در حالی که دنباله بحث من ماند. احزاب و جمعیتهای اسلامی، غیر اسلامی و ضد اسلامی، در رابطه با آنها دقیقاً لازم است که ما باز موضع مشخصی را که داریم بیان کنیم. همچنین برای اقلیتهای دینی؛ همچنین برای صاحبان مذهبهای مختلف اسلامی. برای همه اینها ما موضع مشخصی داریم که اینجا ثبت شده و بیان هم می‌کنیم، توضیح هم می‌دهیم و به یاری خداوند در راه تحقق آن هم تلاش هر چه بیشتری را خواهیم کرد. ان‌شاءاللّٰه!

مجری: حدود دو ساعت و ربع از برنامه می‌گذرد. چون دور جدید از آقای بهشتی شروع شد، باید اجباراً به همه برسد. نوبت می‌رسد به آقای کیانوری. من دیگر سؤال نمی‌کنم، چون می‌ترسم با اعتراض مواجه شوم!

کیانوری: اینکه شما سؤال می‌کنید، من نفی نمی‌کنم. ولی سؤالات در خط معینی نباشد. من حتی به همان سؤالاتی که در آن وسط مطرح می‌کنید توجه دارم. الآن «چکا» را هم برای شما توضیح می‌دهم. دیکتاتوری پرولتاریا را هم برای شما توضیح می‌دهم. ما از هیچ جوابی وانخواهیم ماند. حرف من فقط این است که در وسط صحبت ما که مشغول بحث هستیم، شما یک جمله‌ای را نگویید که صحبت را قطع کند. چون صحبت یک دنباله منطقی دارد. شما وسط صحبت یکمرتبه از دیکتاتوری پرولتاریا یا از «چکا» می‌پرسید!

من برای شنوندگانی که اصلاً نمی‌دانند «چکا» چیست توضیح می‌دهم. «چکا» خیلی چیز ساده‌ای است. یعنی کمیسیون مخصوص؛ کمسیون فوق‌العاده؛ یعنی سازمانی مثل همین سپاهیان اسلامی که ما داریم. «ساواما»یی که اینجا درست کردیم چیز وحشتناکی نیست . مدافع انقلاب است.

مجری: ساواک هم ممکن است باشد!

کیانوری: مگر «ساواما»ی شما ساواک است؟ البته درست است که خیلی از ساواکی‌ها را هم در آن دخالت داده‌اند، ولی ساواک نیست. هدفش که هدف ساواک نیست که استفاده بکند از این افراد. ولی این مسائل را این‌جوری مطرح نکنید، چون برای همه اینها جوابهایی در همان چهارچوب هست. ولی این‌جور مطرح نکنید. بگذاریم بحث واقعاً روند سالم و منطقی و سازنده‌اش را داشته باشد. چون ما می‌خواهیم به جامعه کمک کنیم. این بحث می‌خواهد مردم را در جهت بهتر مقاومت کردن در مقابل خطراتی که برای جمهوری اسلامی ایران وجود دارد آگاه کند.

مجری: صحیح می‌فرمایید آقای کیانوری. ولی شما نکاتی را مطرح می‌فرمایید که معلوم نیست درست باشد. آیا در ایران «ساواما» وجود دارد؟ من نمی‌دانم آیا چنین سازمانی در ایران هست یا تبلیغات رادیو بختیار و اویسی است که می‌گویند در ایران ساواما هست. می‌فرمایید که در ساواما از ساواکی‌ها استفاده می‌شود.

کیانوری: صحیح است. حق هم دارد که باشد. حق دارد که از مأمورین دستگاه سابق استفاده شود. مگر در ارتش استفاده نمی‌کنیم؟ مگر عده‌ای از این ژنرالهایی که هستند همان ژنرالهای رژیم سابق نیستند؟ حق دارید استفاده بکنید. ما این را نادرست نمی‌دانیم!

مجری: نه؛ من اینجا می‌خواهم از خودم دفاع بکنم. می‌گویم که من وقتی به عنوان یک ایرانی عاشق انقلاب به میان صحبت شما می‌آیم، می‌گویم اولاً ـ نمی‌دانم ساواما هست، و ثانیاً، اگر هم باشد، یک سازمان امنیتی به‌هر حال لازم است. حضرت علی حتی سازمانهای اطلاعاتی داشت. این برای جنگها لازم است. ولی اینکه شما می‌فرمایید ساواک در آن دخالت داشته، قابل پذیرش نیست.

کیانوری: ما چنین چیزی نگفتیم. گفتیم از عناصر ساواک در آنجا استفاده می‌کنند.

بهشتی: ما با محدودیت وقت مواجهیم. اجازه بدهید.

کیانوری: خوب، بروم سر اصل بحث آزادی در جمهوری اسلامی ایران. به نظر ما – ما بارها، از همان اول، حتی قبل از پیروزی انقلاب، در بررسیی که از جنبش انقلابی اسلامی که زیر رهبری امام خمینی آغاز شد و ادامه پیدا کرد، نظر خودمان را نسبت به این جنبش اسلامی با تمام صراحت بیان کردیم. آن وقتی که هنوز هیچ امید و شانس موفقیتی برای این جنبش وجود نداشت، یعنی در دورنمای نزدیک نبود، یعنی از همان فردای ۱۵ خرداد، «رادیو پیک ایران» که آنوقت امکاناتی در اختیار ما بود، شاهد این است که ما چگونه از این جنبش – جنبشی که دارای هسته‌های ضد امپریالیستی و مردمی بسیار نیرومندی زیر شعارهای اسلامی است – پشتیبانی کردیم. یعنی ما معتقد هستیم که جامعه ایران، ویژگیهای خاص خودش را دارد که شبیه به هیچ جامعه دیگری عیناً نیست.

در این جامعه این واقعیت است که بایستی با آن سروکار داشته باشیم. با این واقعیت بایستی زندگی بکنیم. اگر نظریاتی هم داریم، این نظریات را در این واقعیت بایستی کوشش بکنیم که پیاده بکنیم. اینجا در وسط صحبت، آقای بهشتی گفتند که این نماینده حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق اکثریت که اینجا از نظریات الحادی دفاع می‌کنند! من اینجا به‌طور صریح باید بگویم که حزب توده ایران حزبِ سیاسی است و به هیچ‌وجه حزب مذهبی نیست و حزب ضد مذهبی هم نیست. ما افراد مسلمان در حزب داریم. خود امام یک روزی گفتند که ...

بهشتی:]که افراد[گول خورده‌اند!

کیانوری: ممکن است.

بهشتی: خیال کردند که در آن حزب، مسلمان هم هست؛ خط امام هم هست!

کیانوری: ما در صحبتهای آقای بهشتی، هیچ‌وقت وسط صحبتهای ایشان نرفتیم.

بهشتی: عذر می‌خواهم! خیلی عذر می‌خواهم!

کیانوری: البته، خوب، ایشان حق دارند.

بهشتی: نه، نه! عذر می‌خواهم! خواهش می‌کنم...

کیانوری: ما هم حاضر هستیم این حق را به ایشان بدهیم. بالاخره به خاطر احترامی که برای ایشان داریم - چون آن احترامی که شماگفتید که با ادب رفتار می‌کنیم، متقابل است. ما هم با ادب رفتار می‌کنیم. ولی واقعیت این است که در تمام تاریخ حزب توده ایران، اکثریت مطلق، اکثریت و بیشتر کسانی که هوادار حزب توده ایران هستند مذهبی‌اند؛ کارگران و دهقانانند. انقلاب اکتبر را اکثریت کسانی که به پیروزی رساندند مذهبیها بودند؛ دهقانهایی بودند که مذهبی بودند؛ کارگرانی بودند که مذهبی بودند. رهبری انقلاب اکتبر، رهبری مارکسیسم بود، ولی انقلاب اکتبر را صد میلیون نفر به پیروزی رساندند؛ انقلاب اکتبر را ده هزار نفر کمونیست به پیروزی نرساندند. جنگ داخلی شده است که چند سال طول کشیده است. چه کسی این جنگ را راه انداخته؟ چه کسانی علیه ارتجاع جهانی و ارتجاع داخلی و سرمایه‌داری و تزاریسم و غیره جنگیدند؟ تمام آنها توده‌های وسیع مسلمانان بودند. توده‌های وسیع معتقدین به مذهب بودند. این را فقط ما نمی‌گوییم. لنین این مسأله را در باره حزب مطرح کرده است که تمام کسانی را که طرفدار برانداختن نظام کنونی اجتماعی، نظام جابرانه، تزاریسم و سرمایه‌داری باشند و آماده باشند برای اینکه نظام اجتماعی - اقتصادی سوسیالیسم را بسازند، اینها می‌توانند در داخل حزب باشند. یعنی خیلی صریح گفته است که آقای کشیش، شما می‌توانید در داخل حزب باشید. هر کسی حاضر بشود این برنامه سیاسی - اقتصادی حزب را بپذیرد و برای انجام این برنامه عمل بکند، جایش در حزب است. به این ترتیب حزب توده ایران را به عنوان حزب ضد مذهب، حزب لامذهبها شمرد، به عقیده ما نادرست است. این را ما در برنامه خودمان به‌طور خیلی صریح گفتیم و به‌طور صریح هم می‌گوییم که حزب ما سیاسی است. یعنی برای یک دگرگونی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در جامعه ایران مبارزه می‌کند و اصلاً هیچ دعوایی هم با مذهب نداریم. این که ما در این بحث شرکت کردیم، اول هم گفتیم که آقا، این بحث بین نظریات الحادی و نظریات مادی و نظریات الهی نیست. معنا ندارد که چنین بحثی بین احزاب بشود. این بحث بین دانشمندان معتقد به چیزهای مختلف دیگر ممکن است صورت بگیرد. خوب، در این تردیدی نیست که رهبر اولیه حزب توده ایران، که مؤسس هم بوده، خود امام گفت که با همدیگر به حج رفتند - با سلیمان محسن اسکندری. خود امام در یکی از صحبتهایشان در مقابل دانشجویان مسلمان دانشگاه تهران گفتند.

بهشتی: چون از امام اینجا صحبت کردید، سخن را قطع می‌کنم. ولی منظورتان همین بود که همان موقع هم آمدنش به حج چگونه بود. یعنی این را...

کیانوری: نه؛ او واقعاً آدم معتقدی بود. نمی‌شود در اعتقاد آقای سلیمان محسن اسکندری تردید کرد. ما با او واقعاً توافق نظر

نداشتیم. آدم معتقد عجیبی بود. معتقد عمیق مذهبی بود...

بهشتی: مارکسیسم را می‌شناخت؟

کیانوری: مارکسیسم را نه. او به مارکسیسم فقط از نقطه نظر فلسفی معتقد بود. من آن موقع در کمیته مرکزی نبودم، ولی جلسه کمیته مرکزی را قطع می‌کرد و می‌رفت نمازش را می‌خواند و برمی‌گشت! سلیمان محسن اسکندری معروف است در این رفتار.

مجری: البته اگر اساسنامه حزب توده را مطالعه بفرمایید...(۱۵)

کیانوری: ... و حدودش کاملاً معلوم است. این یک مسأله است.

حالا می‌آییم سر جمهوری اسلامی. واقعاً در ایران، برخلاف نظر آن کسانی که معتقد هستند انقلابی نشده، انقلاب بزرگی شده است. انقلاب ایران یکی از رویدادهای بزرگ دوران اخیر جهان است. در این تردیدی نیست. این نه فقط ارزیابی ماست، بلکه ارزیابی تمام مارکسیست‌های جهان، بدون استثناء، است. این انقلاب دارای محتوای انقلابی فوق‌العاده قویِ ضد امپریالیستی و مردمی است. پس به این ترتیب ما با این انقلاب ایران برخورد خیلی مثبتی، در همین چهارچوبی که انجام گرفته است، داریم. من این نکته را خیلی تکرار می‌کنم. نه اینکه ما بخواهیم بگوییم این انقلاب مقدمه‌ای بوده که بعداً درست می‌شود. نه! در همین چهارچوب دارای این ارزش تاریخی مهم و بزرگ است. چرا؟ برای اینکه من در دفعه دوم و در دفعه اول در بحثمان گفتم که رژیم شاه چه بود. در رژیم شاه چه جریانی و چه نظامی در کشور برقرار بود. چه کسانی آزاد بودند، و چه کسانی محروم و در بند بودند. این انقلاب، آزادی گروه اول، یعنی گروه ستمکاران رژیم آریامهری را، به‌طور خیلی وسیعی محدود کرده است. و برای گروه دوم، یعنی توده‌های محروم، آزادیهای گرانبهایی را آورده و تأمین کرده است. همین امروز هم این آزادیها تا حدود زیادی وجود دارد. تشابه اینکه جامعه ایران به اختناق دوران آریامهر تبدیل شده است، فقط از طرف دشمنان و یا کورذهنان ممکن است صورت بگیرد. چنین چیزهایی را فقط آنها می‌گویند. آنها نمی‌بینند که جامعه جمهوری اسلامی ایران چه تفاوتهای بنیادینی با جامعه آریامهری در زمینه تأمین آزادیها دارد. این ندیدن یا نشانه دشمنی آگاهانه است یا یک کورذهنی به معنی کامل است.

اما آیا واقعاً این آزادیهایی که الآن تأمین شده، منتهای آزادیهای واقعاً ضروری است برای گفتن اینکه جامعه ما، از نقطه نظر انسانها و بخصوص از نقطه نظر مستضعفان و از نقطه نظر محرومان، ایدئال شده است؟ به عقیده ما یک زیاده‌روی بزرگ است. هنوز محرومیتهای بسیار جدی وجود دارد. هنوز ما از برقراری عدالت اجتماعی، حتی در زمینه آزادی، دور هستیم. در زمینه سیاسی، در زمینه اقتصادی، از لحاظ تأمین عدالت اجتماعی دورتر هستیم. ما آن گفته مکرر امام را که ما در آغاز یک تحول بنیادی تاریخی هستیم و گامهای اولیه را برمی‌داریم صحیح و درست می‌دانیم. تمام کوشش ما عبارت است از همکاری با همه نیروهای هوادار تأمین آزادی وسیع، آزادی گسترش‌یافته، برای توده‌های محروم جامعه. ما حاضریم با آنها همه جور همکاری در زمینه فعالیت سیاسی – اقتصادی، برای تحکیم دستاوردهای به‌دست آورده شده و تثبیت آنها و بازگشت‌ناپذیر کردن آنها داشته باشیم؛ و برای گسترش دادن آنها در همان جهتی که قانون اساسی تا حدود قابل توجهی تأمین کرده است. ما درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران – نه اینکه بترسیم و از لحا تاکتیکی این‌طور بگوییم. ما چهل سال نشان دادیم که ترس نداریم از آنچه بر سر ما خواهد آمد. ولی واقعاً اعتقاد داریم به اینکه در این قانون عناصر قابل توجهی در آن جهتی که ما خیال می‌کنیم برای آزادی محرومان از اسارت تاریخیشان، اسارت چندین هزارساله خودشان، لازم است، به طور جدی وجود دارد. ما معتقدیم که باید از این قانون اساسی با تمام قوا نگهداری کرد و کوشش کرد که نواقص و کمبودها و نارساییهایی که دارد، در همان جهت هدفهای اساسی انقلاب، درست شود. ولی ما معتقدیم که سه مسأله وجود دارد که باید به آنها توجه خیلی زیادی بکنیم. این آزادیهایی که انقلاب تأمین کرده است، این آزادیها هنوز محدود است و ضرورت دارد که این آزادیها توسعه پیدا بکند. این آزادیها از طرف دستبردهای دو گروه تهدید می‌شود. یکی آنها که منکران آزادیهای مردمی هستند و اصلاً به آزادی مردم و آزادی محرومان قائل نیستند و اگر هم

ادعای آزادی می‌کنند فقط برای آزادی غارت و بی‌بندباری است؛ آزادیخواهی لیبرالهاست. گروه دوم قشرهایی از نیروهایی هستند که در انقلاب شرکت کردند، اما آنها مفهوم آزادی را در چهارچوب نظریات محدود خودشان تصور می‌کنند. ما این گروه را به عنوان انحصارطلب تلقی می‌کنیم. اینها برای دیگراندیشان هیچ‌گونه حقی قائل نیستند. اگر منکر این شویم که در جامعه ما چنین نیروهایی الآن به‌طور فعال وجود دارند، منکر واقعیتی شده‌ایم. نمونه‌اش را همین‌جا بگویم. در خانه‌ای که ما زندگی می‌کنیم، برخورد دوست ما با چهار نفر از محافظین این خانه، که حتماً جزء نیروهای ارتجاع و ضد انقلاب و وابسته به امپریالیسم و شاه نیستند، در راهرو چنین بوده است که آن چهار نفر دوبار به او گفته‌اند که نارنجکها نوش‌جانتان! نارنجکها نوش‌جانتان باشه! یعنی حتی حق زندگی هم برای دیگراندیشان قائل نیستید.

بهشتی: عذر می‌خواهم! آیا این صحیح است که با اینکه آنها اینجا نیستند تا توضیح بدهند، شما...

کیانوری: عین همین جا بودند.

بهشتی: نه، اینجا نیستند.

کیانوری: من معذرت می‌خواهم! این را شما تحقیق بکنید و ببینید که آیا واقعاً هست یا نیست. ولی اگر واقعاً...

بهشتی: یعنی ما درباه آنهایی که اینجا نیستند...

کیانوری: بسیار خوب، ما که اسم نبردیم. فقط گفتیم چهار نفر افراد. مثل لیبرالهاست...

بهشتی: اسم بردید آقا! «چهار نفر محافظ که در خانه شما هستند»؛ این اسم بردن است!

کیانوری: بله. ببینید؛ نه! من می‌خواهم بگویم آنها اینقدر نیرومند هستند. این که برای دیگراندیشان حتی حق زندگی قائل نیستند؛ حق دفاع از میهن قائل نیستند. واقعیت این است که کسانی که می‌روند در بسیج اسم می‌نویسند و می‌گویند و معرفی می‌کنند که آقا، من این نظریات را دارم، تقلب هم نمی‌کنم، می‌خواهم به جبهه بروم؛ این هم تعداد رفقای ما که رفتند و کشته شدند؛ خودتان هم می‌شناسید؛ در آبادان با آنها تماس داشتید؛ ما هم نمونه آنها هستیم؛ اجازه بدهید ما هم زیر نظر شما به جبهه برویم و بجنگیم. اما آنها این حق را هم به اینها نمی‌دهند. یعنی نه تنها برای فعالیت سیاسی محدودیت دارند، بلکه حتی برای دفاع از میهن، که حق هر ایرانی است، و امام روی این مسأله حتی تکیه کردند که شما اگر اسلامی هم نیستید بالاخره بیایید برای نتایج بزرگ این انقلاب تلاش بکنید، بیایید کوشش بکنید، بیایید همکاری بکنید - حتی این حق را هم نمی‌دهند. من ادعا نمی‌کنم که حزب جمهوری اسلامی گرداننده این جریان است. چون آنچه آقای بهشتی در برنامه حزب جمهوری اسلامی خواندند - البته قسمت بعدش را که محدودیتهایی را برای دیگراندیشان قائل شده‌اند، در آن برنامه نخواندند. البته حتماً در وقت دیگری در جلسه آینده این قسمت را هم قرائت خواهند کرد.

مجری: ببخشید، از وقت تعیین شده حدود پانزده دقیقه است که دارید صحبت می‌فرمایید.

کیانوری: بسیار خوب، من مطلب را قطع می‌کنم و بقیه‌اش را برای دفعه بعد می‌گذارم.

مجری: آقای پیمان نوبت به شما می‌رسد. البته باز می‌توانستم صحبتی بکنم در مورد همین مسأله نارنجکها نوش‌جانتان! ولی فکر می‌کنم آقای پیمان...

فتاپور: حالا شما در حد شایعه بپذیرید.

مجری: مسلّماً شما دروغ نمی‌گویید ولی بایستی، به قول شما، ماجرا را ریشه‌ای بررسی کرد. ولی اگر ریشه‌ای بررسی کنیم به جاهایی می‌رسیم که اصولاً مطرح کردن این صحبت صحیح نیست.

پیمان: متأسفانه یک اشکالی که بحث آزاد دارد محدودیت وقت است. مسائلی مطرح می‌شود که غالباً هم بی‌جواب می‌ماند. خوب، دوستان یک مقدار صحبتهایی در مورد اسلام و مسأله آزادی یا مارکسیسم و آزادی کردند. غالباً اینها مسائل جدیدی را

به‌وجود می‌آورد که فرصت اشـاره به آنها نیست. به‌طور مثال، فرض کنیـد بگویم که همه اینها جای بحث خیلی روشـنی دارد. مثلاً، این جدا کردن طرز فکر یا مبنای فلسفی از مبانی سیاسی - اقتصادی که شما می‌گویید در حزبتان به این تفکیک اهمیت نمی‌دهید و کاری به طرز فکر و مبانی فلسـفی افراد ندارید - این یعنی قطع ارتباط بین عنصر جهان‌بینی و ایدئولوژی و مبانی اقتصادی - سیاسی. به نظرم این مسأله قابل تفسیر نیست. در چهارچوب مارکسیسم هم قاعدتاً نبایـد قابل تفسیر باشـد. شـما چه تفسیری از این مسأله می‌کنیـد که آنها را از هم جـدا می‌کنیـد؟ یا حتی به این ترتیب، زیربنا و روبنا را چگونه از هم جـدا می‌کنید؟ یعنی چطور مذهب را می‌پذیریـد؟ مـذهب در یک تفسیر مارکسیست - ماتریالیستی، یک روبنا، یک شـرایط ویژه اجتماعی - اقتصادی است. وقتی شـما مـذهب را آزاد می‌گذاریـد، و می‌گویید یک مسـلمان می‌تواند در کنار فردی باشد که ماتریالیسم دیالکتیک را قبول دارد، این کار یعنی قطع رابطه زیربنـا و روبنـا. از این مسائـل خیلی زیاد است. شایـد بی‌دلیل نبوده که عـده‌ای اتهام تجدیـد نظرطلبی را تا حـدودی مطرح کرده‌اند. لابد دیده‌اند شما مارکسیسم را به هم زده‌اید! یا اشاره‌ای که راجع به جامعه اسلام شد. به نظر ما)و این یک واقعیت تاریخی است(در عصر پیغمبر اکرم در مدینه، در دوره کوتاهی همه مناسبات استثماری کاملاً از بین رفت. یعنی نه استثمار در زمین وجود داشت، نه در پول و تجـارت و سـرمایه. اما البته دوام نیاورد. بعـد از آن باز رجعتی به یک نظام فئودالی و اشـرافی و برده‌داری شـد. پس اینکه امکان نـدارد اسـتثمار در شـرایطی کاملاً نفی شود درست نیست. بله، در شـرایط تاریخی آینـده خواهـد شـد. ما هم معتقـد به جامعه ولی‌عصـر هستیم. آن جامعه کاملاً خالی از هر نوع رابطه سـلطه و اسـتثماری خواهـد شـد و حاکمیت اللّه تحقق پیدا می‌کند. علتش در چیست؟ علتش این است که تا انسانها به‌طور کامل در درون آزاد نشوند، همیشه امکان رجعت به اسـتثمار هست. بنابراین، اینجا باز مسأله تقوا و تزکیه است. انسانها هم در طول تاریـخ بایـد تزکیه و ارتقاء پیدا کنند. این مباحثی است که حالا جای بحثش نیست و من وارد آن نمی‌شوم.

امـا در زمینه خاص بحث امروزمان به جای خوبی رسـیدیم. مطالبی که آقای بهشتی خواندنـد، کم و بیش مطالبی است که همه قابل قبول است. اما اشـکال همیشه در چیزهای مدوّن نیست؛ اشکال در آن چیزی است که در عمل اجرا می‌شود. باید ببینیم آیا، اولاً، در عمـل همینهـا اجرا می‌شود یا نه. این یک سؤال. اگر اجرا نمی‌شود، ریشه‌ها و موانعی که در راه اجرای آنها هست چیست؟ در اینکه اینها در عمل اجرا نمی‌شود تردیـد نیست. اگر سـند بخواهنـد خیلی فراوان است. ایشان اشاره کردند که وقتی کسانی توهین می‌کنند مردم سـاکت نمی‌نشینند. این حرف درسـتی است. ولی واقعیت این است که مـواردی که عکس‌العمل‌هـای غیر اصولی وجود دارد، محدود به توهینها و افتراها و دروغها نیست. به‌طور مثال، نشـریه امت. چون ما از طرف جنبش آمده‌ایم طرح این مثال اشـکال ندارد. این نشـریه چیزی است که اولاً قانونی است و هیچ‌وقت هم توهینی به هیچ‌یک از مقدسات انقلابی یا مذهبی مسلّمه نداشـته. در این تردیدی نیست. یک مورد توهین هم هیچ‌کس نمی‌تواند پیدا کند. اما اینجا دو نوع مقاومت وجود دارد. یکی افرادی هسـتند که غیر مسئول‌اند. من بـا آنهـا خطـابی دارم که در جـای خود مطرح می‌کنم. ولی افرادی هسـتند که مسئول‌اند و ضابـط مقامـات قضایی و اجرایی هسـتند؛ مثلاً بعضـی از کمیته‌ها به‌طور مشـخص. یا عناصری که در یک شهرستان هستند. این چیزها حتی در مواردی هم در تهران رخ داده است. می‌گوینـد شـما حق ندارید این نشـریه را بفروشـید. یا او را می‌گیرند و می‌برند. می‌پرسیم آیا این کار قانونی است؟ می‌گوینـد، قـانون ماییم! پس این یک ارگانی است که جـدا از یک ارگان رسـمی دولت در مرکز عمل می‌کنـد. اعلامیه ده ماده‌ای دادسـتان می‌گویـد افراد و سازمانهایی که در مسیر انقلاب‌اند باید باشـند و قانونی هم هسـتند. ولی آنها جلوگیری می‌کنند؛ می‌گیرنـد، می‌زننـد، پاره می‌کننـد، مصادره می‌کننـد - کتابها و جزواتی را که در هیچ‌کـدام نه افترایی است، نه ضد اسـلام است، و تـازه اگر هـم بـود، تشخیصـش در درجـه اول نبایـد فردی و انفرادی باشـد، بلکـه بایـد ارگـانی ایـن را تشـخیص بدهـد. پس، عکس‌العمل‌هایی در بعضـی از شـهرها هست که اصـلاً رسـماً ممنوع است. در کرمانشاه، در سـنندج، در خرم‌آباد، در خیلی از جاها می‌آیند رسـماً، حاکم شـرعی، می‌گویند نه‌خیر! ما اجازه نمی‌دهیم؛ با وجود این که قانونی است. بنابراین، اینجا یک مقاومت وجود

دارد. بایـد ببینیم چرا بعضـی از مقامـات اجرایی کـه بایـد از سیاست کلی مرکز تبعیت کننـد آن را اجرا نمی‌کننـد. شـما ببینیـد، در رهنمودهای امام هیچ ضـعفی در بیان آن مصالح انقلاب نمی‌بینیم. بعضـیها ما را متهم می‌کنند که شما می‌گویید در خط امام هستید ولی در عمل، اشـکالاتی به کسانی می‌گیرید که آنها هم مورد تأییدند. چنین نیست. ما می‌گوییم امام آنچه را باید بگویند گفته‌اند؛ امـا در عمـل، خیلی از این موارد اجرا نمی‌شود؛ در خیلی از موارد – حالا ـ جـای بحثش نیست. من می‌توانم همه موارد را ذکر بکنم. خوب، مصلحت انقلاب این است که این اصول رعایت شود. ولی چه کسی باید اجرا کند؟ مسئولین اجرا چه کسانی هستند؟ ما باید این را ارزیابی کنیم. اگر این را بررسـی نکنیم و مشـکل را تشـخیص ندهیم، این مشـکلات باقی می‌مانند. من هم معتقدم که ما همه بایـد تلاش کنیم. الآن هم آمـدیم تا این بحث مقـدمه‌ای باشـد برای اینکه بتوانیم ریشه‌های نابسامانیها و برخوردهای غیر اصولی را درآوریم. من خطابم در اینجا، هم به برادران مسئول در کمیته‌هاست و هم افراد غیر مسئول؛ کسانی که خودشان آزادانه می‌آینـد و نشـریات را پاره می‌کننـد؛ به دفاتر حمله می‌کننـد، یا گروهها و افراد را می‌زنند. اتهاماتی هم می‌زنند. اینجا باید حقیقتاً ببینیم که آیا مصـلحت اسـلام و انقلاب بالاتر از هر چیزی هست یا نیست، و ما با این کار چقـدر به انقلاب و اسـلام کمک می‌کنیم. آیا برخورد شکلی، یـا هر القـایی که شـده و هر وسوسه‌ای که هر کسـی دارد – مـا جریانات و بانـدهایی را می‌شناسـیم که برای ایجاد تفرقه بین صف مردم و حتی نیروهـای مسـلمان به‌طور اخص، و نسـبت به گروههـا، القائـات و شـبهه می‌کننـد. اینها برادران صادق و انقلابی و محروم ما هسـتند و روی ایمان و صداقت اسـلامی و انگیزه پاک اصیلشان این حملات و درگیریها را به‌وجود می‌آورند. لااقل ما در مـورد خودمـان صـحبت می‌کنیم؛ چـون از خودمـان اطلاع داریم و از مواضـع خودمـان آگـاهی کامـل داریم. خـوب، این را چطور می‌توانیم تبیین بکنیم؟ این چیزی جز ایجـاد تفرقه‌هـای غیر اصولی است؟ مارکهـا و اتهامـات و افتراهـایی را که زده می‌شود ما نباید همین‌طور شـکلی بپذیریم. اسـلام می‌گوید: «لا تقف ما لیس لک بِهِ علم، اِنّ السّمع و البصر والفؤاد کلٌّ اولئک کان عنهم مسئولا». برادری که نشـناخته، مطالعه نکرده، کتاب را ندیـده، شـعر را نخوانده، درباره آن اتهامات تحقیق نکرده، حکمی برای خودت صادر می‌کنی! می‌آیی آن‌طور برخـورد غیر اصـولی می‌کنی و از حکـم و دسـتور اسـلام هـم منحرف می‌شـوی و تفرقـه بین صـف مردم، نیروهای انقلابی و اسـلامی به‌وجود می‌آوری! اینجا ما در مورد آن موانعی که نباید باشند صحبت می‌کنیم. باید در صف، در بخش مسئولین جستجو بکنیم که چرا دولت نمی‌تواند اعمال قدرت اجرایی قاطعی بکند. چرا مقامات قضایی و اجرایی، از وزارت کشور و دادسـتانی، نمی‌تواننـد جلو این نوع انحرافـات و دخالتهـای غیر قـانونی را بگیرنـد؟ – یعنی مصوبـات و فرمانهای خودشان را در تمام مملکت اجرا بکنند. ما معتقدیم که این قدرت را دارند و باید اعمال بکنند، والّا نمی‌شود از هرج و مرج جلوگیری کرد. هرج و مرج از همین‌جـا پـا می‌گیرد. وقتی خود مسـئولین متجـاوز بشونـد و قـانون را رعـایت نکننـد، به ضـد انقلاب و به همه نیروهـای مخالف جمهوری اسـلامی امکان می‌دهنـد تا آنها هم متجاوز بشونـد. یکی هم برادرهایی هسـتند که ظاهراً مسـئولیتی ندارنـد، ولی بر اساس اعتقاد و برداشت خودشان عمل می‌کنند. مقامات اجرایی باید جلو چنین مداخلاتی را بگیرند. وقتی که شـما آزادی را، مطابق همین اصولی که خودتـان خوانديـد، ضـمانت می‌کنیـد، همین ضوابطی که الآن مـدوّن شـده، چنانچه عناصـری ساده و صادق‌انـد ولی غیر اصولی و غیر منطقی برخورد می‌کنند، باید جلو آنها را هم بگیرید و آنها را در وهله اول ارشاد بکنید.

بهشتی: می‌دانید که به دفاتر جمهوری اسلامی حمله می‌کنند. پس معلوم می‌شود که مقدورات جلوگیری محدود است.

پیمان: خوب، به هر حال، یک بار نشـده که شـما به اینها بگویید برادرها، آقایان، اگر شـما به جنبش مسـلمانان مبارز، به امت، حمله می‌کنیـد و نشـریاتش را پاره می‌کنیـد، افرادش را می‌زنیـد، به این‌ور و آن‌ور می‌بریـد، لااقل ما معتقدیم که از نظر قانون حق ندارید این کارها را بکنیـد. حالا از نظر فکری هم لزومی نـدارد و نیازی هم نیست که در این زمینه بحث شود، ولی از نظر قانونی، آیا یک بار شده که اعلام بفرمایید که آقای حاکم شـرع، آقای مأمور کمیته، و آقایانِ برادران حزب الهی، شـما نباید حمله کنید؛ وظیفه شما این کار نیست؟

بهشتی: شما مصاحبه‌ای را که من کرده‌ام نخوانده‌اید.

پیمان: به هر حال به عنوان مقام اجرایی، نه مقام حزبی. من با حزب کاری ندارم. می گویم مقامات اجرایی مملکت باید بتوانند...

بهشتی: من به عنوان مقام اجرایی می گویم. شما مگر نمی‌خوانید آقا؟ ما مکرر اعلام کرده‌ایم...

پیمان: یک بار شده که فردی خاطی را معرفی کنند و شما او را بازداشت کنید؟

بهشتی: مسلّماً!

پیمان: نه! ما ده‌ها بار معرفی کرده‌ایم، ولی این کار را نکردند. اگر قرا باشد سند آورده شود ما فراوان می‌آوریم. ولی ما اینجا نمی گوییم – من به این نوع برخورد اعتقاد ندارم. من واقعاً معتقدم که ما باید در اینجا مسائل را باز کنیم؛ ریشه‌ها را در بیاوریم. اینجا مسائل بین جبهه خلق و جبهه انقلابی است. ما وقتی با مدافعین سرمایه‌داری و آزادیهای سرمایه‌داری برخورد می کنیم حرفمان روشن است. با آنها مصالحه نداریم. با سرمایه‌دار و فئودال و وابسته به رژیم سابق و فاسد و بی‌بندوبار و لاقید مصالحه‌ای نداریم. ما با برادران و دوستانی حرف داریم که می‌دانیم صادقانه در انقلاب جان دادند و خون دادند و همین محرومان جامعه ما هستند، که من خودم لااقل شاهد بودم که در تمام روزهای انقلاب، در کوچه‌ها و سنگرهای خیابانی، همه‌جا مقاومت با اینها بود و امروز هم همین‌ها از شهادت استقبال می کنند و نگهدارنده انقلاب هم همین محرومان هستند. ولی بحث این است که ما باید مصلحت انقلاب را تشخیص بدهیم. اگر شما امام را قبول دارید، لااقل آن رهنمودهای اساسی امام را باید رعایت بکنید؛ بپذیرید و اجرا بکنید. اگر ما بین خودمان به چنین تفرقه‌های غیر اصولی دامن بزنیم – و باندهایی دارند این کار را می کنند؛ باندهایی که تفکر قشری دارند، تنگ‌نظری دارند. حتی باندهای مرتجعی که از نظر فکری مرتجع‌اند و این انقلاب را نمی‌خواهند و با انقلاب مخالف‌اند و دشمن امامند، دشمن دستاوردهای انقلاب‌اند، دشمن تفکر اصیل اسلامی‌اند، دشمن رنسانس و احیای اسلام اصیل هستند و این دشمنی را بارها نشان داده‌اند. آنها اصلاً مخالف بودند که اسلام زنده شود. می‌خواستند همان اسلام مسخ شده و دروغین را نگه دارند. خوب، همه اینها وسوسه می کنند؛ همه اینها می‌خواهند بین ما تفرقه ایجاد بکنند. این برادرها باید عمیق برخورد کنند، نه اینکه شکلی برخورد کنند و هر کس مارک التقاط زد بپذیرند. تازه، به فرض که التقاط باشد، التقاط اگر ضد انقلاب بود باید با آن مقابله کرد – البته اگر عنوان التقاط درست باشد. والاّ، همان‌طور که شما خواندید، در خانواده مسلمان باید برخورد آزاد آراء و عقاید باشد. شما می‌توانید فرض کنید به مسئولین جهاد بگویید که چرا باید پرسشنامه‌ای را در بسیج یا جهاد یا در جاهای دیگر بگذارند که این نوع آراء و عقاید دربیاید که اگر معلوم شود کسی تمایلی به فلان سازمان اسلامی، که ضد انقلابی هم نیست، دارد، نباید استخدام شود و باید حتماً تصفیه شود. اینها را که می‌توانید جلوگیری بکنید! اینها را که جنبه رسمی هم دارد. بنابراین، اینها ایجاد سوءظن می کند. والاّ، ما می‌دانیم که دشمن باید تحریک خودش را بکند. آنها علیه جمهوری تبلیغات می کنند. آنها در تمام دنیا بوق و کرنا راه انداختند که اینجا استبداد است و اینجا از دوران آریامهر هم بدتر است. ما می‌دانیم که همه اینها واهی و دروغ است. او حق دارد، چون منافعش در خطر است؛ چون موجودیتش در خطر است. ولی ما لااقل نباید امکان و میدان بدهیم. حساب درازمدت را بکنیم که انقلاب باید پیامش را به دنیا برساند. این برادرهای مسلمان ما که جانشان، خونشان، همه چیزشان را در این راه گذاشته‌اند، باید بدانند رسالتشان فقط برای این مملکت نیست. آنها باید جذب کنند. آن قدرت جاذبه مؤلفهٔ قلوبهم که در اسلام بوده کجاست؟ خیلی از نیروهای غیر مسلمان در اثر برخورد خوب اسلامی ما جذب اسلام شده بودند. در همین انقلاب، قبل از پیروزی، بسیاری از اینها مجذوب ایدئولوژی اسلام شده بودند. باز هم اسلام این شایستگی را دارد؛ به علت برتری‌اش؛ به علت اینکه واقعیت و حقیقت مطلق را ارائه می‌دهد. اسلام می‌تواند همه نیروها را جذب کند. حتی نیروهایی که اسلام را از نظر ایدئولوژی قبول ندارند در درازمدت قطعاً جذب می کند؛ به این شرط که ما آن سعه صدر اسلامی را که پیامبر اکرم داشتند داشته باشیم. البته نه اینکه اصول را زیر پا بگذاریم یا از مصالح انقلاب دور شویم. ولی این تنگ‌نظریها به حیثیت اسلام ضربه می‌زند. به

آن اسلامی که ما می‌خواهیم از زیر خروارها تهمتها و افتراها و سوء استفاده‌هایی که سرمایه‌داری کرده، استعمار کرده، و همه بوالهوسها، آزادش بکنیم. امیدواریم که ادامه این جلسه بحث بتواند این ریشه‌ها را در بیاورد و نحوه برخورد اصولی را برای حل این مشکلاتی که ما می‌شناسیم، ان‌شاءالله اینجا ارائه بدهیم.

مجری: خیلی ممنون. حدود سیزده دقیقه شد. نوبت شماست آقای فتاپور. منتها اگر لطف بفرمایید که برنامه سر سه ساعت تمام بشود، یعنی ده دقیقه صحبت بفرمایید، متشکر می‌شویم.

فتاپور: آقای بهشتی یک مطلبی را از کتاب دولت و انقلاب گفتند. گفتند در آنجا مطرح شده که دولت اصلاً برای سرکوبی مخالفین درست شده است. البته اگر مخالفین را ترجمه درست بکنیم: مخالف و دشمنان. در واقع ما معتقدیم که دولت برای سرکوبی دشمنان است، و تفاوت می‌گذاریم بین کسانی که با هم اختلاف نظر دارند، با آنها که با آنان دشمنیم. این کاملاً درست است. بر فرض، مثلاً ـ در جامعه‌ای مثل ویتنام، که انقلاب شده، مردم مبارزه کردند تا توانستند عوامل وابسته به امپریالیسم و سرمایه‌داران بزرگ و زمینداران را بیرون بریزند. دولتی که آنجا درست می‌کنند به‌خاطر این است که آنها را سرکوب بکند و نگذارد برای انقلاب توطئه کنند و آن را با شکست مواجه کنند. این کاملاً درست است و ما به این اعتقاد داریم. امروز هم باید دولت برای سرکوبی مخالفین انقلاب تدارک ببیند، و به این منظور باید دولت حفظ شود. این کاملاً درست است. همان‌طور که دوستان توضیح دادند، ما وقتی صحبت از مخالف یا دشمن می‌کنیم، مخالف و دشمن کسی است که با آن برنامه سیاسی که قرار است در جامعه اجرا شود مخالف است و می‌خواهد جلو آن را بگیرد. او اگر عقاید دیگری هم داشته باشد ولی در خلاف جهت آن برنامه مبارزه نکند، می‌تواند آزاد باشد. برنامه‌ای هم که در کشورهای سوسیالیستی است این است که بتوانند سرمایه‌داری و ستم و استثمار را از بین ببرند. به کسی که بخواهد علیه این برنامه مبارزه بکند، یعنی با امپریالیستها و امریکا همکاری بکند، اجازه فعالیت نمی‌دهند. در کشور ما و در انقلاب ما، ما هم باید همین کار را بکنیم. به کسی که می‌خواهد توطئه بکند و با توطئه علیه انقلاب تشنج به‌وجود بیاورد، عامل امریکا باشد، بر علیه انقلاب ایران اقدام بکند، نباید اجازه داد. این کاملاً درست است. سندی که آقای بهشتی آوردند – که من خیلی متشکرم که آن سند را آوردند و خواندند و کار ما را راحت کردند – نشان می‌دهد که در کشورهای سوسیالیستی)ما تأکید داریم همه کشورهای سوسیالیستی(تأکید دارند بر اینکه عقاید مختلف، عقاید مذهبی، عقاید بی‌خدایی و آته‌ئیسم که مطرح شد، و عقایدی که با عقاید رسمی دولت که مارکسیسم – لنینیسم است نمی‌خواند، باید آزاد باشند. این عقاید می‌توانند باشند. ولی به کسانی که دشمن باشند، مخالفت بکنند، بر علیه برنامه استقرار سوسیالیسم مبارزه بکنند، در این کشورها اجازه نمی‌دهند.

آقای بهشتی یک‌سری مطالبی از برنامه حزب خواندند که آن قسمتها خیلی باعث خوشحالی بود. امیدوارم بقیه قسمتهایی که خوانده می‌شود نیز به همین شکل باشد. من دقیقاً آن برنامه را نخوانده‌ام، ولی مطلب، همان‌طور که آقای دکتر پیمان توضیح دادند، به همین برنامه محدود نمی‌ماند. مثلاً، شما خودتان این مطلب را مطرح می‌کنید که گروهها می‌آیند مسائلی را مطرح می‌کنند که مردم را تحریک می‌کند. یعنی خود مطرح شدن این مسایل تحریک‌کننده است و واقعیتی ندارند. ما در همین مدت دیدیم که مقامات جمهوری اسلامی و مقامات اصلی تلاش می‌کنند تا قانون اجرا شود. ولی از آن طرف، وقتی مسأله را جوری تبلیغ می‌کنند که این گروه، این سازمان، این نیرو، دشمن ماست و باید نابودش کرد، این را دیگر مطرح نمی‌کنند که امروز در جامعه ما در برابر دشمن عمده‌ای که در مقابل ما مطرح است ما باید با هم همکاری بکنیم. یا حداقل اگر هنوز به همکاری معتقد نیستیم، این را مطرح نمی‌کنند که حداقل ما داریم جهت مشترکی را پیش می‌بریم، که همان کسب استقلال جامعه و قطع وابستگی است. این عمده مسأله‌ای است که در رابطه با مردم ما مطرح است و هدف مشخص همه مردم است. وقتی این مسأله مطرح می‌شود، خوب، یک‌سری عنصر ناآگاه هم پیدا می‌شوند که اینجور برداشت می‌کنند که باید به آنها حمله کنند. شما وقتی مطرح می‌کنید که این

گروهها تبلیغاتی علیه شعائر مردم می‌کنند و مردم را تحریک می‌کنند، آن عنصر ناآگاهی که این برنامه را در تلویزیون می‌بیند فکر می‌کند که باید به این گروهها حمله کند. این ماجرا عملاً وجود دارد. ما دیدیم، مثلاً در همین میتینگ، مقامات می‌خواستند هرج و مرج نشود. ولی وقتی به صورتی مطرح بکننـد که اینها که می‌خواهند میتینگ برگزار کنند دشـمن‌اند، خوب، ممکن است یک عده عنصر پیـدا بشونـد که ناآگاهانه حمله بکننـد و با این حمله، بر علیه جمهوری اسـلامی اقـدام بکننـد. کسـی که به آن میتینگ حمله می‌کنـد، هرج و مرج به‌وجود می‌آورد و جلو اسـتقرار قانون اساسـی را می‌گیرد. از نظر ما چنین کسـی بیش از همه بر علیه حکومت جمهوری اسلامی اقدام می‌کند. باید جلو این افراد گرفته شود.

در مورد خود ما و نشـریه ما و میتینگ ما و تبلیغات ما – در یک سال اخیر ما در کجا مطالبی مطرح کردیم که تحریک کننده برعلیه انقلاب ایران باشـد؟ مطالب مـا در کجـا مسـائلی را در پی داشـته؟ چه در رابطه بـا مسائـل شـعائر مـذهبی، چه در رابطه بـا مقامات حکومـتی، چـه در رابطه بـا شـعارهایمان، چه در رابطه بـا برنامه‌هـایی که ارائه دادیم. برنـامه مـاخیلی روشن است. برنـامه مـا به‌طـور مشـخص دفـاع از انقلاب ایران بوده. ما معتقـدیم هـدف مقـدّم مردم ما اسـتقلال است. مبارزه تمام نیروهایی که معتقـد به اسـتقلال باشـند، در این مرحله در خـدمت مردم است. هر کسـی برای اسـتقلال جامعه مبارزه می‌کند از نظر ما دوست ماست. باید با همدیگر همکاری بکنیم. نبایـد اجازه بدهیم دشـمنان بین این دوسـتها اختلاف به‌وجود بیاورند یا آنها را به تقابل بکشانند. وقتی ما این اعتقاد را داریم و معتقـدیم که اگر کار ما به تقابل بکشـد و اگر آنها که برای اسـتقلال مبارزه می‌کننـد در مقابل هم قرار بگیرند، به نفع ما نیست، خوب، در تبلیغاتمان هم هیچ‌وقت کاری نخواهیم کرد که به اینجا برسد.

ولی خوب، ممکن است مسـائلی مطرح شود، یـا اقـداماتی بشود که به سود اسـتقلال جامعه نباشـد. البته نه از این نظر که با عقایـد ما نمی‌خوانـد، بلکه از این نظر که در جهت پیشـرفت انقلاـب نباشـد. فرضاً، در حال حاضـر لایحه قصاص مطرح شـده. ما با این لایحه مخـالفیم. ما این را در نشـریاتمان مطرح می‌کنیم و می‌گوییم ما با این لایحه، به دلیل اینکه صف مردم را تضـعیف می‌کنـد، به دلیل اینکه به سود انقلاـب نیست، به دلیـل اینکه به سود کسب اسـتقلال نیست، مخـالفیم. نه فقط به این خاطر که مثلاً فلان قسـمت آن با عقایـد مـا نمی‌خوانـد، بلکه از این نظر که اگر این لاـیحه تصویب بشود صف مردم را تضـعیف می‌کنـد. یـا فرض کنیـد مثلاًـ مسأله پاکسازی معلمین. در این زمینه‌ها ما انتقاد می‌کنیم و سـعی می‌کنیم این را توضیـح بدهیم که این انتقاد ما از این جهت است که این اقدامات، خود دولت جمهوری اسـلامی را هم بیش از همه تضعیف می‌کند. اصلاً خود دولت جمهوری اسلامی را تضعیف می‌کند. از این زاویه مسائل خود را مطرح می‌کنیم. تمام تلاشمان را به کار می‌بریم برای اینکه بتوانیم توطئه‌های ضد انقلاب را خنثی بکنیم. ولی وقتی این‌طور مطرح نشود که در نشـریات، یا در سازمانها، یا در میتینگها، مسائل تحریک کننده مطرح می‌شود و مشخص نشود که منظور چیست، خود این کار می‌تواند تحریک کننده باشد.

آقای دکتر پیمان توضـیح دادنـد که بایـد ریشه‌های این حملات را بررسـی کنیم. وقتی این تفکر وجود داشـته باشـد – و در خیلی‌ها هنـوز وجود دارد؛ در برخی از مقامـات جمهوری اسـلامی و در خیلی از عناصـری که به جمهوری اسـلامی اعتقـاد دارنـد – که فکر کننـد فقط خودشان انقلابی هسـتند؛ خوب، این اعتقاد مشـکل به‌وجود می‌آورد. یعنی، وقتی این را درک نکنند که ما به‌خاطر اینکه بتوانیم مثلاً عراق را بیرون برانیم، بایـد همه مردم با هم متحـد باشـند؛ همه مردم باید در این مبارزه شـرکت کنند؛ همه سازمانها باید شرکت بکننـد – اگر در مقابل همدیگر قرار بگیریم خودمان هم تضـعیف می‌شویم. موقعی که این مسأله را درک نکنند، موقعی که در تبلیغاتشان به این مسأله توجه نکنند، خوب، جلوگیری از هرج و مرج با مشکل مواجه می‌شود.

آقای بهشتی گفتنـد که ما در سـخنرانیهایمان، در کلاسـهایمان، مطرح کردیم که جلو این اقدامات را بگیرید. این خیلی مثبت است. ما معتقـدیم که اسـتقرار قانون اساسـی به سود انقلاب ایران است. ولیکن چطور می‌شود که دو سال و نیم از انقلاب گذشـته ولی باز هم نمی‌شود جلو اینها را گرفت!؟ در اولین حادثه‌ای که اتفاق افتاد، به یکی از رفقای ما به اسم ونـداد ایمانی حمله کردنـد و او را با

چاقو کشتند. ما نوشتیم این کار به ضرر انقلاب است و باید از الآن جلو این کارها را گرفت. اگر مایل باشید می‌توانید که جلو آنها را بگیرید. ولیکن این کارها ادامه پیدا می‌کند. ما در رابطه با اکثر این باندها، در نشریاتمان، در پنج – شش شماره اخیر، در خیلی از شهرها رهبران این باندها را معرفی کرده‌ایم. اینها عناصری هستند که این باندهای سیاه را می‌گردانند. بعضیهایشان هم ساواکی‌اند؛ بعضیهاشان هم عناصر ناآگاهی هستند که ناآگاهانه دارند به جمهوری اسلامی ایران ضربه می‌زنند. اینها را معرفی کرده‌ایم. خوب، آیا جمهوری اسلامی ایران حداقل در مورد اینها تحقیقات کرده؟ در لرستان ما گفتیم که اینها چه عناصری هستند؛ در کرمانشاه گفتیم که چه عناصری هستند؛ در ارومیه گفتیم که چه عناصری هستند؛ در کرمان گفتیم. آیا تحقیقات کردید؟ پیگیری کردید؟ اگر این قاطعیت نشان داده شود، اگر پیگری شود، آن موقع می‌شود صحبت از این کرد که جلو این برخوردها گرفته بشود؛ ولی اگر فقط گفته شود که ما معتقد به این هستیم که باید جلو این امور گرفته بشود، ولی برخوردی با آنها نشود، معلوم است که این مسائل تداوم پیدا می‌کند. همان‌طور که خود شما می‌گویید، پس‌فردا به حزب جمهوری اسلامی حمله می‌شود. آن عناصری که می‌روند در قم بمب می‌گذارند، در نماز جمعه قم، یا نمی‌دانم نزدیک خانه امام هم بمب می‌گذارند، آنها هم امکان پیدا می‌کنند که از این شرایط استفاده بکنند. این میتینگ میدان آزادی برای ما خیلی از مسائل را روشنتر کرد. مثلاً این میتینگ برگزار شده؛ یکسری عناصری که ظاهراً از آزادی دفاع می‌کنند – لیبرالها به‌طور مشخص – وقتی یک قطره خون از دماغ کسی در تظاهرات یا در میتینگ خودشان می‌ریزد، دو صفحه، سه صفحه از روزنامه خود را پر می‌کنند از حمله به چماقداری و دفاع از آزادی و غیره. ولی وقتی در میتینگهای دیگران یک چنین اتفاقی می‌افتد و یک چنین جنایت فجیعی با این ابعاد اتفاق می‌افتد، هیچکدام از این روزنامه‌ها هیچ ننوشتند. به نظر من اگر ما همین را بررسی بکنیم می‌توانیم مواضع سازمانها و گروهها را نسبت به مسأله آزادی به صورت روشنتر درک بکنیم. – آقای مجری، ادامه بدهم یا...

مجری: شما در حدود یک دقیقه دیگر وقت دارید.

فتاپور: با توجه به این مطالب، اگر جمهوری اسلامی اعتقاد به این دارد و واقعاً می‌خواهد قانون اساسی را پیاده کند و جلوی هرج و مرج را بگیرد، در درجه اول باید خود مقامات جمهوری اسلامی مطابق قانون رفتار بکنند. مقدم بر همه این است که با آن عناصری که در دستگاههای انتظامی و در درون حکومت قرار دارند ولی بر علیه قانون عمل می‌کنند یا قانون را رعایت نمی‌کنند، با آنها قاطعانه برخورد شود و جلو آنها گرفته شود. بر فرض، مثلاً در یک سال اخیر به‌طور مشخص، خود شما هم اطلاع دارید، تا حدی تلاش کردید جلو این اتفاقات را بگیرید. یک‌سری محکومیتهایی در دادگاهها صادر شده که به هیچ‌وجه با هیچ‌کدام از قوانین نمی‌خواند. اعدامهایی صادر شده در جایی که اصلاً هیچ جرمی اجرا نشده بود. بر فرض یک نفر تبلیغ کرده بود، مثلاً در ارومیه، اعدامش کردند. معلوم است که آن کسی که حکم اعدام را صادر کرده چه کسی بوده. این مسأله اگر پیگیری نشود، اگر جلو این عناصر گرفته نشود، اگر برای مردم توضیح داده نشود که این آدمی که خودش منتسب به جمهوری اسلامی بوده، آمده بر علیه قانون عمل کرده و ما هم قاطعانه با او برخورد کردیم و جلو او را گرفتیم، خوب، برای مردم مشکوک می‌ماند که آیا حزب جمهوری اسلامی، آیا خود شما، مخالف هستید یا موافق هستید! مردم موقعی می‌توانند مطمئن باشند، که شما قاطعانه با نیروها، سازمانها، گروهها، عناصر، و با آنهایی که قانون را زیر پا می‌گذارند، در هر مقام و هر جا که باشند، برخورد کنید.

بهشتی: شما حتی در داخل سازمانتان اینطور قاطعانه با تخلفات اعضا برخورد می‌کنید؟

فتاپور: مسأله قاطعانه برخورد کردن این است که فرض کنید ما وقتی مطرح می‌کنیم این جرم اتفاق افتاده، این عنصر آمده قانون را زیر پا گذاشته و اقدامی کرده که مشخصاً بر علیه جمهوری اسلامی است، شما می‌دانید اقدام این آدم بر علیه جمهوری اسلامی است؛ فرض بکنید به دهکده‌ای در کردستان حمله کرده و چهل – پنجاه نفر را کشته. فرض کنید. این اقدام منجر به این شده که ضد انقلاب از این مسأله استفاده کرده و نیرو بسیج کرده. این از یک طرف. از طرف دیگر این حمله منجر به این شده که در

سرتاسر ایران بر علیه جمهوری اسلامی تبلیغات بشود و جنگ کردستان را گسترش بدهد. جمهوری اسلامی ایران از این مسأله بیش از همه متضرر شده. یک‌سری از عنصرهایی هم که در این جریان شرکت داشتند ضد انقلابی و ساواکی بودند. معرفی هم شدند. عناصر دیگری هم در این جریانات شرکت داشتند و شما هم اطلاع دارید و می‌دانید کارشان برعلیه جمهوری اسلامی بوده. مردم در صورتی می‌توانند به این نتیجه برسند که جمهوری اسلامی واقعاً می‌خواهد قانون را پیاده کند و جلو هرج و مرج گرفته بشود، که برای مردم معلوم شود با این آدمی که این اقدام را کرده برخورد قاطعانه کرده‌ایم. شما خودتان بگویید این برخورد را کردیم. جرمش در این سطح بوده و چون مطابق قانون رفتار نکرده ما فلان مجازات را برایش قائل شدیم. اگر یک نفر آمده باشد و کسی را بدون دلیل اعدام کرده باشد، یا با یک جرم خیلی پایینی اعدام کرده باشد، این بر علیه جمهوری اسلامی اقدام کرده و باید مجازات شود. در سازمان ما اگر کسی بر علیه سازمان اقدام بکند، ما که نمی‌توانیم او را به آن شکل مجازات بکنیم. فقط اخراجش می‌کنیم. مجازاتی که ما در رابطه با این آدم می‌کنیم این است که اخراجش می‌کنیم. اگر جرمش خیلی بالاتر باشد او را به مقامات دولتی معرفی می‌کنیم و می‌گوییم این جرم را مرتکب شده.

بهشتی: تا به حال کرده‌اید؟

فتاپور: اخراج؟ بله، کردیم.

بهشتی: حالا ان‌شاءالله ما در جلسه بعد توضیح می‌دهیم.

مجری: اینکه آقای فتاپور یک مقداری زیادتر صحبت کردند به علت طلبی بود که از جلسه گذشته داشتند. به هر حال دیر وقت است و قسمت دوم برنامه بحث آزاد به پایان می‌رسد. البته این بحثها هنوز کامل نشده و امید است که مقامات و مسئول سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ترتیب ادامه بحث را بدهند، که حتماً می‌دهند. قول داده‌اند که این بحث آن قدر ادامه پیدا کند تا به جایی برسیم. البته معتقدیم بهتر است گروهها و سازمانها و احزاب دیگر هر چه زودتر آمادگی خود را برای شرکت در این بحثها اعلام بکنند.

یک جمع‌بندی کلی می‌کنم. در این بحث مسائلی به صورت پراکنده مطرح شد که گاه ریشه‌ای و گاه سطحی بود. از بحثهای پایه‌ای به ظواهر امر آمدیم و درباره حوادث ظاهری گفتگو شد. از حوادث رفتیم به مسائل عمقی. بحث زیاد روند خیلی ثابتی نداشت. بحثهایی هم بین دوطرف در گرفت، که از شرکت کنندگان عذر می‌خواهیم و شاید مقصر اصلی هم من بودم. ولی مقوله اصلی مقایسه آزادی در دو مکتب اسلام و مارکسیسم بود. در اسلام انسان بر اساس انتخاب آزادانه و آگاهانه، هم خود را می‌سازد و هم محیط اجتماعی خود را. در اسلام آزادیهای اجتماعی به دو طریق محدود می‌شود. یکی اینکه آزادی تا آنجا اعمال می‌شود که به آزادی دیگران صدمه نزند، و دوم اینکه آزادیهایی که محیط را فاسد می‌کنند و زمینه و رشد فساد را آماده می‌کنند باید محدود بشوند. مارکسیسم با وجود اینکه معتقد است انسان تاریخی است که محیط اجتماعی را می‌سازد و اجتماع است که انسان را می‌سازد، ولی باز هم انسان را مجبور می‌داند. ولی به هر حال، آزادی در مارکسیسم تا آن حد مجاز شمرده می‌شود که علیه جریان حاکم نباشد. یعنی اگر خواست جریان حاکم را به‌هم بریزد، سخت با آن مبارزه می‌شود. این در حالیست که اسلام می‌گوید به شرطی که نشر افکار و عقاید یا وجوه ضد اسلامی بودن یکطرفه نباشد و همراه با نشر و اظهار عقاید و مطالبی باشد که در تفهیم خواننده کمک بکند، اشکالی ندارد. مقداری از بحث هم به مسائل خصوصی کشیده شد. آقای پیمان، مسائل مربوط به جنبش مسلمانان مبارز و روزنامه امت را مطرح کردند.

پیمان: این مربوط به کل یک جامعه است و آنچه در آن می‌گذرد.

مجری: من یک جمع‌بندی کلی کردم. آقای کیانوری مقداری از مسائل جامعه شوروی دفاع کردند و مخصوصاً تأکید کردند که در جوامع سوسیالیستی هر عاملی که بخواهد به بازگشت سرمایه‌داری کمک بکند شدیداً سرکوب می‌شود. ولی معلوم نکردند که

اگر در جامعه اسلامی گروهی خواستند به گذشته باز گردند و افکار پلید خودشان، یا همان سیستم دیکتاتوری و سلطه‌پذیری از امپریالیسم را اعمال بکنند، چگونه می‌شود با اینها مبارزه کرد. آیا اگر آنها خودشان را در پشت نقابی مخفی کردند و حتی در رُل یک آزادیخواه انقلابی در آمدند با آنها بایستی چه کار کرد؟ در جوامع سوسیالیستی تکلیف معلوم است؛ شدیداً سرکوب می‌شوند...

فتاپور: ما توضیح دادیم که باید جلوی اینها شدیداً گرفته بشود؛ جلو عنصری که ضد انقلاب است و می‌خواهد برگردد...

مجری: شدیداً! یعنی شدیداً سرکوب بشوند دیگر.

فتاپور: بله؛ عنصری که بخواهد...

مجری: من همین را دارم عرض می‌کنم...

فتاپور: نه، در ایران را می‌گویم. در جامعه ما. چون فرمودید این را توضیح ندادند. من فکر می‌کنم توضیح دادم که در جامعه ما اگر کسی، عنصری، نیرویی، گروهی بخواهد دوباره جامعه را به دوره شاه برگرداند و بخواهد وابستگیهای سیاسی را دوباره کاملاً به وجود آورد، باید جلو فعالیت این عنصر گرفته شود. این عنصر، ضد انقلابی است.

مجری: ولی آیا اگر حکومت ایران...

کیانوری: باز بحث! باز من جداً اعتراض می‌کنم به آن چیزی که تا به حال چندین بار گفتیم. اداره کننده جلسه طرف بحث نیست. نه سؤال کننده است نه طرف بحث. اگر آقای ابوترابیان یکی از طرفهای بحث هستند این مسأله بایستی دقیقاً روشن بشود. ولی اینکه ایشان نتیجه‌گیری خودشان را در یک جهت معینی مورد استفاده قرار بدهند، برای یک نظریات معینی که بخشی از بحث است، خلاف آن قراردادی است که ما بستیم. اینجا از طرف همه شرکت‌کنندگان تذکر داده شد که جمع‌بندی فقط می‌تواند عین گفته شرکت‌کنندگان باشد. فلان کس این‌طور گفت، فلان کس آن‌طور گفت. همین! والّا هر گونه توجیه نظر یک نفر و مخلوط کردن آن با یک سلسله نظریات، به عقیده من خلاف تمام قواعدی است که ما برای بحث قائل شدیم.

مجری: پس من بقیه جمع‌بندی را کنار می‌گذارم. با بینندگان عزیز خداحافظی می‌کنم و امیدوارم که خداوند یار و نگهدار همه ملت رزمنده و انقلابی ایران باشد.

نمایه

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.
از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹